



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



ارسلان علی محمد صالح

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



حلاج

مرتدّی به دار آویخته

موقف

آیه الله حیدر قزوینی تحریر و تالیف

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حلاج مرتدی به دار آویخته : همراه با ملحقاتی درباره فلسفه و تصوف

نویسنده:

حیدر تربتی کربلایی

ناشر چاپی:

عطر عتروت

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

فهرست	۵
حلاج مرتدی به دار آویخته : همراه با ملحقاتی درباره فلسفه و تصوف	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۷
حلاجی	۹
اشاره	۹
حلاج مرتدی به دار آویخته	۱۱
پیشگفتار	۱۱
توقیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف	۱۴
منابع توقیع	۱۴
متن توقیع	۱۶
نتایج برآمده از توقیع شریف	۲۲
شیخ ابوسهل نوبختی و حلاج	۲۴
برخورد شیخ ابوسهل نوبختی قدس سره با نامه حلاج	۲۴
افشاگری شعبده بازی حلاج توسط ابوسهل نوبختی	۲۷
شیخ المشایخ شیعه (علی بن بابویه قمی) در قم و حلاج	۲۸
حلاج از دیدگاه شیخ صدوق و شیخ مفید	۳۰
حلاج در نگاه علمای شیعه	۳۳
شناسنامه حلاج	۳۷
امضا کنندگان طومار قتل حلاج	۴۶
حلاج و حلاجیه ملعون و مطرود خاندان وحی هستند	۶۷
خاتمه	۶۸
ملحقات	۷۰

۷۰	دین اسلام را کامل و منکر کمال دین کافر است
۷۷	اخذ علم و معرفت و ... از غیر اهل بیت نبوت علیهم السلام
۹۷	تارک کتاب الله و سخن معصوم کافر است
۹۹	تعلیم و تعلّم فلسفه در کلام اهل بیت علیهم السلام
۱۰۳	علم کلام حقیقی و صواب، برگرفته از کلام اهل بیت است
۱۱۰	جز وحی و کلام خاندان وحی بدعت و شرک است
۱۱۶	عرفان ... از دیدگاه معصومین و تکلیف ما درباره اهل بدعت
۱۴۶	نظر محقق ملا احمد اردبیلی درباره وحدت وجود
۱۶۲	وحدت وجود در بیان برخی وحدت وجودیان
۱۶۶	تشبیه الله به خلق و یا خلق به الله شرک است
۱۷۰	ابلیس و تمامی جّتیان و شیطان ها رهبران رهبران گمراهی اند
۱۷۹	مدّعیان رؤیت حضرت الله تعالی کافرند
۱۸۲	حالات پیروان شیطان
۱۸۵	فلسفه و تصوّف از دیدگاه علمای شیعه تغمّدهم الله برحمته
۲۱۵	حلاج
۲۵۲	حلاج در سخن دیگران
۲۵۵	ابن عربی در کلام محدّث عاملی رحمه الله
۲۵۸	بازگشت ملا محسن فیض کاشانی
۲۶۰	صوفیان در کلام علما
۲۹۴	فهرست ها
۲۹۴	فهرست مصادر
۳۰۵	فهرست مطالب
۳۱۲	درباره مرکز

حلاج مرتدی به دار آویخته : همراه با ملحقاتی درباره فلسفه و تصوف

مشخصات کتاب

سرشناسه : تربتی کربلایی، حیدر، ۱۳۳۸ -

عنوان و نام پدیدآور : حلاج مرتدی به دار آویخته / حیدر تربتی کربلایی.

مشخصات نشر : قم : عطر عترت، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری : ۳۰۴ص.

شابک : ۵۰۰۰۰ریال: ۹۷۸-۶۰۰-۵۵۸۸-۷۲-۹

وضعیت فهرست نویسی : فیا

موضوع : شیعه -- دفاعیه ها و ردیه ها

موضوع : دفاع از امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

موضوع : ردیه بر مدعیان دروغین، حسین بن منصور حلاج

شناسه افزوده : تربتی، محدثه، ۱۳۶۸ -

رده بندی کنگره : BP۲۱۲/۵:ت۴پ۴ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۴۱۷

این کتاب اهدائی بوده و خرید و فروش آن شرعاً جایز نیست بنابراین بخوانید و ابلاغ رسالت نمایید.

ص: ۱

اشاره

ص:۳۰

حلاجی

اشاره

ص: ۴

از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده که فرمودند:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ:

الْقَوْلُ مَنِي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرُؤَا وَمَا أَعْلَنُوا، وَفِيمَا بَلَّغَنِي عَنْهُمْ وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي (۱)

هر کسی خوش دارد که همه ایمان را کامل گرداند، پس بگوید:

قول من در همه چیز قول آل محمد است، در آنچه پنهان کرده اند و آنچه آشکار ساخته اند، و در آنچه از جانب ایشان به من رسیده، و در آنچه به من نرسیده است.

۱- الکافی: ۱/۳۹۱ باب التسليم و فضل المسلمين ... ح ۶. مختصر البصائر: ۲۶۶ باب ما جاء في التسليم لما جاء عنهم عليهم السلام و في من رده و أنكره ... ح ۶/۲۶۰ از (بصائر الدرجات لسعد بن عبد الله) ... و در آن است: مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مَنِي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِيمَا أَسْرُؤُوا، وَفِيمَا أَعْلَنُوا، وَفِيمَا بَلَّغَنِي، وَفِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي. بحار الأنوار: ۲۵/۳۶۴ ب ۱۳ ح ۲ و عوالم العلوم و المعارف: ۲۰ قسم ۲- الصادق عليه السلام ب ۱۷ ح ۱ از مختصر البصائر. رياض السالكين في شرح صحيفه سيد الساجدين: ۶/۴۱۴ و الشافعي: ۲۹۵ ح ۴۲۹/۵ و الوافي: ۲/۱۱۲ ح ۵۷۲-۶ و البرهان في تفسير القرآن: ۵/۸۶۴ ب ۴ ح ۲۸/۱۲۱۲ و الإيقاظ من الهجعه: ۷ و مرآه العقول: ۴/۲۸۲ همه از الکافی.

ص: ۵

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى: ﴿إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ، صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ (۱)﴾

و قال تبارك و تعالی: ﴿فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ (۲)﴾

و قال عزوجل: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ قَدْ يَئِسُوا مِنَ الْآخِرَةِ كَمَا يَئِسَ الْكُفَّارُ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ (۳)﴾

حلاج مرتدی به دار آویخته

پیشگفتار

۱- (۱) سوره الفاتحه: الآيات ۶-۷.

۲- (۹) سوره التوبه: الآيه ۱۳.

۳- (۶۰) سوره الممتحنه: الآيه ۱۴.

ص: ۷

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين، و صلى الله على أشرف الأنبياء والمرسلين محمداً وآله الطاهرين، و لعنه الله على أعدائهم و ظالميههم و مخالفيههم و معانديههم و منكري فضائلهم و مناقبههم و مدعى شؤونهم و مراتبهم من الأولين و الآخرين الى أبد الأبدین.

شناخت امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف از اصول اولیه دین، بلکه از اصلی ترین آنهاست؛ و رسیدن به تمامی معرفت و قیام تمامی اوامر الهی بر پایه این شناخت استوار است. از طرفی برای شناخت صحیح امام ناچار از شناخت راهزنان و دشمنان دین هستیم و همواره، راهزنان راه هدایت بوده و هستند.

یکی از افراد ضدّ دین و قرآن و امام زمان و اخلاق و علم، حسین بن منصور حلاج می باشد که توقيع (نامه) از جانب امام زمان عجل الله تعالى فرجه الشريف در لعن و ارتداد وی صادر گشته است و از جمله کسانی که حکم قتل او را امضا کرده اند؛ نایب سؤم امام زمان جناب حسین بن روح نوبختی قدس سرّه بوده است، بلکه بر فقهای از مخالفین اهل بیت نبوت و قاضی وقت بغداد نیز، کفر و الحاد وی ثابت گردید و همگی بر ارتداد او حکم نمودند.

ناگفته نماند که روی سخن ما در این کتاب کسانی هستند که جایگاه اهل بیت وحی را می دانند و به آن ها ایمان دارند و معرفت به

ص: ۸

این خاندان دارند و خود را موظف می‌دانند که معارف و احکام و اخلاق را از آنان بگیرند و آنان را تنها طریق به دین حضرت الله و قرب و رضای حضرتش می‌دانند، و در این کتاب با استمداد از اعلیحضرت بقیه‌الله الأعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف برخی از مدارک درباره حلاج را از کتاب‌های فریقین خاصه (شیعه) و عامه پیروان سقیفه ملعونه در این مجموعه گردآورده ایم تا پرده از چهره کریه دشمنانِ دوست نما، جاهلانِ عارف نما، دوچهره‌های واصل نما، به ویژه حلاج و مریدان از خدا بی خبر او، برداشته شود.

در این کتاب سعی در جمع‌آوری مدارک معتبر بر ادعاهای خود درباره حلاج و پیروان وی نموده ایم و در قسمت آخر این کتاب احادیثی صحیح از حضرات معصومین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین درباره عرفان و تصوّف و فلسفه برگرفته از غیر خاستگاه وحی و اهل بیت نبوّت برای شناخت بهتر این گروه‌های منحرف از صراط مستقیم آورده شده و همچنین احادیث ناب و روشنگری را در موضوعات معرفتی آورده ایم تا راه حق و معرفت صحیح برای خوانندگان حق جو روشن گردد، امید است اسباب خشنودی امام زمان سلام الله علیه و روحی فداه فراهم گردد.

توقیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

منابع توقیع

ولی عصر و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

۱- محدث جلیل احمد بن علی بن ابی طالب طبرسی قدس سره (متوفای ۵۸۸ ه.ق) در کتاب شریف الإحتجاج علی أهل اللجاج (۱)

۱- الذریعه، آقا بزرگ الطهرانی: ۱/۲۸۱- ۲۸۲ الرقم ۱۴۷۲: (الإحتجاج علی أهل اللجاج) للشيخ الجلیل أبی منصور أحمد بن علی بن أبی طالب الطبرسی أستاذ رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب السروی الذی توفی سنه ۵۸۸ عن مأه سنه الّا عشره أشهر فهو من أهل المأه الخامسه الذین أدرکوا أوائل السادسه أيضا، فيه احتجاجات النبّی صلی الله علیه و آله و سلّم و الأئمّه علیهم السّلام و بعض الصحابه و بعض العلماء و بعض الذریّه الطاهره و أكثر أحادیثه مرسل إلّا ما رواه عن تفسیر العسکری علیه السّلام كما صرح به فی أوله بعد الخطبه التي أولها: (الحمد لله المتعالی عن صفات المخلوقین، المنزه عن نعوت الناعتین) إلى قوله: (ولا تأتي فی أكثر ما نورده من الأخبار بإسناده إمّا لوجود الإجماع علیه، أو موافقته لما دلّت العقول علیه، أو لاشتهاره فی السیر والکتب من المخالف والمؤالف، إلّا ما أوردته عن أبی محمّد الحسن بن علی العسکری علیهما السّلام فإنّه لیس فی الإشتهار علی حدّ ما سواه) إلى آخر کلامه الصریح فی أنّ کلّ ما أوصله فيه هو من المستفیض المشهور المجمع علیه بین المخالف والمؤالف، فهو من الکتب المعتبره التي اعتمد علیها العلماء الأعلام كالعلّامه المجلسی ره والمحدث الحرّ ره و اضرابهما و قد طبع بإیران مکررا فی سنه ۱۲۶۸ و فی سنه ۱۳۰۰ و فی النجف سنه ۱۳۵۴، و کتبت له فهرسا علی ظهر نسختی لتسهيل التناول منه.

ص: ۱۰

می فرماید: «اصحاب ما روایت کردند: ابومحمد حسن سریعی از اصحاب امام هادی علیه السلام بوده و او اوّل کسی بوده که ادّعی مقامی را از جانب امام زمان عجل الله فرجه کرده که خداوند برای او قرار نداده بود و بر خداوند و حجّت های او دروغ بسته و آنچه را لایق آن ها نبود به آن ها نسبت می داد». تا آنجا که می گوید: «توقیع های (نامه) بسیاری از جانب امام زمان عجل الله فرجه به لعن و برائت (بیزاری) از او، خارج گشت و او از جمله کسانی بود که امام آن ها را لعن نمودند. همچنین از جمله کسانی که از طرف امام توقیع در لعن آنان صادر گشت عبارتند از ابوطاهر محمد بن علی بن بلال، حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی معروف به ابن ابی العزاقر که خداوند همه آن ها را لعنت کند که توقیع لعن بر آن ها و اعلان بیزاری از آن ها بر دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح نوبختی رضی الله عنه خارج گشت».

متن توقیع

ص: ۱۱

عَرَفَ أَطَالَ اللَّهُ بِقَاكَ عَرَّفَكَ اللَّهُ الْخَيْرَ كُلَّهُ، وَخَتَمَ بِهِ عَمَلَكَ مَنْ تَثَقُّ بِدِينِهِ، وَتَشَكُّنْ إِلَى إِخْوَانِنَا أَدَامَ اللَّهُ سَعَادَتَهُمْ، بَانَ (مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ الْمَعْرُوفِ بِالشَّلْمَغَانِيِّ) عَجَلَ اللَّهُ لَهُ النِّقْمَةَ، وَلَا أَمْهَلَهُ، قَدْ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَفَارَقَهُ، وَالْخَدَّ فِي دِينِ اللَّهِ، وَادَّعَى مَا كَفَرَ مَعَهُ بِالْخَالِقِ جَلَّ وَتَعَالَى، وَافْتَرَى كَذِبًا وَزُورًا، وَقَالَ بُهْتَانًا وَإِثْمًا عَظِيمًا، كَذَبَ الْعَادِلُونَ بِاللَّهِ، وَضَلُّوا ضَلَالًا بَعِيدًا، وَخَسِرُوا خُسْرَانًا مُبِينًا.

وَإِنَّا بَرُّنَا إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَرَسُولِهِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَرَحْمَتُهُ وَبَرَكَاتُهُ مِنْهُ، وَلَعَنَاهُ عَلَيْهِ لَعَائِنُ اللَّهِ فِي الظَّاهِرِ مِنَّا وَالبَّاطِنِ، فِي السِّرِّ وَالجَّهْرِ، وَفِي كُلِّ وَقْتٍ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ، وَ عَلَى كُلِّ مَنْ شَإِغَهُ، وَبَلَّغَهُ هَذَا الْقَوْلُ مِنَّا وَاقَامَ عَلَى تَوَلَّاهُ بَعْدَهُ.

أَعْلَمُهُمْ تَوَلَّاهُ اللَّهُ! إِنَّا فِي التَّوَقُّيِ وَالْمُحَاذَرَةِ مِنْهُ عَلَى مِثْلِ مَا كُنَّا عَلَيْهِ «مِمَّنْ تَقَدَّمَ مِنْ نَظَائِهِ» مِنَ السَّرِيعِيِّ وَالنِّمِيرِيِّ، وَالهَلَالِيِّ، وَ الْبُلَالِيِّ وَ «غَيْرِهِمْ». وَعَادَهُ اللَّهُ جَلَّ ثَنَاؤُهُ مَعَ ذَلِكَ قَبْلَهُ وَبَعْدَهُ عِنْدَنَا جَمِيلَةً، وَبِهِ نَتَّقُ، وَإِيَّاهُ نَسْتَعِينُ، وَهُوَ حَسْبُنَا فِي كُلِّ

ص: ۱۲

أُمُورِنَا، وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ (۱) ای حسین بن روح! خداوند عمر تو را طولانی نماید و تو را پایدار و استوار بدارد، و معرفت تو را نسبت به تمامی نیکی‌ها و خوبی‌ها زیاد گرداند، و عاقبت تو را ختم به خیر نماید.

به کسانی از برادرانمان خداوند سعادت و خوشبختی آنان را زیاد و طولانی نماید که به دیانت و نیت خیر آنان اطمینان و آگاهی داری اعلام کن که همانا محمد بن علی معروف به شلمغانی خداوند در عذاب و گرفتاری او شتاب نموده و او را مهلت ندهد از دین اسلام برگشته و مرتد شده است، و در دین خداوند کفر و الحاد ورزیده و مدّعی چیزهایی شده است که موجب کفر به خدای متعال است، و تهمت و بهتان به خداوند بسته و گناه بزرگی کرده است.

"آنان که از (فرمان برداری) خدا بازگشته و به خداوند دروغ بسته اند، گمراهی بسیار دوری پیموده و زیانی آشکار نموده اند." و ما به خداوند بزرگ و رسولش که درودها و سلام و رحمت و برکتهای خداوند بر آن حضرت باد از او براءت و بیزارى جسته و او را لعن نموده ایم، و لعنت ابدی خداوند پیوسته در ظاهر و باطن و پنهان و آشکار و در تمام اوقات و در تمام حالات یکی پس از

ص: ۱۳

دیگری بر او، و همچنین لعنت خداوند بر هر کسی که از او پیروی کرده در حالی که این سخن ما به او برسد و باز هم از او پیروی نماید، باد.

ای حسین بن روح که خداوند پشتیبان و یاور تو باشد به شیعیان ما اعلام کن که ما در پرهیز نمودن و برحذر بودن از او (شلمغانی) مانند آن موقعی هستیم که قبل از او، از آنان: سریعی، نمیری، هلالی، بلالی و دیگران برائت و بیزاری جسته بودیم.

ما سیره و روش خداوند را پیش از این وقایع و پس از این رویدادها، نیکو دانسته و به او اعتقاد و اطمینان داشته و داریم، و از او یاری می طلبیم، و او برای ما در همه امور کافی است، و خداوند وکیل (یاور) خوبی است. والسلام».

۲- مرحوم ملا- احمد مقدّس اردبیلی رحمه الله می فرماید: «توقیعات آن حضرت که به خواصّ خود نوشته در کتاب های معتبره مذکور است، از آن جمله، یکی توقیعی است که به لعن حسین بن منصور حلاج بیرون آمده و نسخه آن در کتاب قرب الإسناد(۱) علی

۱- الذریعه، آقا بزرگ طهرانی: ۱۷/ ۶۹- ۷۰ الرقم ۳۶۴: «(قرب الإسناد) للشيخ الجليل والد الصدوق الشيخ أبي الحسن علي بن حسين بن موسى بن بابويه القمي، المتوفى سنة تناثر النجوم، وهى فى ۳۲۹ يرويه عنه النجاشي بواسطة شيخه عباس بن عمر الكلوزاني. و هذا سند عال، لأنّ النجاشي توفى ۴۵۰ وقد روى عن والد الصدوق بواسطة واحده، وصرح المولى المقدّس المولى أحمد الأردبيلي، فى (حقيقه الشيعة) فى ذكر أحوال الصادق عليه السّلام بوجود (قرب الاسناد) هذا بخطّ المصنّف عنده، وعدّه المير محمّد أشرف فى (فضائل السادات) الذى فرغ منه فى ۱۱۰۳ من الكتب التى ينقل عنها فى كتابه المذكور».

ص: ۱۴

بن الحسین بن موسی بن بابویه (پدر شیخ صدوق) مسطور است». (۱)

مرحوم حاجی نوری قدس سره نیز می نویسد: «همانا تصحیح کرده محقق، مقدس اردبیلی در حدیقه الشیعه؛ که کتاب قرب الإسناد علی بن بابویه قمی به دست او رسیده بعد از تألیف کتاب آیات الأحکام و به خط مؤلفش بوده است و بعضی از اخبار را از آن کتاب در کتابش حدیقه الشیعه آورده است». (۲)

شیخ طوسی قدس سره نیز این توقیع شریف را با کمی اختلاف آورده (۳) و می فرماید: «خبر دادند به ما جماعتی از ابومحمد هارون

۱- حدیقه الشیعه: ۷۳۷ مقام بیان ذکر توقیعات، و در جای دیگر از کتابش می نویسد: «اما حسین بن منصور حلاج رسوایی را از بایزید هم گذرانیده و کفر و الحاد خود را بی آنکه پلاس پوشاند ظاهر گردانید و توقیع بر لعن او آمده و از جمله کسانی که فتوی به قتل او نوشته اند حسین بن روح رضی الله عنه می باشد که از وکلای حضرت صاحب الامر عجل الله فرجه است».

۲- مستدرک الوسائل: ۳/۵۲۹.

۳- الغیبه: صص ۴۱۰، ۴۱۲.

ص: ۱۵

بن موسی که او گفت: خارج شد توقیعی از حسین بن روح که در آن شلمغانی را لعن نموده بود و در جای دیگر این حدیث را ابن داوود نقل می کند».

مرحوم شیخ محمود عراقی در دارالسلام این توقیع شریف را از کتاب غیبت شیخ طوسی و خرائج راوندی قدس سره نقل نموده و می گوید: «از عبارت کتاب خرائج که درمورد شلمغانی که مدعی باییت باشد و توقیع رفیع که در لعن او بیرون آمد (توقیعی که گذشت) چنین برآورد می شود که حسین بن منصور حلاج هم مورد لعن بوده زیرا بعد از ذکر احمد بن هلال کرخی و خروج توقیع لعن در حق او چنانچه قبلاً ذکر گردید می گوید: بر این شیوه بود احوال ابی طاهر محمد بن علی بن بلال و حسین بن منصور حلاج و محمد بن علی شلمغانی مشهور به ابن ابی عزافر، توقیعی در خصوص لعن ایشان، به دست شیخ ابوالقاسم حسین بن روح بیرون آمد و نسخه اش این است: (و توقیعی را که در لعن شلمغانی گذشت آورده و می فرماید: در آن ذکر حلاج صریحاً نشده ولی می توان دانست که صاحب خرائج او را از لفظ "غیرهم" فهمیده باشد؛ زیرا مانند این افرادی که در توقیع نام برده شده کسانی می باشند که دعوی (ادّعی) و کالت کرده اند و دانسته اند که حلاج از آنان بوده است. بلکه شیخ حسین بن روح رضی الله عنه در خبر امّ کلثوم که در

ص: ۱۶

خصوص لعن شلمغانی می آید، صریحاً حلاج را لعن کرده و لعن بر شلمغانی را معطل نموده به اینکه این مرد می خواهد بعد از این به قول حلاج که گفته است "خدا در من حلول کرده" قائل شود. همان طور که نصاری در خصوص حضرت عیسی علیه السلام گفته اند.

نتایج برآمده از توقیع شریف

- ۱- صدور قطعی توقیع لعن در کتاب قرب الإسناد علی بن بابویه در لعن و ارتداد حلاج لعنه الله علیه بنابر روایت مقدس اردبیلی و شیخ طوسی و طبرسی قدس الله اسرارهم.
- ۲- استفاده کردن از کلمه "غیرهم" در متن توقیع شریف درباره حلاج لعنه الله علیه و کسان دیگری که ادعاهای او را داشته و دارند می باشد.
- ۳- اظهار لعن و برائت جناب شیخ حسین بن روح نوبختی رضی الله عنه سومین نائب خاص امام زمان عجل الله فرجه از حلاج در روایت ام کلثوم.
- ۴- لعنت و نفرین و اظهار بیزاری امام زمان عجل الله فرجه از شلمغانی و حلاج و پیروان آنان همسان است.
- ۵- کسی که اعلان بیزاری امام زمان عجل الله فرجه را درمورد آنان بداند و از آنان بیزاری نجسته و آن ها را لعن نکند بلکه از آنان متابعت نماید مورد لعنت خدا و رسولش و امام زمان

ص: ۱۷

عجل الله فرجه قرار می گیرد. (۱)

در کتاب الهدایا لشیعه أئمه الهدی (شرح اصول کافی مجذوب تبریزی متوفای ۱۰۹۳ قمری): ۱/۱۰۵ المقدّمه العاشره: و الحسين بن منصور الحلاج الشهير بالمنصور الحلاج من تلامذه الشافعيّ و عاملاً في الفروع بمذهبه، و قد خرج التوقيع في ذمه و لعنه، و كان في الأمرين بقتله أبو القاسم الحسين بن روح من سفراء صاحب الزمان صلوات الله عليه و حسين بن منصور حلاج مشهور به منصور حلاج از شاگردان شافعی می باشد و در فروع به مذهب شافعی عمل می نمود، و به حتم توقیعی (نامه ای از طرف امام علیه السلام) در مذمت و لعنت وی صادر شد، و از کسانی که فرمان به قتل او داد جناب حسین بن روح نوبختی از نمایان حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه بود.

و در همین کتاب جلد ۱ صفحه ۴۹۲ نوشته است: و قد خرج توقیعاً كما نقله الشيخ المفيد قدّس سرّه في حقيقه الحدائق، و مولانا أحمد نزيل الغرّی رحمه الله في حقيقه الشیعه من الصاحب صاحب

۱- سایر منابع توقیع شریف: الغیبه شیخ طوسی قدّس سرّه: ۴۰۵ ح ۳۷۸، الخرائج و الجرایح قطب الدّین راوندی قدّس سرّه: بنابه نقل دارالسلام، بحار الأنوار علامه مجلسی قدّس سرّه: ۵۱/۳۷۳ از الغیبه و الإحتجاج طبرسی قدّس سرّه: ۳۸۰، مهدی موعود: ۷۱۳ ترجمه جلد ۱۳ بحار.

ص: ۱۸

الأمر و الزمان صلوات الله عليه في سؤال الشيعة بعد قتل الحلاج في الغيبة الصغرى بأمر بني العباس و إفتاء الشافعيه عن حاله ب «أنه» كان زنديقاً نجساً، وهو عدو الله مخلد في النار و به حتم توقيعي (نامه ای) چنان که شیخ مفید قدس سره در کتاب حذیقہ الحقائق است، و ملا- احمد اردبیلی ساکن نجف در کتاب حذیقہ الشیعه آورده است از جانب حضرت صاحب الزمان صلوات الله عليه در پاسخ به پرسش شیعیان پس از کشته شدن حلاج در زمان غیبت صغری به فرمان حکومت بنی عباس و فتوای شافعیان از حال او مرقوم فرمودند: به اینکه او کافر و نجس است، و او دشمن الله است و در آتش جهنم جاوید و ماندگار است.

شیخ ابوسهل نوبختی و حلاج

برخورد شیخ ابوسهل نوبختی قدس سره با نامه حلاج

شیخ طوسی اعلی الله مقامه الشریف می فرماید: «از جمله کسانی که ادّعیای بایّیت امام زمان عجل الله فرجه را نمود حسین بن منصور حلاج است. خبر داد به ما حسین بن ابراهیم، از ابوالعبّاس احمد بن علی بن نوح از ابونصر هبه الله بن محمّد کاتب، دختر زاده امّ کلثوم دختر محمّد بن عثمان عمری (نایب دوم امام زمان عجل الله فرجه) که خداوند خواست امر حلاج را مکشوف کند و او را رسوا و خوار سازد او را بر آن داشت که ابوسهل اسماعیل بن علی را با کمک و قبول ادّعاهای خود به یاری خود بخواند و از فرط جهل چنین گمان برده بود که ابوسهل نیز مثل ساده لوحان دیگر به سهولت فریب او را خواهد خورد و از پیروان او خواهد شد، و با فریفتن ابوسهل بر دیگران تسلّط خواهد یافت و بیچارگان را به این وسیله به بند حيله و کج روی خود گرفتار خواهد ساخت؛ زیرا ابوسهل در میان مردم نفوذ داشت و در علم و ادب دارای مقامی شامخ بود. حلاج در نامه ای به ابوسهل پیغام داد که: من وکیل حضرت صاحب الزّمان هستم. (این اولین عنوانی بود که با آن، مردم نادان را فریب می داد) سپس ادّعیای خود را بالا برد و نوشت: من از طرف امام زمان مأمور هستم که به تو نامه بنویسم و آنچه را که امام اراده کرده جهت نصرت و تقویت نفس تو بنمایانم تا به آن ایمان آوری و

ص: ۲۰

دچار شک و تردید نگردی!

ابوسهل در جواب او گفت: من از تو تقاضا دارم که در انجام امری بسیار کوچک بر من منت گذاری، و آن امر در مقابل عظمت دلایل و براهینی که به دست تو آشکار شده اهمیتی ندارد و آن این است که من گرفتار محبت کنیزان خود هستم و به آن ها عشق می ورزم و عده ای از آن ها را در تملک دارم و قادر به چیدن میوه ای از بوستان وصل ایشان نیستم و اگر هر جمعه موی سر خود را رنگین و خضاب نکنم پیری من آشکار می شود و کنیزان از من گریزان می شوند و از این لحاظ سخت در رنج هستم، اگر کاری کنی که من از رنج و زحمت حنا بستن، نجات یابم و موی من سیاه شود، دست اطاعت به سوی تو دراز می کنم و گفته تو را می پذیرم و به دین تو در می آیم و از مبلغین مذهب تو می شوم و آنچه را که از مال و تجربه در اختیار دارم، در راه تو صرف می کنم.

وقتی حلاج سخن او را شنید، فهمید که در دعوت ابوسهل و بیان سرّ مذهب خود به او به خطا رفته است، به همین جهت از او صرف نظر کرد و جواب ابوسهل را نداد و کسی را نزد او نفرستاد، ابوسهل هم این جریان را اتّفاقی خوب دانست و در هر مجلسی او را مورد تمسخر قرار می داد و سرّ او را بین کوچک و بزرگ بیان می کرد و همین موضوع باعث پرده دری و پرده برداری از اسرار

حلاج شد و مردم از دور او پراکنده شدند» (۱).

۶- خطیب بغدادی نیز این روایت را در تاریخ خود آورده و می گوید: «ابوسهل، حلاج را مردی حيله گر و شعبده باز معرفی کرد و به او گفت اگر آرزوی مرا برآوری اگر خواستی می گویم که تو باب امام زمانی و یا اگر خواستی می گویم که تو پیامبر و یا الله هستی!» (۲).

افشاگری شعبده بازی حلاج توسط ابوسهل نوبختی

خطیب بغدادی می نویسد: «جمعی از پیروان حلاج چنین عقیده داشتند که او از نظر آن ها غایب می شود و اندکی بعد از آسمان آشکار می گردد. روزی حلاج در میان جمعیتی که ابوسهل نوبختی نیز در آنجا حاضر بود، دست خود را حرکت داد و از آن مقداری درهم در میان مردم ریخت. ابوسهل، حلاج را مخاطب قرار داده و گفت: از این کار در گذر و به من درهمی بده که بر آن نام تو و پدرت نوشته شده باشد تا من و جمعیت زیادی که با من همراه هستند به تو ایمان آوریم.

۱- الغیبه شیخ طائفه حقه طوسی قدس سره، آخرین امید: ۱۴۶-۱۴۷، فهرست ابن ندیم: ۲۸۴، بحار الأنوار: ۵۱/۳۶۹، مهدی موعود: ۷۰۲-۷۰۳، کلمه الإمام المهدی عجل الله فرجه: ۲۱۳-۲۱۴، خیراتیّه: ۲/۲۳۰-۲۳۱.

۲- تاریخ بغداد- ابن سعد: ۸/۱۲۴.

حلاج گفت: من چگونه چیزی را که ساخته نشده است به تو نشان دهم و برای تو آن را به وجود آورم؟

ابوسهل گفت: کسی که چیز غایب را حاضر می سازد باید بتواند چیزی را هم که ساخته نشده است به وجود آورد». (۱)

محدث ارموی پس از نقل این دو روایت می گوید: «از قرائن چنین معلوم می شود که این مناظره اخیر حلاج و ابوسهل در حدود سالهای بین ۲۸۹ و ۳۰۱ در اهواز و حوالی آن اتفاق افتاده است زیرا در همین ایام بود که حلاج در اهواز و دهات اطراف آن غذا و شراب برای یاران خود حاضر می کرده و درهم هایی که آن ها را «دراهم القدره» نامیده بود، در میان آنان پخش می کرد و کسی که در این زمان به غیر از ابوسهل نوبختی، در اهواز به حيله های حلاج پی برده و او را وادار به خارج شدن از شیراز نموده، متکلم معروف معتزلی ابوعلی جبائی است که گویا در همین ایام و با او در اهواز مجلسی داشته است». (۲)

شیخ المشایخ شیعه (علی بن بابویه قمی) در قم و حلاج

۱- تاریخ بغداد: ۸/۱۲۵.

۲- تعلیقات کتاب النقص رازی: ۴۸۶.

شیخ طوسی قدس سره نقل می کند: «جماعتی از دانشمندان از ابی عبدالله حسین بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه (برادر شیخ صدوق)، به ما خبر دادند که منصور حلاج به شهر قم آمد و به خویشاوندان ابوالحسن (پدر شیخ صدوق) نامه نوشت و او را به دین خود دعوت کرد و چنین گفت: من فرستاده حضرت صاحب الزمان عجل الله فرجه و وکیل و نماینده ایشان می باشم.

حسین بن علی می گوید: چون نامه حلاج به دست پدرم رسید، پدرم بعد از خواندن، آن نامه را پاره کرد و به او لعنت فرستاد و به نامه رسان گفت: وای بر تو! مگر بیکاری که به دنبال این جاهل نادان می روی؟ چه کسی تو را به این کار واداشته است؟ نامه رسان پاسخ داد: آن مرد گمان می کنم که گفته باشد پسرعمویم یا پسرعمه ام مرا خواسته و دعوت کرده که به او ایمان بیاوریم. سپس به پدرم گفت: چرا شما نامه او را پاره کردید؟ اطرافیان پدرم به او خندیدند و او را مسخره کردند، سپس پدرم حرکت کرد و به حجره خود رفت.

سپس می گوید: وقتی پدرم به درب حجره رسید همه کسانی که آنجا بودند به احترام پدرم برخاستند، به جز یک نفر که از جایش تکان نخورد، پدرم او را شناخت و وقتی در حجره نشست دفتر

ص: ۲۴

حساب و قلم و دوات خود را چنانکه معمول تجار است درآورد و رو کرد به جانب شخصی که حاضر بود و پرسید: این ناشناس کیست؟ آن شخص هم جواب پدرم را داد، مرد ناشناس که شنید از هویت وی می پرسد، برخاست و نزد پدرم آمد و گفت: با اینکه من حاضرم احوال مرا از دیگری می پرسی؟ پدرم فرمود: ای مرد! احترام تو را نگاه داشتم و تو را بزرگ شمردم و از خودت نپرسیدم. او گفت: وقتی تو نامه مرا پاره می کردی من می دیدم. پدرم فرمود: پس آن مرد (حلاج) تو هستی؟! خدا تو را لعنت کند، ادعای اظهار معجزه می کنی؟! سپس پدرم به غلام خود گفت: دست و پای او را بگیر و از حجره بیرون کن! و از آن روز دیگر او را در قم ندیدیم» (۱).

حلاج از دیدگاه شیخ صدوق و شیخ مفید

۱- الغیبه: ۴۰۲-۴۰۳ ح ۳۷۷؛ مهدی موعود: ۷۰۳-۷۰۴.

علامه مجلسی قدس سره از مرحوم شیخ محمد بن علی بن بابویه صدوق قدس سره در کتاب اعتقادات، در باب اعتقاد بر نفی غلو و تفویض، نقل کرده اند که شیخ صدوق می نویسد: «علامت حلاجی ها، ادعا کردن تجلی خداوند در عبادت است اگرچه نماز و تمام واجبات را ترک گویند و همچنین ادعا می کنند که به تمامی اسم های عظیم خداوند شناخت دارند و حق (ذات خداوندی)، بر آنان منطبق است و هرگاه کسی مخلص شده و از مذهب خود شناخت پیدا کند، پس آن شخص نزد آنان (حلاجی ها) از پیامبران با فضیلت تر است. و یکی از نشانه های آن ها این است که ادعا می کنند که به کیمیا علم دارند در حالی که هیچ نمی دانند به جز دغل کاری و حيله و نیرنگ و فریب مسلمانان».(۱)

شیخ مفید اعلی الله مقامه الشریف در شرح عقاید صدوق

۱- بحار الأنوار: ۲۵/۳۴۵، سفینة البحار: ۲/۳۱۱. الاعتقادات فی دین الإمامیه: ۱۰۱ و علامه الحلاجیه من الغلاة دعوی التجلی بالعباده مع تدینهم (دینهم خل) بترک الصلاه و جمیع الفرائض، و دعوی المعرفه بأسماء الله العظمی، و دعوی اتباع الجن (و دعوی انطباع الحق خل) لهم، وأن الولی إذا خلص و عرف مذهبهم فهو عندهم أفضل من الأنبياء علیهم السلام. از او مرآه العقول: ۳/۱۴۸ و خاتمه مستدرک الوسائل: ۵/۲۳۴.

می فرماید: «حلاجی ها سرگروهی از صوفیان اند و آنان معتقد به اباحه (حلال دانستن همه کار و همه چیز) و حلول می باشند. حلاج خود در اظهار تشیع تخصیص داشت اگرچه ظاهراً صوفی بود، و آنان (صوفیه و حلاجیه) گروهی کافر و ملحدند و نزد هر گروه و مکتبی خود را به رنگ آنان درمی آورند و برای رهبر خود (حلاج) ادعای مطالب دور از حقیقت می کنند و روش آنان مانند روش مجوسیان (آتش پرستان) است. آنان همه آنچه را که برای زردشتیان و مسیحیان و راهبانشان از کرامات و معجزات مدعی هستند لیکن مجوسیان و مسیحیان نسبت به آنان (حلاجی ها) به عبادت و دستورات دینی نزدیکترند» (۱).

شیخ محمود عراقی رحمه الله از [مجالس المؤمنین] نقل

۱- تصحیح اعتقادات الإمامیه، الشیخ المفید قدس سره: ۱۳۴ و الحلاجیه ضرب من أصحاب التصوف، و هم أصحاب الإباحه و القول بالحلول، و لم یکن الحلاج یتخصیص بإظهار التشیع و إن کان ظاهراً أمره التصوف، و هم قوم ملحد و زنادقه یموهون بمظاهره کل فرقه بدینهم، و یدعون للحلاج الأباطیل، و یجرون فی ذلک مجرى المجوس فی دعواهم لزرادشت المعجزات، و مجرى النصاری فی دعواهم لرهبانهم الآیات و البینات، و المجوس و النصاری أقرب إلى العمل بالعبادات منهم، و هم أبعد من الشرائع و العمل بها من النصاری و المجوس.

ص: ۲۷

می‌کند: «در حاشیه نسخه قدیمی از کتاب [انساب سمعانی] به نظر حقیر رسیده که در کتاب معتبر سنجری که در زمان شمس المعانی تألیف شده است آمده است که: حسین بن منصور حلاج مردم را به امام زمان عجل الله فرجه دعوت می‌کرد و به مردم می‌گفت که به زودی ایشان از طالقان دیلم ظهور خواهند کرد. و براساس این گفتار و کردار او را گرفته و به بغداد بردند و مورد مؤاخذه قرار دادند و از همین جا معلوم می‌شود که گناه منصور، انتساب به مذهب شیعه امامیه بوده و اعتقاد به وجود مهدی اهل بیت علیهم السلام داشته و دعوت مردم به یاری آن حضرت و شورانیدن مردم بر خلفای بنی عباس بوده و کفر و زندقه را بهانه ساخته اند» (۱).

حلاج در نگاه علمای شیعه

۱- دارالسلام: ۲۱۰.

ص: ۲۸

از عالم شهید قاضی سید نورالله تستری مرعشی اعلی الله مقامه شگفت است، چگونه توقیع شریف را درباره عده ای، از جمله حلاج، و دو روایت برخورد ابوسهل نوبختی و علی بن بابویه را ملاحظه ننموده اند؟

در پاسخ شیخ محمود عراقی به قاضی نورالله چنین آمده است: «اما اینکه سبب قتل حلاج را انتساب شیعه شمرده، دور نیست زیرا ادعای باییت هرچند به وجه دروغ باشد سبب انتساب به زعم مخالف و باعث خوف و فتنه می شود ولی گناه او منحصر به این نبوده، بلکه ادعای باییت واعتقاد به حلول و وحدت، عمده کفاره اوست».(۱)

مرحوم شیخ احمد مقدس اردبیلی رحمه الله می نویسد: «شیخ مفید کتابی به نام [کتاب الرد علی الحلاج] نوشته است و شیخ بن حمزه، شاگرد شیخ طوسی قدس سره در کتاب [الهادی الی النجاه من جمیع المهلکات] از آن یاد کرده است، و شیخ مفید حلاج را از کذابین و ضالین و بدعت گذاران شمرده است».(۲)

۱- دارالسلام: ۲۱۱.

۲- حدیقه‌الشیعه: ۵۹۸.

داوود الهامی از کتاب جستجو در تصوّف ایران (۱) نقل می کند: «با آنکه علمای شیعه خاصّه آل نوبختی به شدّت از حلاج اظهار بیزاری می جستند، امّا او به کار باطل خود ادامه می داد و مردم را به بیعت با خود دعوت می کرد. و همین دعوی حلول، موجب تبزّی رؤسای امامیه از وی گردید. رؤسای شیعه حلاج را به دعوی ربوبیت نیز منسوب کردند و حتّی صوفیه بغداد که اهل سنّت بودند او را به سحر و نیرنگ متّهم نمودند. امّا دعوی ربوبیت که حلاج بدان متّهم می شد، به هر حال با مقالات بعضی از غلات (غلوکنندگان) شیعه که قائل به وجود جزء الهی در شخص امام خود بودند ارتباط داشت. البته عقاید او (حلاج) نه فقط شیعه امامیه را به شدّت بر ضدّ او تحریک نمود، بلکه متشرّعه اهل سنّت را نیز به سختی از خود ناراضی کرد.

ظاهراً پیش از آنکه فقهای بغداد و حتّی متکلمان شیعه وی را تعقیب کنند، صوفیه بغداد سخنان وی را ناروا یا دور از احتیاط تلقّی کردند، چنانکه عمرو بن عثمان در طی مسافرت حج از او (حلاج) جدا شد و او را به اینکه نسبت به قرآن با دیده احترام نمی نگرد متّهم کرد. چندی بعد هم پدر زن حلاج (ابویعقوب اقطع)

ص: ۳۰

از وی بیزاری جست و همچنین استادش. با این همه قطع ارتباط صوفیه با او، به هیچ وجه تأثیری در تعقیب و عقوبت او نداشت».^(۱)

داوود الهامی از کتاب مصائب حلاج^(۲)، نوشته لویی ماسینیون مسیحی آورده است: «فقهای مالکی بر طبق فتوای صادره از طرف فقهای ظاهریه در سال ۳۰۹ حلاج را تکفیر نمودند و مرگ او را بدون استتابة (توبه خواستن) قبلی، صواب (حلال و درست) شمرده اند، گواهان این مطلب و موضوع قاضی عیاض، قرطبی، ابن خلدون، ابن شهر آشوب و تلمسانی می باشند. فقهای مالکی در بغداد به روزگار المقتدر، و قاضی القضاة آن منطقه، ابوعمر و مالکی به اتفاق آرا نتیجه گرفتند که به دلایل زیر حلاج را به قتل برسانند و او را بر سر دار، در معرض تماشای عموم بگذارند. دلایل آن ها عبارتند از: ۱- به سبب ادعای الوهیت ۲- به سبب قول به حلول ۳- برای بیان «انالحق». در عین اصرار در اجرای آداب و واجبات دینی، قول توبه او را مشروع ندانسته اند».^(۳)

و در صفحات ۱۵۳-۱۵۴ از کتاب کشف الإشتباه در کج روی اصحاب خانقاه صفحه ۳۸ نقل می کند که خطیب بغدادی در تاریخ

۱- آخرین امید: ۱۴۹.

۲- مصائب حلاج: ۳۶۰ ۳۷۷.

۳- آخرین امید: ۱۵۱.

ص: ۳۱

بغداد عقاید کفرآمیز او را نقل کرده است. همچنین قاضی ابوالیمن حنفی در مختصر تاریخ بغداد و ابن خلّکان در وفیات الأعیان آن را نقل کرده اند.

شناسنامه حلاج

ابن ندیم درباره حلاج می نویسد: «نامش حسین بن منصور است و درباره مکان رشد وی اختلاف است و مکانهای خراسان، نیشابور، مرو، طالقان، ری و کوهستان را به عنوان زادگاهش ذکر نموده اند».

وی می گوید: «به خطّ ابوالحسن عبيدالله بن احمد بن ابی طاهر، خواندم که حسین بن منصور حلاج مردی افسونگر و شعبده باز بود که مَنیشی صوفیانه داشت و به الفاظ صوفی مردم را فریب می داد و ادّعا می کرد که عالم به تمام علوم است در حالی که از علوم هیچ نمی دانست ولی جاهلی بی پروا و سرسخت بود و نسبت به پادشاهان جسور بود و در سرنگونی دولت ها از ارتکاب به گناه بزرگ شرم نداشت، در نزد اصحابش ادّعای خدایی می کرد و قائل به حلول بود. در مقابل پادشاهان خود را شیعه، و در نزد مردمان عامّه، خود را صوفی مَنیش معرّفی می کرد و در لابلای تمام این اعمال ادّعا داشت که خدا در او حلول کرده و او همان خداست در حالی که این سخنان در مورد خداوند تبارک و تعالی کفر است.

همچنین می گوید: «او شهر به شهر می گشت و به جمع کردن یار و پیرو می پرداخت، هنگامی که دستگیر شد او را به ابوالحسن علی بن عیسی سپردند و او به مناظره و بحث و گفتگو با وی

پرداخت و دانست که هیچ بهره‌ای از علوم قرآنی، فقه، حدیث، شعر و علوم عرب ندارد و از این لحاظ رو به وی کرد و گفت: تو اگر طهارت و واجبات خود را آموخته بودی فایده‌اش بیشتر و بهتر از این نامه نویسی‌هایی است که ندانی چه در آن می‌نویسی. «فروید آید آن صاحب شمشعانی که بعد از تشعشع، پرتو افشانی‌ها دارد» (از یاهو‌های حلاج) و تو سخت سزاوار تأدیب و تنبیه هستی.

سپس امر کرد او را در طرف شرقی، در محلّ مجلس شُرط (نگهبان‌ها) و همینطور در طرف غربی آویزان نمایند، بعد به دارالحکومه برده و به زندان اندازند. حلاج با چرب‌زبانی در زندان خود را به زندان بانان نزدیک کرد، آن چنان که گمان کردند در گفتارش حق به جانب اوست و... و سپس او را به نصر حاجب زندان بان سپردند و او را نیز توانست بفریبد.

راوی می‌گوید: نامه‌هایش حاوی این عبارات بود: «من همانم که قوم نوح را غرق کردم، و قوم عاد و ثمود را نابود کردم».

پس آن زمان که امر او شیوع پیدا کرد و همه از مکر او آگاه شدند و خلیفه نیز به درستی مکر او یقین کرد، و فرمان داد او را هزار تازیانه بزنند و دو دست او را جدا کنند، سپس او را بسوزانند

ص: ۳۴

و این واقعه در آخر دهه سال ۳۰۹ بود.^(۱)

سپس محدّث قمی از فهرست ابن ندیم، بعضی از سخنان کفرآمیزی که به او منسوب است را، ذکر می کند.^(۲)

محدّث قمی از برخی نوشته های خطّی شهید اوّل قدّس سرّه نقل می کند: «گروهی از مریدان ابومعتب حسین بن منصور حلاج صوفی، به بول او (حلاج) استشفاء کرده و برای شفای مرض خود می خوردند و گفته شده است که او ادّعای خدایی کرده است».^(۳)

نوشته ای از او به دست آمده که در آن می نویسد: «اگر انسان سه شبانه روز روزه بگیرد و چیزی نخورد و بعد با برگ کاسنی افطار کند از گرفتن روزه ماه رمضان بی نیاز است. و هرکس در شب دو رکعت نماز بخواند از سر شب تا صبح نماز دیگری بر او واجب نیست، و اگر کسی تمام دارایی خود را در یک روز صدقه بدهد نیازی به حج رفتن ندارد، و اگر به زیارت قبور شهدای قریش در بغداد ... برود و ده روز در آنجا بماند و نماز بخواند و روزه بگیرد و جز با اندک نان جو و نمک افطار نکند دیگر نیازی به

۱- الفهرست ابن الندیم چاپ مصر: ۲۸۴ و ترجمه فارسی آن: ۳۵۵.

۲- سفینه البحار: ۲/۳۱۱-۳۱۳.

۳- سفینه البحار: ۲/۳۱۳-۳۱۴ از مستدرک الوسائل، الخاتمه: ۳/۳۷۲.

عبادت ندارد». (۱)

ابوریحان بیرونی درباره حلاج می نویسد: «حلاج ابتدا مردم را به سوی مهدی عجل الله فرجه دعوت می کرد و چنان به مردم القا می کرد که او از طالقان خواهد آمد، او (حلاج) را گرفتند و به شام بردند و یک ماه حبس کردند و او خود را به حيله، از زندان رها کرد. او مردی شعبده باز و ساحر بود، با هر کس همنشین می شد؛ ابتدا با اعتقاد او همراه و موافق بود سپس دعوی اتحاد و حلول می نمود و می گفت: روح القدس در من حلول کرده است، و خود را به نام خدا معرفی می کرد و می گفت: من خدای شما هستم. و در نامه هایی که به اصحاب خود می نوشت تصریح به خدایی خود می کرد». (۲)

آقا محمّد علی فرزند وحید بهبهانی می نویسد: «حسین بن منصور حلاج ساحر بود و در سحر مهارت زیادی داشت. او شاگرد عبدالله بن هلال کوفی بود که عبدالله شاگرد زرقاء یمامه بود و او (زرقاء) از کسانی بود که سحر و جادو را از سجاح آموخته بود و این سجاح همان شخصی بود که در زمان مسیلمه کذاب (که دعوی

۱- آخرین امید: ۱۵۱، کلمه الإمام المهدی عجل الله فرجه: ۲۱۵.

۲- الآثار الباقیه: ۲۷۵.

پیغمبری کرد) با او همراه شد و دعوی پیغمبری کرد.

در سال ۳۰۹ هجری به حامد وزیر خلیفه عباسی اطلاع دادند که حلاج دعوی خدایی می کند و می گوید مرده را زنده می کنم و جن به من خدمت می کند و هر چه که بخواهم برای من می آورد و می گوید: می توانم که معجزه همه انبیاء را انجام دهم و نغروسی و جماعتی از کتاب (نویسندگان) دیوان به او مایل شده اند؛ همینطور یکی از بنی هاشم دعوی می کند که او نبی حلاج است و حلاج اله است. پس وزیر حامد، رئیس این قوم را طلبید و با او به مناظره پرداخت و همه می گفتند که حلاج خلق را به الوهیت خود می خواند و برای آن ها یقین شد که حلاج مرده زنده می کند. وزیر خلیفه قاصدی را فرستاد که حلاج را حاضر کند. وقتی که او آمد، وزیر از حلاج پرسید که: آیا این مطالب (که گذشت) درست است؟ و حلاج انکار کرد که من نه دعوی خدایی می کنم و نه دعوی نبوت، من بنده خدا هستم و به نماز و روزه و خیرات مشغولم، و از من جز این کار دیگر بر نمی آید و نمی توانم انجام دهم. پس وزیر، قاضی ابو عمرو و ابوجعفر پهلوی و فقها را حاضر کرد و از آن قوم که در آنجا حاضر بودند سؤال کردند. قاضیان و فقها گفتند: تا این امر بر ما معلوم نشود و ما یقین پیدا نکنیم بر خون (کشتن) او حکم نمی کنیم.

یکی از اهل بصره گفت: من اصحاب وی را می‌شناسم، آن‌ها در سرزمین‌های مختلف پراکنده‌اند و مردم را به الوهیت حلاج می‌خوانند. بعد از این قضیه حلاج را در سرای سلطان، نزد نصر حاجب در بغداد زندانی کردند. حلاج دو نام دارد:

۱- حسین بن منصور ۲- محمود بن احمد فارسی.

بعضی می‌گویند: او اهل کرمان بوده است و هنگامی که او در زندان بود چند کتاب در خانه وی پیدا کردند که همه آن‌ها بوسیله اصحاب، اسماء او با آب طلا نوشته شده بود. و در کتاب او جملاتی مانند: «اگر می‌خواهی حج بکنی و توان رفتن به حج نداری، خانه خودت را از وسایل خالی کن و مناسک حج را به جای آور همانطور که در حج انجام می‌دهی، بعد سی نفر یتیم را حاضر کن و به آن‌ها غذا بده و تا می‌توانی و در توان داری به آن‌ها غذا بده و تو به آن‌ها خدمت کن، و وقتی که آن‌ها غذا خوردند و دست‌های خود را شستند به هر یک از آن‌ها یک پیراهن بپوشان و هفت یا سه درهم به آن‌ها بده، اگر این کار را بکنی قائم مقام حج است و حج را بجا آوردی». و بعد از اینکه ارتداد او ثابت شد قضات و فقها و مفتیان همگی فتوا به قتل او دادند و فتوا را نوشته و به پیش مقتدر، خلیفه عباسی بردند؛ خلیفه گفت که: چون فتوای قضات و فقها و مفتیان چنین است، او را به مجلس شرطه ببرید و

ص: ۳۸

هزار تازیانه بزنید، اگر نمرد، دست و پای او را ببرید و بعد از آن گردن او را بزنید و سرش را به دار آویزید و بدنش را در آتش بسوزانید، چون این کار را کردند سر او را به نیزه کردند و مدت یک سال در تمام خراسان آن سر را گرداندند. و کتابی دارد به نام [بستان المعرفة و طاسین الأزل] که همه آن کفر و زندقه است. روایت کرده اند که حلاج نامه ای به یکی از اصحاب خود نوشته به این مضمون "مَنْ الله الی فلان بن فلان" به او گفتند: این خط تو است؟ او گفت: آری. گفتند: چرا نوشتی؟ گفت: عین الجمع است نزد ما (یعنی با خدا یکی شده ایم)» (۱)

ملا محمد طاهر قمی قدس سره نیز این روایت را (۲) از [تبصره العوام] آورده است.

قضیه حج کردن در خانه را در دارالسلام (۳) از [مجالس المؤمنین] از حبیب السیر نقل کرده است.

محدث قمی رحمه الله از کتاب [تلبیس ابلیس] نوشته ابن الجوزی نقل می کند: «به سندش از محمد بن یحیی رازی، که او

۱- خیراتیة: ۱/۱۵۹۱۶۱ از کتاب تبصره العوام سید مرتضی داعی رازی قدس سره.

۲- تحفه الأخیار: ۴۰۷-۴۰۸

۳- دارالسلام: ۶۰۹.

ص: ۳۹

گفت: شنیدم که عمرو بن عثمان، حلاج را لعنت می کرد و می فرمود: اگر دستم به او برسد او را می کشم. من به او گفتم: مگر شیخ چه چیز خلافی از او دیده است؟ او (شیخ) گفت: آیه ای از قرآن را خواندم و حلاج نیز آنجا حاضر بود در این موقع حلاج گفت: من هم می توانم که مانند قرآن، کتاب تألیف کنم و مانند آیه های آن، آیه بگویم و بر آن سخن بگویم. بعد شیخ عمرو بن عثمان از حلاج نامه ای را نقل کرد به این مضمون "از جانب رحمان و رحیم به فلان بن فلان" به او گفتند: ادعای پیغمبری می کردی حالا مدعی خدایی هستی؟ او (حلاج) گفت: ادعای پروردگاری نمی کنم ولیکن این در نزد ما عین الجمع است، آیا نویسنده جز خداوند است و دست آلت گشته است؟» (۱)

ابن الجوزی می گوید: «اخبار حلاج را در کتابی جمع آوری کردم و نیرنگ ها و حیل هایش را در آن نوشته ام». و می گوید: «روایت کرده اند که حلاج مقداری نان و حلوا و گوشت بریان شده را در جای مشخص در بیابان قرار می داد و فقط به اصحاب خاص خود آن را اطلاع می داد. وقتی که صبح شد به یاران خود می گفت: اگر مایل باشید برویم در صحرا و دشت گردش کنیم! بعد برمی خاست و

ص: ۴۰

می رفت و مردم نیز با او می رفتند، وقتی که به آن مکان (جایی که نان و حلوا و... را پنهان کرده بود) رسیدند آنهایی که از جریان خبر داشتند به حلاج می گفتند: ما دلمان اکنون غذایی این چنین (نان و حلوا و...) می خواهد و حلاج آن ها را رها کرده و به سوی آن مکان می رفت و دو رکعت نماز می خواند و آن غذاها را برای آن ها بیرون می آورد. و تا زمان قتلش پیوسته از این گونه حيله ها به کار می برد، و هنگامی که از زندان او را برای قتل و اعدام می بردند به اصحابش چنین می گفت: قتل من شما را نترساند زیرا من پس از سی روز دوباره به سوی شما برمی گردم».

محدث قمی رحمه الله می گوید: «صاحب [منهج المقال] از [روضه الواعظین] نقل می کند که حسین بن منصور حلاج-ج از دروغگویان است و همین طور سید مرتضی رازی قدس سره در [تبصره العوام] حکایاتی از حيله ها و نیرنگ های او بیان کرده است».(۱)

امضا کنندگان طومار قتل حلاج

۱- سفینة البحار: ۲/۳۱۳.

محدث قمی رحمه الله می فرماید: «شیخ بهایی در کتاب [کشکول] گفته است: اهل شهر بغداد اتفاق کردند که ریختن خون حلاج مباح است و در حضور عام مردم امضا کردند در حالی که حلاج چنین می گفت: شما را به خدا قسم که ریختن خون من حرام است. و پیوسته همین جمله را می گفت و مردم هم در قتل او امضا می کردند. بعد از این واقعه او را به زندان بردند و خلیفه عباسی (مقتدر بالله) فرمان داد تا او را تسلیم صاحب شرطه کنند تا او را هزار تازیانه بزنند، و اگر نمرود او را هزار تازیانه دیگر بزنند تا بمیرد. بعد از این کار سر او را بزنید. وزیر، حلاج را تسلیم شرطه نمود و گفت: اگر نمرود دست و پایش را قطع کن و سرش را نیز قطع کن و پیکرش را بسوزان (و لا- یقتل خدیعه). شرطی (نگهبان) حلاج را تحویل گرفت و او را در محل باب الطاق برد (یتبخر فی قیوده) مردم زیادی آمده بودند. پس او را هزار تازیانه زد و حلاج در هیچ مرتبه آهی نکشید. بعد دست و پایش را قطع کردند و سرش را از تن جدا کردند و پیکرش را سوزاندند و سرش را سِرِپِل بغداد در سال ۳۰۹ قمری، دار زدند. جناب شیخ حسین بن روح نوبختی رضی الله عنه نائب سوم امام زمان عجل الله فرجه یکی از کسانی بود که فتوی به قتل حلاج داد. و به خط شریف خود نوشت او واجب القتل

ص: ۴۲

است.

و علمای شیعه معاصر حلاج یعنی: ابوسهل نوبختی، علی بن بابویه، پدر شیخ صدوق و راوندی رحمهم الله نیز حلاج را ساحر، ملعون، ملحد، مطرود خدا و رسول و امام دانستند و قتل او را واجب شمردند.^(۱)

داوود الهامی^(۲) از [غیت] طوسی و تاریخ بغداد^(۳) و خاندان نوبختی^(۴) آورده است که: «حلاج در سال ۲۹۶ به بغداد آمد و مردم را به طریق خاص خود که مبتنی بر نوعی تصوّف آمیخته با مذهب حلولیه بود، دعوت کرد. ابوالحسن ابن الفرات وزیر شیعه مذهب خلیفه عباسی المقتدر او را تعقیب کرد و ابوبکر محمد بن داوود اصفهانی متوفی ۲۹۷ه فتوای معروف خود را مبنی بر حلال بودن خون حلاج، صادر کرد. حلاج از بغداد فرار کرد و به شوشتر و اهواز پناه برد و در سال ۳۰۱ بار دیگر عمّال (کارگزاران) خلیفه به تعقیب او پرداختند و او را یافته و در زمان وزارت علی بن عیسی، به بغداد آوردند و او را هشت سال زندانی کردند تا اینکه در ۲۴ ذی القعدة ۳۰۹ه ق پس از هفت ماه محاکمه، به فتوای قضات و ائمه

۱- سفینة البحار: ۲/۳۱۴.

۲- آخرین امید: ۱۵۴.

۳- ۱۲۴/۸.

۴- ۱۱۴.

دین و امر مقتدر خلیفه و وزیر او حامد بن العباس او را به دار زدند و سپس جسد او را سوزاندند و سرش را به چوبی بالای جسر (پل) بغداد زدند. بدین ترتیب حسین بن منصور حلاج در سال ۳۰۹ در زمان خلافت مقتدر عباسی به جرم ادّعی باطل و کفر و الحاد و زندقه به قتل رسید. و او چه سنّی باشد چه شیعه، خواه صوفیه او را از خود بدانند یا ندانند؛ از نظر شیعه مطرود و ملعون و ساحری شعبده باز و مرتاضی افسون کار بوده است که با فوت و فن ها مردم ساده دل را به دام می انداخته و سرانجام نیز جان خود را از دست داده. مریدانش او را ولیّ خدا، بلکه به عقیده حلول و اتّحاد با خدا، دانسته و معجزات و کراماتی را برایش نقل کرده اند که برای هیچ پیغمبر مرسل و امام معصومی نقل نشده است. نمونه کامل آن را عطّار در [تذکرها لأولیاء] و جامی در [نفحات الأنس]، که پر از کذبّیات و جعلیّات و شطحیّات و خرافات است، نقل کرده اند که فقط به درد خرقه پوشان خانقاه و خراباتیان آلوده به گناه می خورد. از این رو صوفیان، ماجرا را به صورت داستانی شاعرانه که شایسته یک قهرمان است در آورده اند و در اشعار خود حلاج را صاحب اسرار و مقام فنای فی الله، معرّفی کرده اند.

نظیر این روایت را علی دوانی آورده (۱) و اضافه می‌کند: «حسین بن منصور حلاج از مردم بیضاء فارس بوده و در واسط عراق نشو و نمو یافته است. باید دانست که به گفته عطار در [تذکرها لأولیاء] و جامی در [نفحات الأنس]، اکثر مشایخ صوفیه، حسین بن منصور حلاج را از سلک و عقیده تصوّف جدا دانسته و در تمام تذکره‌ها و کتاب‌های خود، او را سنی قلمداد کرده‌اند. ولی در روایتی که از [الغیبه] طوسی برآمده و نقل شده، به نظر می‌رسد که او (حلاج) ادّعی تشیع داشته که به دروغ مدّعی نیابت امام زمان و بابیت بوده است و نکته دیگر اینکه، گروهی از صوفیان با نظر به حالات عجیب و ادّعاهای غریب او گفته‌اند که دونفر به نام حسین بن منصور وجود داشته یکی حلاج، که مردی ربّانی و عالم بوده و دیگری حسین بن منصور ملحد، که ساحر و شعبده‌باز ماهری بوده است. از این رو صوفیان یا شعرایی مانند مولوی و شبستری و حافظ و... که حلاج را صاحب اسرار و مقام فنای فی الله دانسته‌اند، از طریق شیعه به دورند (۲) و گرنه او را اینچنین ستایش

۱- ر.ک مهدی موعود: پاورقی صفحه ۷۰۴۷۰۶.

۲- در متن گذشت که علمای شیعه و عمری و مردم بغداد اجتماع نمودند و خون او را مباح شمردند. بنابراین پیروان او و مبلّغین او نه تنها از اسلام خارج‌اند بلکه با اسلام ضدّیت تمام دارند.

ص: ۴۵

نمی کردند.

شبستری به پیروی از گفته عطار در [تذکره ال...!] می گوید: روا باشد انا الحق از درختی

چرا نبود روا از نیکبختی (۱)

و مولوی نیز می گوید:

چون قلم بر دست غداری فتاد

لاجرم منصور بر داری فتاد

گفت فرعونى انا الحق گشت پست

گفت منصوری انا الحق و برست

آن انا را لعنه الله در عقب

وین انا را رحمه الله ای محب

زان که او سنگ سیه بود این عقیق

او عدوی نور بود و این عشیق

۱- شیخ عراقی در دارالسلام می گوید: یعنی درخت زیتون در طور سینا آنکه از جنس نباتات باشد روا دانند که: «یا مَوْحِدُ لا تَخَفْ، اِنِّی اَنَا اللهُ النمل ۱۱ و القصص ۳۱» گوید و حلاج که از نیکبختان و مقربان باشد روا ندانند که انا الحق بگویند؟ غافل از آنکه در طور خدا خلق این صدا فرموده و قائل انا الحق، حلاج بود!!

ص: ۴۶

او انا هو بود در سرای فضول

ز اتحاد نور نر رای حلول!!

حافظ هم سروده است:

گفت آن یار کزو گشت سر دار بلند

جرمش آن بود که اسرار هویدا می کرد

باید از اینان پرسید: کدام اسرار؟ آیا ادعای خدایی کردن و قائل به حلول و اتحاد و وحدت وجود و... شدن، اسرار است؟ و آیا اینکه تمام ایشان را نظر به اینکه سعه مفهوم وجود به آن ها سرایت کرده و همه، موجود اند، خدا دانستن، اسرار است؟

آیا از دیدگاه این ها نستجیر بالله تعالی حضرت ولی عصر امام زمان عجل الله فرجه، او که از خاندان رسالت است و خداوند ما را به آن ها ارجاع داده است برای آنچه که نمی دانیم، و اطاعت محض از آن ها را بر همه واجب نموده است؟ آیا ولی نعمت همه آفریده شدگان غدار است؟

ص: ۴۷

فی قول الله عزوجل: ﴿فَسَبِّحُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾ قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: «الذِّكْرُ أَنَا، وَالْأَيْمَةُ أَهْلُ الذِّكْرِ» وَقَوْلُهُ عَزَّوَجَلَّ: ﴿وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَّكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ تُسْأَلُونَ﴾ قال أبو جعفر عليه السلام: نَحْنُ قَوْمُهُ وَنَحْنُ الْمَسْئُولُونَ.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا﴾ (سوره النساء: الآية ۵۹). و در الکافی شریف: ۱/۲۷۶ باب أن الإمام عليه السلام يعرف الإمام... ح ۱ الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن الحسن بن علي الوشاء، عن أحمد بن عائذ، عن ابن أذينة، عن بريد العجلي قال: سألت أبا جعفر عليه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَى أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾؟ قال: إِيَّانَا عَنِّي أَنْ يُؤَدَّى الْأَوَّلُ إِلَى الْإِمَامِ الَّذِي بَعْدَهُ الْكُتُبُ وَالْعِلْمُ وَالسَّلَاحُ ﴿وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ﴾ الَّذِي فِي أَيْدِيكُمْ ثُمَّ قَالَ لِلنَّاسِ: ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ إِيَّانَا عَنِّي خَاصَّةً، أَمَرَ جَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ بِطَاعَتِنَا،

و در الکافی شریف: ۱/۲۸۶ باب ما نص الله عزوجل و رسوله على... ح ۱ علي بن إبراهيم، عن محمد بن عيسى، عن يونس و علي بن محمد، عن سهل بن زياد أبي سعيد، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن ابن مسكان، عن أبي بصير، قال: سألت أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عزوجل: ﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ﴾؟ فقال: نَزَلَتْ فِي عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ وَ الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ...

ص: ۴۸

خدا، صاحب این کفریات و الحاد را محکوم کردند، باید آن‌ها را از روی خیره سری و فرومایگی، قشری و اهل ظاهر و غدار خواند؟ ﴿وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أُولَٰئِكَ يُعْرَضُونَ عَلَىٰ رَبِّهِمْ وَيَقُولُ الْأَشْهَادُ هَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ كَذَبُوا عَلَىٰ رَبِّهِمْ أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ﴾ (۱) زهی نادانی و خرافاتی و بی بند و باری، که تصوّف آن را با خرقة خود برای مردم به ارمغان می آورند.

تعجب در این است که بعضی از سرسپردگان تصوّف، با زحمت زیاد و تکلف، اینان را شیعه می دانند. در صورتی که چهار تن از پیشوایان ما و بزرگترین دانشمندان شیعه که در عصر حلاج بوده اند ابوسهل نوبختی، علی بن بابویه پدر شیخ صدوق، شیخ صدوق و راوندی قدس الله اسرارهم او را ساحر و ملعون و مطرود خدا و رسول و امام دانسته اند.

شیخ مفید اعلی الله مقامه الشریف نیز در کتاب [تصحیح الاعتقاد] شرح عقاید صدوق، حلاج و اتباعش را از مجوسیان و نصاری نسبت به اسلام دورتر می داند.

درحالی که نه تنها حسین بن روح و اصحاب او، بلکه رؤسای حکومت وقت نیز، به فساد عقیده حلاج پی برده بودند... و فقها به حلال دانستن ریختن خون او فتوا دادند.

هنگامی که حلاج این سخنان را مبنی بر کشته شدنش شنید، گفت: «ریختن خون من بر شما حرام است زیرا اعتقاد به اسلام دارم و دارای مذهب سنی هستم و من کتابهایی درباره اهل سنت نوشته ام و در ریختن خون من از خدا بترسید».

ولی خلیفه وقت (المقتدر) هنگامی که فتوای علمای را دید، فرمان قتل او را صادر کرد، پس او را هزار تازیانه زدند و دست و پایش را قطع کردند و بعد او را کشتند و جسدش را سوزاندند و خاکسترش را به رودخانه دجله ریختند و بعد سر او را در بغداد آویزان کردند و بعد از مدتی سر را به خراسان که حلاج در آنجا پیروانی داشت فرستادند.^(۱)

بعد راوی می نویسد: از خطیب بغدادی در شگفتم زیرا از او خواندیم که حلاج را از شیعیان می شمرد. در صورتی که بنا به نقل [تاریخ] ابن اثیر سنی مذهب، می بینیم که خود حلاج در مقابل رؤسا اعتراف به سنی بودن خود و اینکه او را کتاب هایی بنابر مذهب

ص: ۵۰

سنت موجود است، می‌کند. راوی می‌گوید: از سرگذشت حلاج معلوم می‌شود که او هر قوم و مردمی را با اعتقاد خود آن مردم، فریب می‌داد. تا اینکه آنان را به اعتقاد باطل و سخنان منحرف خود سوق دهد زیرا؛ مردم آن زمان از نظر ایمانی و اعتقادی در ضعف ایمانی و ارشادی بودند و آگاهی صحیحی از اسلام نداشتند و برای آن‌ها فرق گذاشتن بین اعتقادات صحیح و ناصحیح و حق و باطل و معجزه و نیرنگ، مشکل و تقریباً غیرممکن بود. حلاج در مقابل شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام ادعا می‌کرد که وکیل امام مهدی عجل الله فرجه است و بعد قدم بالاتر می‌نهاد و ادعای خود را بالا می‌برد و به خیال و گمان خود، برای مردم این امر، عادی است و مردم او را قبول دارند. و اگر ایستادگی ابوسهل نوبختی در بغداد و ابن بابویه در قم بر ضد او نبود عاقبت کار زیانبار و خطرناک می‌شد. (۱)

سید محمد کاظم قزوینی می‌نویسد: «پنجمین نفر از کسانی که ادعای نیابت به دروغ کردند حسین بن منصور حلاج بود. شیطان و چگونه شیطانی!... امت اسلامی از ده قرن پیش تاکنون به حلاج مبتلا گشته و هنوز هم طناب نیرنگ‌های او ادامه دارد. با وجود

ص: ۵۱

آشکار شدن کفر و انحراف او، هنوز هم بعضی از افتادگان (از نظر معنوی) خود را از هواداران او می دانند و خود را از شیفتگان کارهایش و معتقدین به عقاید فاسدش می دانند. به درستی که تاریخ نویسان و محدّثان از او سخن گفته اند و او را از جمله افراد دروغگو، شعبده باز، دجّال و حيله گر می دانند. او تظاهر به صوفی گری می کرد و می گفت در همه دانش ها مهارت دارد و به آن ها آگاهی دارد در حالی که نادانی سرسخت بود و به مسلک های متفاوت درمی آمد. نزد شیعیان خود را شیعه و نزد سنّیان خود را سنّی جلوه می داد، به تحقیق نامه ای از جانب امام زمان عجل الله فرجه مبنی بر لعن و بیزاری از او صادر شد. از جمله انحرافات او این بود که وی قائل به حلول بود؛ یعنی ادّعا می کرد که خداوند تعالی در او رفته و حلول کرده است و با این سخن، ادّعای خدایی می کرد. و شلمغانی و حلاج هر دو در یک راه بودند و آن کفر و الحاد و بی خبری بود». (۱)

در اینجا نظر خوانندگان با ایمان را به کلام سید مرتضی داعی رازی قدّس سرّه جلب می نمایم تا حقیقت حلاج و صوفیه بر شما

ص: ۵۲

روشن گردد.

ألف التبصره بعد سنه ۴۶۹ حيث أورد فيه في أواسط الباب الثامن عشر ما امله محمّد بن زيد في هذا التاريخ بل ألفه بعد موت الغزالي ولذا ينقل فيه عن كتبه ففي الباب السادس عشر نقل عن كتابه "الميزان" وفي الباب الخامس والعشرين نقل عن كتابه "المستحيل" وغير ذلك و بعد تأليف التبصره فارسيا ألف كتابه العربى فى الملل الموسوم بالفصول التامه فى هدايه العامه "كما صرح به المولى المقدّس الأردبيلى وينقل عنه فى كتابه (حقيقه الشيعة) و كذا ينقل عن فصوله بعض معاصرى المولى خليل القزوينى الذى توفى سنه ۱۰۸۹ فى كتابه (مناهج اليقين) وعزّب الشيخ حسين بن على البطيطى تبصره العوام كما يأتى بعنوان المعزّب، وطبع التبصره بضميمة قصص العلماء مكررا سنه ۱۳۰۴ وسنه ۱۳۱۹ أوّله (حمد وسپاس مر خداى عزوجل را) ونسبه التبصره إلى الشيخ أبى الفتوح الرازى فاسده كما صرح صاحب الرياض فى ترجمه أبى الفتوح و كذا نسبته إلى السيّد جمال الدين المرتضى أبى عبد الله محمّد ابن الحسن بن الحسين الرازى كما ذكره أوّلا فى كشف الحجب، ثم قال: (وقيل إنّه للمرتضى ابن الداعى). وقال الطهرانى فى ج ۱۶ ص ۲۳۹: (۹۴۸: الفصول التامه فى هدايه العامه) للسيّد مرتضى الرازى، صاحب (تبصرها لعوام) الفارسى، و (الفصول) عربى له، و كتبه بعد (التبصره) كما ذكره المقدّس الأردبيلى فى (حقيقه الشيعة) و ينقل عنه فى (مناهج اليقين) أيضا. (فصول تامه فى هدايه العامه) للسيّد صفى الدين أبى تراب المرتضى بن الداعى بن القاسم الحسينى الرازى، شيخ منتجب الدين و صاحب (تذكرة العوام) كما فى بعض المواضع والظاهر أنّه هو (الفصول التامه) لصاحب (تبصره العوام) كما مرّ. كتاب تبصره العوام با تصحيح، عباس إقبال در تهران، انتشارات اساطير، چاپ دوم به سال ۱۳۶۴ ه ش.

وی در باب شانزدهم در مقالات صوفیان چنین می‌نگارد: «... و ایشان از اهل سنت باشند و هر که دعوی سنت کند ایشان را اولیاء و اصحاب کرامات دانند الا ابوحنیفه و اسرافینی و معتزله که انکار کرامات کنند، و این قوم شش فرقت باشند: اول ایشان که دعوی اتحاد کنند، رئیس ایشان حسین بن منصور حلاج باشد و این حسین بن منصور حلاج ساحر بود و در آن مهارتی داشت و در سحر شاگرد عبدالله بن بلال الکوفی بود و عبدالله شاگرد زرقاء الیمامه و زرقاء از کسانی بود که از سجاج آموخته بودند و سجاج در زمان مسیلمه کذاب بود که دعوی پیغمبری کرد و حلاج دعوی خدایی کرد و در سال ۳۰۹ از هجرت معلوم وزیر حامد بن عباس، کردند که حلاج دعوی خدایی می‌کند و می‌گوید "مرده زنده می‌کنم و جن خدمت من می‌کنند و هر چه از ایشان می‌خواهم پیش من می‌آرند و من می‌توانم که همه معجزات انبیاء کنم" و نصر سمری و جماعتی از کُتاب دیوان تبع وی شدند و یکی از بنی هاشم دعوی می‌کند که نبی حلاج است و حلاج اله است. وزیر، این قوم را حاضر کرد و با ایشان مناظره کرد همه مقر شدند (اقرار کردند) که ایشان خلق را به الهیت حلاج می‌خوانند و ایشان را یقین است که او مرده زنده می‌کند، حلاج را حاضر کردند و از او پرسیدند انکار کرد و گفت: این قوم خلاف می‌گویند و من نه دعوی خدایی می‌کنم و نه دعوی

نبوت و من بنده خدایم به نماز و روزه و خیرات مشغول و از من جز از این چیزی به وجود نیاید. وزیر، قاضی ابو عمرو و ابو جعفر بحلول و جماعتی از فقها را حاضر کرد و آن قوم را که بروی گواهی دادند از ایشان سؤال کرد، قاضیان و فقها گفتند تا پیش ما درست نشود ما بر خون او حکم نکنیم، یکی از اهل بصره گفت: من اصحاب وی را می شناسم و ایشان در بلدان (شهرها) متفرقند و خلق را به الهیت او می خوانند. ابن بصری از اصحاب حلاج بود چون بدانست که ساحر است ترک وی بکرد و با او ابوعلی هارون بن عبدالعزیز کاتب انباری گواهی داد و او کتابی کرده است (نوشته است) در مخاریق حلاج، آنگه حلاج را در سرای سلطان مجبوس کردند به نزد نصر حاجب، و حلاج را دو نامست یکی حسین منصور دوم محمد بن احمد الفارسی و دختر سمری صاحب حلاج در سرای سلطان بود مدتی پیش حلاج رفته بود او را پیش وزیر آوردند، وزیر از وی احوال پرسید، ابوالقاسم زنجی گوید: من حاضر بودم و ابوعلی احمد بن نصر باذیل حاضر بود، چون وزیر احوال از وی پرسید گفت: پدرم مرا پیش وی برد او مرا چیزهای بسیار بخشید، و این زن فصیحه بود و عبارت و لهجه خوش داشت، گفت: چون آن چیزها به من یاد داد مرا گفت: تو را به پسر خود سلیمان دادم و او نزد من از همه فرزندان عزیزتر است و او به نیشابور مقیم است.

لابد باشد که بین زن و شوهر وقت ها سخنی افتد که خاطر از آن برنجد. من او را وصیت کرده ام که تو را نیکو دارد، آن روز روزه دار و در آخر روز بر بام شو و بر سر خاکستر و نمک همچون بلغور کرده بایست و چون روزه خواهی گشودن از آن خاکستر و نمک هم در دهان کن و بدان روزه گشای و روی با من کن و هر چه می خواهی با من بگوی که من می شنوم. زن گفت: روزی بامداد از بام به زیر آمدم و دختر حلاج با من بود، حسین پیش از ما فرود آمده بود، چون به نردبان رسیدم که او ما را می دید و ما او را، دخترش به من گفت: سجده کن او را. گفتم: جز از خدای، دیگران را سجده نتوان کرد. حلاج آواز من بشنید، گفت: بلی خدای در آسمان است و یکی در زمین. مرا در پیش خود خواند و دست در جیب خود کرد و حقه بیرون آورد پر از مشک به من داد سه بار همچنین و گفت: زن را چو شوهر باشد محتاج بوی خوش باشد این را در طیب به کار بر، و روزی مرا بخواند و بر بوریایی نشسته بود مرا گفت: گوشه بوریا بردار از آن جانب و آنچه زیر آن است برگیر چندان که خواهی، گوشه بوریا برداشتم زیر آن زر بود پهن باز کرده جمله چنین بود من مبهوت بماندم، و این زن را در خانه وزیر حامد بازداشته بودند تا آن وقت که حلاج را هلاک کردند و وزیر طلب اصحاب وی می کرد حیدره و سمری و محمد بن علی قنایی یکی از خواص او پنهان

ص: ۵۷

شدند و از خانه وی کتابی چند بیرون آوردند و همچنین از خانه قنایی بعضی از زرنوشته و در دیبا پیچیده، و در اصحاب وی ابن بشر و شاکر یافتند. وزیر تفحص کرد از اصحاب حلاج که ایشان را گرفته بود گفتند این دو داعیند از آن حلاج در جانب خراسان که خلق را بدو می خوانند و در میان کتاب ها، نامه چند یافتند که بدو فرستاده بودند از ناحیه ها و وصیت که او کرده بود داعیان را که خلق را چگونه بدو خوانند و سخن گفتن ایشان بر قدر عقول ایشان و جواب ها که با وی نوشته بود یا آنکه بدو نوشته باشند. زنجی گوید: روزی با پدر پیش وزیر بودیم وزیر برخاست، ما در سرا پیش او آمدیم و هارون بن عمران حاضر بود با پدرم حدیث می کرد غلامی دیدم که اشارت به وی کرد برخاست و بعد از ساعتی باز آمد لونس متغیر شده (رنگش عوض شده)، حال پرسیدیم گفت: غلامی موکل است بر حلاج و هر روز طبقی پیش وی می برد، مرا بخواند گفت به عادت هر روز طبقی پیش حلاج بردم او را دیدم که خانه از سقف تا زمین از جسد خود پر کرده بود، در خانه هیچ جای نیافتم بترسیدم و طبق را بیانداختم. و غلام را تب گرفت و ما، در عجب بماندیم تا که وزیر کس فرستاد و ما را بخواند و غلام را بخواند و حال از وی پرسید غلام قصه باز گفت. وزیر وی را دشنام داد و گفت: از سحر حلاج بترسیدی. بعد از آن در میان کتاب ها،

کتابی یافتیم در آنجا نوشته بود که: چون خواهی که حج کنی و نتوانی رفتن، خانه خالی کن چهار سوی پاکیزه در خانه ی خویش چنان کن که کس در آن آمد و شد نکند، چون ایام حج شود آن را طواف کن و مناسک حج به جای آر چنانکه مناسک حج است پس سی یتیم را حاضر کن و طعامی ساز از بهر ایشان چنانکه توانی و آن طعام در این خانه به خورد ایشان ده و تو خدمت ایشان می کن و چون خوردند و نشستند هر یکی را پیرهنی درپوش (پوشان) و هر یک را هفت درم بده یا سه درم راوی را در این شک افتاد چون این بکنی قائم مقام حج خواهد بود. و پدرم این دفتر می خواند چون بدین فصل رسید قاضی ابوعمر، حلاج را گفت: از کجا می گویی؟ گفت: از کتاب اخلاص حسن بصری. قاضی گفت: دروغ می گویی یا مباح الدّم، ما کتاب اخلاص در مکه شنیدیم بر استاد و در وی این نیست، وزیر قاضی را گفت: بنویس آنچه را گفتی. و قاضی با حلاج سخن می گفت، وزیر الحاح می کرد، قاضی بنوشت، و هر که در آن مجلس بودند از قضات و فقها و مفتیان بنوشتند چون حلاج را معلوم شد که او را خواهند کشت گفت: خون من حرام است و شما را روا نباشد خون من ریختن، و اعتقاد من اسلام است و مذهب من سنت و کتاب های من در میان وراقان بسیار است در سنت، الله الله خون من مریزد. او تکرار این کلمات می کرد و ایشان می نوشتند،

ص: ۵۹

پس از آن نوشته پیش مقتدر عباسی فرستادند. جواب بیرون آمد که چون فتوای قضات و مفتیان چنین است، او را به مجلس شرطه برید و هزار تازیانه بزنید اگر نمرد، دست و پای او برید دیگر سرش برید و بیاویزید و جثّه اش بسوزانید. چنین که فرموده بود بکردند بعد از آن سرش را به نیزه کردند و یک سال در خراسان می گرداندند تا همه کس را معلوم شد که سر زندیقی (کافر) است، و از جمله بیتهای حلاج یکی این است:

سُبْحَانَ مَنْ أَظْهَرَ نَاسُوْتَهُ * سَرَّ سَنَا لَاهُوْتِهِ الثَّاقِبِ

ثُمَّ بَدَأَ فِي خَلْقِهِ ظَاهِرًا * فِي صَوْرَةِ الْآكِلِ وَالشَّارِبِ

حَتَّى لَقَدْ عَايَنَهُ خَلْقَهُ * كَلَخَظَهُ الْحَاجِبُ بِالْحَاجِبِ

و کتابی کرده است او را [بستان المعرفة و طاسین الأزل] نام نهاده است جمله کفر و زندقه است، در آنجا گوید که: هر که خدای را به صنع بشناسد اقتصار بر صنع کرده بود دون صانع. و امثال این تا آنجا که گوید: دل پاره گوشت است، و خون فانی معرفت در آن قرار نگیرد زیرا که معرفت، جوهر ربّانی است. و هذیان بسیار یاد کند، آنگه گوید: درحقیقت کائنه کائنها، کائنه کائنه، کائنها کائنها، ار کائنه کائنه بنیانها صبحانها اصحابها، اصحابها شهابها ابراقها اربابها صفاتها لبابها لا هی هم و لا هم هی، لا هو الا هو. دیگر گوید:

ص: ۶۰

عارف با عرفان خود باشد و عرفان با عارف. شبلی گوید: سرّ بر زبان این طایفه پوشیده نباشد اما معنی به حال خود مانده باشد آنکه گفت:

کادت سر ایران سربما (کذا) اولیتنی من جمیل لا اسمیه

مصباح بالسّر من منک یرقّبه (کذا) کیف السّرور یسردون مبدیه (؟)

فَظَلَّ يُلِحِظُنِي سَرِّي وَالْحِظُّهُ وَالْحَقُّ يُلِحِظُنِي أَلَا أَرَاغِيهِ

وَاقْبَلَ الْوَجْدُ يُفْنِي الْكُلَّ مِنْ صِفَتِي وَاقْبَلَ الْحَقُّ يُخْفِينِي وَيُبْدِيهِ

و از او پرسیدند: چه فرق است میان اولیاء و انبیاء؟ گفت: انبیاء را مسلط کردند بر احوال، مالک احوال شدند و تصرّف در احوال میکنند چنانکه می خواهند و احوال بر اولیا مسلط کردند، احوال تصرّف در ایشان می کنند. دیگر گفت: علوم من بزرگوار شد از نظر دقیق، یعنی کسی اندیشه در علوم من نتواند کردن و باریک شود به فهمهای بشر؛ یعنی بشر فهم معانی سخن من نتواند کرد، و گفت: من منم نه نعت دارم نه صفت نعتم ناسوتی است و صفتم لاهوتی. و امثال این کفرها می گوید تا آنکه گوید: أَنَا مُنَزَّهٌ عَنِ نَفْسِي، من منزّه از نفس خویش، نفس من، من است. با یزید گفت: سبحانی مسکین با یزید کجا بود در ابتدای نطق حق ناطق شد جهت او. بعد از این زندقه های دیگر گوید: خدای تعالی در ازل موصوف است در آن که لایزال موصوف بود، در این سخن تعریض کرد بر قدم

ص: ۶۱

عالم. بدان که کتاب ایشان از اوّل تا آخر کفر و زندقه است از این نوع که یاد کردیم و گوید: خدای تعالی هرشب با درّی بیضاء به آسمان دنیا آید تا در این زمین سخن گوید، و دیگر با ابدالان سخن گوید، دیگر با کسانی که عاشق او باشند و نام های ایشان بنویسد تا آن روز که روح را به روح و نور را به نور جزا دهند آنگه زمین را پر از خیرات و برکات کند و بعد از آن با عزّ و جلال و عظمت خود رود. و حلاج نامه ای نوشت به یکی از اصحاب خویش در آن نامه نوشته بود من الله إلی فلان بن فلان. از او پرسیدند که خطّ تو است؟ گفت: بلی.» (۱)

حلاج و حلاجیه ملعون و مطرود خاندان وحی هستند

۱- تبصره العوام، سیّد مرتضی داعی رازی قدّس سرّه: ۱۲۲۱۲۶.

ص: ۶۲

حلاج، مورد لعن الله و امام زمان عجل الله فرجه بوده است و ارتداد خود را با کارهایی که می کرده و گفتاری که از وی سرزده و بحث هایی که در آن ها مغلوب می شده آشکار کرده، زیرا اگر واقعاً نماینده امام زمان بود، می بایست به آنچه از او درخواست شد، جواب می داد و آن ها را به انجام می رساند و کسانی که می گویند او «انا الحق» گفته که در واقع این حرف نیز نشانه کفر اوست؛ زیرا تا آنجا که روایات معتبر از شیعه و عمری نقل شده حتی پیامبر عزیزمان صلی الله علیه و آله و سلم نیز چنین سخنی نفرموده اند در واقع می خواهند روی حقیقت پرده انداخته و او را مردی عارف معرفی کنند و در این مورد نیز بنا بر توقیع شریفی که از نظر شما گذشت کسانی که از او حمایت و جانب داری می کنند، مورد لعن خدا و رسولش و امام زمان عجل الله فرجه قرار می گیرند.

حلاج ادعاهای دروغینی مبنی بر اظهار معجزه داشته و کفر و ارتداد او چون کفر ابلیس مشهور بوده است. و در این میان بیداری رهبران شیعه مانع از اعمال فریبکاری فریبکاران است.

خاتمه

ص: ۶۳

در پایان امیدوارم توانسته باشم مدارکی دالّ بر کفر و ارتداد حلاج و دار و دسته اش را گردآورده باشم تا راهگشای جویندگان نور باشد. پس ای مؤمنان! تقوا پیشه کرده و گوش به هر نوایی نداده و دل به هر مطلبی ندهید و قرآن و سنّت مطّهّره عترت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلّم را ملاک در همه امور به ویژه امر معرفت قرار دهید، و دین خود را به باد نداده با پیروی از ثقلین (قرآن و عترت «سنّت مطّهّره حضرات اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله و سلامه علیهم») سعادت دنیا و آخرت را کسب کنید و دست رد بر سینه نا اهلان بزنید. از مداومت در خواندن دعای معرفت (۱) و اندیشه در آن در زمان غیبت غافل نشوید.

«اللَّهُمَّ إِنَّا نَشْكُو إِلَيْكَ فَقْدَ نَبِيِّنَا، وَغَيْبَهُ إِمَامِنَا، وَكَثْرَةَ عِدُوِّنَا، وَشِدَّةَ الْفِتَنِ بِنَا، وَتَظَاهُرَ الزَّمَانِ عَلَيْنَا، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَاعِنَّا عَلَى ذَلِكَ بِفَتْحٍ مِنْكَ تُعَجِّلُهُ، وَبِضَرْ تَكْشِفُهُ، وَنَصْرِ تُعِزُّهُ، وَسُلْطَانٍ حَقٌّ تُظْهِرُهُ، وَرَحْمَةٍ مِنْكَ تُجَلِّلُنَاهَا، وَعَافِيَةٍ مِنْكَ

۱- «اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي نَفْسِيكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي نَفْسِيكَ، لَمْ أَعْرِفْ نَبِيِّكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي رَسُولَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي رَسُولَكَ، لَمْ أَعْرِفْ حُجَّتَكَ، اللَّهُمَّ عَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، فَإِنَّكَ إِنْ لَمْ تُعَرِّفْنِي حُجَّتَكَ، ضَلَلْتُ عَنْ دِينِي».

ص: ۶۴

تُلبِسُهَا، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ» (۱).

و آخر دعوانا أن الحمد لله ربّ العالمين و السلام على من اتبع الهدى

تمام شد در طلوع فجر بعثت رسول اکرم صلی الله علیه و آله

رجب المرجب ۱۴۱۷ق حیدر حسین حیدر الترتبی الكربلائی

عفی الله عن والديه و عنه

ملفات

دین اسلام را کامل و منکر کمال دین کافر است

۱- تهذیب الأحکام: ۳/۱۱۰.

ص: ۶۵

حضرت الله جلّ جلاله تمام نیازهای بشر را از طریق وحی تنزیلی و تأویلی تأمین فرموده است و نیازی به علمی که زائیده عقل ناقص و نسبی بشر عادی باشد، نیست و معرفت مگر از راه تعلیمات الهی به واسطه رسول الله و امین وحی و وحی حاصل نشود.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به طلحه فرمود: [□]يَا طَلْحَةُ! إِنَّ كُلَّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ [□][فِي كِتَابِهِ] عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عِنْدِي بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ [وَخَطِّي يَدِي، وَتَأْوِيلُ كُلِّ آيَةٍ أَنْزَلَهَا اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ]، وَكُلُّ حَلَالٍ أَوْ حَرَامٍ، أَوْ حَدٍّ أَوْ حُكْمٍ، أَوْ أَيْ شَيْءٍ تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ عِنْدِي، مَكْتُوبٌ بِإِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ وَخَطِّي يَدِي، حَتَّى أَرَشُ الْخَدَشَ (۱)... ای طلحه! همانا هر آیه ای که الله تعالی بر محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل فرمود، به املائی پیامبر و

۱- کتاب سلیم بن قیس هلالی: ۲/۶۳۶ ح ۱۱ از ابان، از سلیم. و در کتاب شریف الإحتجاج: ۱/۱۴۵ از سلیم بن قیس هلالی با اختلافی.

ص: ۶۶

خطّ خودم نزد من است و تاویل هر آیه ای که الله بر محمد صلی الله علیه و آله و سلّم نازل فرموده و هر حلال و حرامی یا حدّ و یا حکمی که تا روز قیامت مورد احتیاج امت باشد، نوشته آن نزد من است به املاى پیامبر و خط خودم حتّی جریمه خدشه... .

عمر بن قیس الماصر گوید: از امام باقر علیه السّلام شنیدم که می فرمود: إِنَّ اللَّهَ لَمْ يَدْعُ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ، وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ، وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا، وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يُدَلُّ عَلَيْهِ (۱) به راستی حضرت الله چیزی که امت بدان نیازمند

۱- بصائر الدرجات: ۱/۶ ب ۳ ح ۳ حدّثنا عبد الله بن جعفر، عن محمد بن عيسى، عن الحسين بن المنذر، عن عمر بن قيس الماصر، عن أبي جعفر عليه السّلام. و در آن حدیث ۴ و روی ابراهیم بن هاشم، عن يحيى بن أبي عمران، عن يونس، عن الحسين بن منذر، عن عمر بن قيس، عن أبي جعفر عليه السّلام مانند آن . و در کتاب شریف تفسیر عیاشی: ۱/۶ ح ۱۳- عن عمرو بن قيس، عن أبي جعفر عليه السّلام قال: سمعته يقول: إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئًا مِثْلَ الْبَصَائِرِ بِاخْتِلَافِ أَنْدَكِ وَاضَافَهُ وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى الْحَدَّ حَدًّا . و در کتاب کافی شریف: ۱/۵۹ باب الردّ إلى الكتاب و السنّه و... ح ۲- علی بن ابراهیم، عن محمد بن عيسى، عن يونس، عن حسين بن المنذر، عن عمر بن قيس، عن أبي جعفر عليه السّلام قال سمعته يقول: مانند البصائر با اختلافی اندک و اضافه: وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى الْحَدَّ حَدًّا. و در کتاب کافی شریف: ۷/۱۷۵ باب التحديد... ح ۱۱ به سندش مانند روایت اوّلش، مانند البصائر با اختلافی اندک و اضافه: وَجَعَلَ عَلَى مَنْ تَعَدَّى الْحَدَّ حَدًّا.

ص: ۶۷

باشند تا روز قیامت وانگزارده جز اینکه در کتابش نازل کرده است، و برای رسولش بیان فرموده، و برای هر چیز حدّ (مرز، خطّ قرمز) و دلیلی که بر آن راهنمایی کند مقرر کرده است.

عبدالعزیز بن مسلم گوید: ما در ایام علی بن موسی الرضا علیه السلام در مرو بودیم، در آغاز ورود خود، روز جمعه در مسجد جامع گرد آمدیم و در موضوع امر امامت که مورد اختلاف فراوان مردم بود گفتگو کردیم و من شرفیاب حضور سرورم امام رضا علیه السلام شدم و بررسی های مردم را در امر امامت به عرض او رسانیدم، تبسمی کرد و فرمود: یا عَبْدَ الْعَزِيزِ! جَهْلَ الْقَوْمُ وَ خُدِعُوا عَنْ آرَائِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْبِضْ نَبِيَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ حَتَّىٰ أَكْمَلَ لَهُ الدِّينَ، وَ أَنْزَلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنَ فِيهِ تَبَيَانُ كُلِّ شَيْءٍ، يَبَيِّنُ فِيهِ الْحَلَالَ وَ الْحَرَامَ، وَ الْحُدُودَ وَ الْأَحْكَامَ، وَ جَمِيعَ مَا يَخْتَلِجُ

ص: ۶۸

إِلَيْهِ النَّاسُ كَمَلًا، فَقَالَ عَزَّوَجَلَّ: مَا فَرَطْنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ. وَأَنْزَلَ فِي حَجِّهِ الْوَدَاعَ وَهِيَ آخِرُ عُمْرِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا، وَأَمْرُ الْإِمَامَةِ مِنْ تَمَامِ الدِّينِ، وَلَمْ يَمُضِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ حَتَّى يَبَيَّنَ لَأُمَّتِهِ مَعَالِمَ دِينِهِمْ، وَأَوْضَحَ لَهُمْ سَبِيلَهُمْ، وَتَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ سَبِيلِ الْحَقِّ، وَأَقَامَ لَهُمْ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَلَمًا وَإِمَامًا، وَمَا تَرَكَ لَهُمْ شَيْئًا تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَّهُ، فَمَنْ زَعَمَ أَنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يُكْمِلْ دِينَهُ، فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ، وَمَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ فَهُوَ كَافِرٌ بِهِ... (۱)

ای عبدالعزیز! این مردم نادانند و از رأی و دین خود

۱- در کتاب شریف الکافی: ۱/۱۹۸ باب نادر جامع فی فضل الإمام و صفاته... ح ۱- أبو محمّد القاسم بن العلاء رحمه الله رفعه، عن عبد العزيز بن مسلم قال: كنّا مع الرضا عليه السلام بمرور فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة في بدء مقدمنا فأداروا أمر الإمامه و ذكروا كثره اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي عليه السلام فأعلمته خوض الناس فيه فتبسّم عليه السلام ثم قال:.. و در کتاب شریف الغيبة نعمانی: ۲۱۷ ب ۱۳ ح ۶ أخبرنا محمّد بن يعقوب قال: حدّثنا أبو القاسم بن العلاء الهمدانيّ، رفعه عن عبد العزيز بن مسلم مانند کافی شریف با اندک اختلافی. و در کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه: ۲/۶۷۵ ب ۵۸ ح ۳۲ حدّثنا محمد

ص: ۶۹

(۱)

۱- بن موسی بن المتوکل رضی الله عنه قال: حدثنا محمد بن یعقوب قال: حدثنا أبو محمد القاسم بن العلاء قال: حدثني القاسم بن مسلم، عن أخيه عبد العزيز بن مسلم و حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضی الله عنه قال: حدثنا أبو أحمد القاسم بن محمد بن علی المروزی قال: حدثنا أبو حامد عمران بن موسی بن إبراهيم عن الحسن بن القاسم الرقام قال: حدثني القاسم بن مسلم، عن أخيه عبد العزيز بن مسلم قال: كنا في أيام علي بن موسى الرضا عليه السلام بمرور فاجتمعنا في الجامع يوم الجمعة من بدء مقدمنا فأداروا أمر الإمامه و ذكروا كثره اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي عليه السلام فأعلمته خوضان الناس فتبسم عليه السلام ثم قال:.. حديث مانند الكافي آمده و در آن است: يا عَبْدَ الْعَزِيزِ بْنَ مُسْلِمٍ!... خُذْ عُوا عَنْ أَذْيَانِهِمْ،... فِيهِ تَفْصِيلُ كُلِّ شَيْءٍ،...، وَ تَرَكَهُمْ عَلَى قَصْدِ الْحَقِّ،...، وَ مَا تَرَكَ شَيْئاً تَحْتَاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا بَيَّنَّهُ،... فَقَدْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ الْعَزِيزِ، وَ مَنْ رَدَّ كِتَابَ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَهُوَ كَافِرٌ،... . و در كتاب شريف الأمالی شيخ صدوق: ۶۷۴ المجلس ۹۷ ح ۱ حدثنا الشيخ الجليل أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه رض قال: حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدثنا محمد بن يعقوب قال: حدثنا أبو محمد القاسم بن العلاء، عن عبد العزيز بن مسلم قال: كنا في أيام علي بن موسى الرضا بمرور فاجتمعنا في مسجد جامعها في يوم جمعه في بدء مقدمنا فأدار الناس أمر الإمامه و ذكروا كثره اختلاف الناس فيها فدخلت على سيدي و مولاي الرضا فأعلمته ما خاض الناس فيه فتبسم ثم قال : مانند روایت كتاب شريف كمال الدين و تمام النعمه با اختلافی اندك .

ص: ۷۰

فریب خورده اند.

به راستی خدای عزوجلّ جان پیامبرش را نگرفت تا اینکه دین را برای او کامل کرد، و قرآنی به او فرستاد که شرح هر چیز در آن است، حلال و حرام و حدود و احکام و آنچه مردم بدان نیاز دارند همه را در آن بیان کرده و فرموده: «ما در این کتاب چیزی را فرو گزار نکردیم»، در سفر حجّه الوداع که آخر عمر پیغمبر بود چنین نازل فرمود: «امروز دینتان را برای شما کامل کردم و نعمت

(۱)

۱- و در کتاب شریف عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱/۲۱۶ ب ۲۰ ح ۱ و کتاب شریف معانی الأخبار: ۹۶ باب معنی الإمام المبین... ح ۲ حدّثنا أبو العباس محمد بن إبراهیم بن إسحاق الطالقانی رضی الله عنه قال: حدّثنا أبو أحمد القاسم بن محمد بن علیّ الهارونی قال: حدّثنی أبو حامد عمران بن موسی بن إبراهیم عن الحسن بن القاسم الرّقام قال: حدّثنی القاسم بن مسلم عن أخیه عبد العزیز بن مسلم با اختلافی اندک . و در کتاب شریف الإحتجاج: ۲/۴۳۳ و عن القاسم بن مسلم، عن أخیه عبد العزیز بن مسلم قال: کنا فی أیام علی بن موسی الرضا علیه السلام بمرور فاجتمعنا فی جامعها فی یوم جمعه فی بدو قدومنا فأدار الناس أمر الإمامه و ذکرُوا کثره اختلاف الناس فیها فدخلت علی سیدی و مولای الرضا علیه السلام فأعلمته ما خاض الناس فیہ فتبسّم ثم قال : و ذکر نمود حدیث را مانند مصادر پیشین با اختلافی . و در کتاب شریف تحف العقول: ۴۳۶ از عبد العزیز بن مسلم:.

ص: ۷۱

خود بر شما تمام کردم و اسلام را برای شما پسندیدم، تا دین شما باشد» و امر امامت از کمال دین است. پیغمبر از دنیا نرفت تا اینکه برای مردم همه معالم دین آن‌ها را بیان کرد، و راه آنان را بر ایشان روشن ساخت، و آن‌ها را بر جاده حق واداشت، و علی علیه السلام را برای آن‌ها رهبر و پیشوا ساخت، و از چیزی که مورد نیاز امت باشد صرف نظر نکرد تا اینکه آن را بیان نمود. هر که گمان برد که خدا دینش را کامل نکرده، کتاب خدا را رد کرده است، و هر که کتاب خدا را رد کند کافر است... .

اخذ علم و معرفت و ... از غیر اهل بیت نبوت علیهم السلام

ممنوع بوده و شرک و کفر و بدعت و ضلالت و موجب خلود در آتش است

... فَسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ (۱) ... پس باید از اهل ذکر (آل محمد صلی الله علیهم) پرسید، اگر نمی دانید.

از زید بن ثابت روایت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَاعْلَمُوا أَنَّ عَلِيًّا لَكُمْ أَفْضَلُ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، لِأَنَّهُ مُتَرْجِمٌ لَكُمْ عَنْ كِتَابِ اللَّهِ تَعَالَى (۲) بدرستی که من دو چیز گران بها را در میان

۱- (۱۶) سوره النحل الآیه ۴۴ و (۲۱) سوره الأنبياء الآیه ۸.

۲- - مائه منقه من مناقب أمير المؤمنين و الأئمة: ۱۶۱ المنقه ۸۶ حدّثنا محمد بن علی بن سکر رحمه الله قال: حدّثنا محمد بن القاسم قال: حدّثني عبيد بن يعقوب قال: أخبرنا شريك، عن الركين بن الربيع، عن القاسم بن حسان، عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إرشاد القلوب إلى الصواب: ۲/۳۷۸ عن زید بن ثابت قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ، وَ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ، وَ إِنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ هُوَ أَفْضَلُ لَكُمْ مِنْ كِتَابِ اللَّهِ، لِأَنَّهُ يُتَرْجَمُ لَكُمْ كِتَابَ اللَّهِ. البرهان فی تفسیر القرآن: ۱/۲۹ ب ۳ ح ۳۲/۸۵ از الإرشاد و مائه منقه، و درج ۱/۶۴ ب ۱۲ ح ۱۶/۲۰۱ از مائه منقه. إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات: ۳/۲۵۹ الفصل ۱۸ ح ۲۳۴ از الإرشاد.

ص: ۷۳

شما می گذارم: کتاب الله و علی بن ابی طالب علیه السلام. بدانید به راستی که علی برایتان از کتاب الله برتر است چرا که کتاب الله تعالی را برای شما تفسیر کننده است.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بر منبر بالا- رفتند و پس از آنکه مردم جمع شدند فرمودند: یَا مَعْشَرَ الْمُؤْمِنِينَ! إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِّي مَقْبُوضٌ وَأَنَّ ابْنَ عَمِّي عَلِيًّا مَقْتُولٌ،... إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَيَّ الْقُرْآنَ، وَهُوَ الَّذِي مَنْ خَالَفَهُ ضَلَّ، وَمَنْ ابْتَغَى عِلْمَهُ عِنْدَ غَيْرِ عَلِيٍّ هَلَكَ،... وَلَا تَخْلُفُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي إِلَّا بِالَّذِي أُمِرْتُ بِهِ مِنْ حِفْظِهِمْ... وَمَنْ طَلَبَ الْهُدَى فِي غَيْرِهِمْ فَقَدْ كَذَّبَنِي،...

ص: ۷۴

و آله و سلم المنبر فخطب و اجتمع الناس فقال: إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَوْحَى إِلَيَّ أَنِّي مَقْبُوضٌ ... و هذا الخبر رواه أبو الفرج المعافا بن زكريا، و أخطب خوارزم.

و در کتاب شریف تسلیه المجالس و زینه المجالس: ۱/۲۵۸ روی عنه بالروایات القاطعه، و الآثار الساطعه، متّصله إلیه صلی الله علیه و آله أنّه صعد المنبر فخطب بعد أن اجتمع الناس إلیه، فقال:، و مانند امالی شیخ صدوق را آورده است.

و کتاب مشارق أنوار الیقین فی أسرار أمير المؤمنين علیه السلام: ۸۰ و من ذلك ما رواه ابن عباس قال: خطب رسول الله صلی الله علیه و آله فقال: يا معاشر الناس! إِنَّ اللَّهَ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِّي مَقْبُوضٌ، وَأَنَّ ابْنَ عَمِّي هُوَ أَخِي وَ وَصِيِّي، وَ وَلِيُّ اللَّهِ وَ خَلِيفَتِي، ... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ نَزَلَ عَلَى الْقُرْآنِ وَ عَلَى سَفِيرِهِ، فَمَنْ خَالَفَ الْقُرْآنَ ضَلَّ، وَ مَنْ ابْتَغَى عِلْمَهُ مِنْ غَيْرِ عَلَى زَلٍّ، معاشر الناس! أَلَا إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي خَاصَّتِي وَ قَرَابَتِي، وَ أَوْلَادِي وَ ذُرِّيَّتِي وَ لَحْمِي وَ دَمِي وَ ... وَ مَنْ طَلَبَ الْهُدَى مِنْ غَيْرِهِمْ فَقَدْ كَذَّبَنِي،

و در دائره المعارف شریف وسائل الشيعه: ۲۷/۱۸۶ ب ۱۳ ح ۳۳۵۶۰ - ۲۹ و بحار الأنوار: ۳۸/۹۴ ب ۶۱ ح ۱۰ و إثبات الهداه: ۳/۵۶ الفصل ۷ ح ۲۲۵ از امالی صدوق.

و در کتاب شریف التحصين: ۵۹۸ و ۵۹۹ ب ۴ فيما ذكره من قول رسول الله صلی الله علیه و آله عن علي عليه السلام إنه أخوه و وزيره و خليفته و هو إمام المتقين و قائد الغر المحجلين نذكر ذلك من كتاب نور الهدى أيضا. فقال ما هذا لفظه: محمد بن عمر الحافظ البغدادي قال: حَدَّثَنِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ مُحَمَّدُ بْنُ ثَابِتٍ مِنْ كِتَابِهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّاسٍ وَ أَبُو جَعْفَرُ الْخَزَاعِيُّ قَالَا: حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ الْحُسَيْنِ الْعُرْنِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا عُمَرُ بْنُ ثَابِتٍ، عَنْ عَطَاءِ بْنِ السَّائِبِ، عَنْ أَبِي يَحْيَى، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: صعد رسول الله صلی الله علیه و آله المنبر و اجتمع الناس إلیه فخطب فقال: يا معاشر المؤمنين! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِّي مَقْبُوضٌ، وَأَنَّ ابْنَ عَمِّي مَقْتُولٌ، ... إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْزَلَ عَلَى الْقُرْآنِ وَ هُوَ الَّذِي مَنْ خَالَفَهُ ضَلَّ، وَ مَنْ اتَّبَعَ عِلْمَهُ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ عَلَيٍّ هَلَكَ، ... وَ لَا تُخَالِفُونِي فِي أَهْلِ بَيْتِي إِلَّا بِالَّذِي أَمَرْتُكُمْ بِهِ مِنْ حِفْظِهِمْ، ... وَ مَنْ خَذَلَهُمْ خَذَلَنِي، وَ مَنْ طَلَبَ غَيْرَهُمْ فَقَدْ كَذَّبَنِي،

و شرح إحقاق الحقّ و ازهاق الباطل: ۲۴/۱۹۹ از کتاب آل محمد: ۲۸۱: قال رسول الله صلی الله علیه و آله (و آله) و سلم: يا معاشر المؤمنين! إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَوْحَى إِلَيَّ أَنِّي مَقْبُوضٌ، أَقُولُ لَكُمْ قَوْلًا - إِنْ عَمِلْتُمْ بِهِ نَجَوْتُمْ وَ إِنْ تَرَكْتُمُوهُ هَلَكْتُمْ، إِنَّ أَهْلَ بَيْتِي وَ عِترَتِي هُمْ خَاصَّتِي وَ حَامَّتِي، وَ أَنْتُمْ مَسْئُولُونَ عَنِ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي، إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا، فَأَنْظَرُوا كَيْفَ تَخْلِفُونِي فِيهِمَا.

أخرجه في «المناقب» عن احمد بن عبد الله بن سلام، عن عطاء بن السائب، عن أبي يحيى، عن ابن عباس.

ص: ۷۵

ابن عباس گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بالای منبر رفت و خطبه خواند و مردم گرد او جمع شدند فرمود: ای مؤمنان! همانا حضرت الله بر من وحی کرده است که من جان می دهم و پسرعمویم علی کشته می شود،... به راستی الله عزوجل قرآن را

بر من فرو فرستاد (همان) که هر کس مخالفتش کند گمراه است، و هر که علم قرآن از نزد غیر علی جوید هلاک گردد،... و پس از من با خاندانم جز آنکه دستور حفظ آن ها را دادم عمل نکنید،... و هر که از غیر آن ها هدایت جوید مرا تکذیب کرده... .

زید شهید فرزند امام زین العابدین علیه السلام از پدر و از جد گرامش از امیرالمؤمنین علیهم السلام از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روایت می کند که فرمود:... مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ فِي اللَّهِ حُشِرَ مَعَنَا، وَأَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا الْجَنَّةَ. يَا بَنَ بَكْرٍ! مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا فَهُوَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى(۱)... هر که ما اهل بیت (نبوت) را

۱- کتاب شریف کفایه الأثر فی النص علی الأئمة الإثنی عشر: ۲۹۸-۳۰۰ حدَّثنا علی بن الحسن بن محمّد قال: حدَّثنا هارون بن موسی ببغداد فی صفر سنه إحدى و ثمانین و ثلاثمائه قال: حدَّثنا أحمد بن محمد المقری مولی بنی هاشم فی سنه أربع و عشرين و ثلاثمائه قال أبو محمّد: و حدَّثنا أبو حفص عمر بن الفضل الطبری قال: حدَّثنا محمّد بن الحسن الفرغانی قال: حدَّثنا عبد الله بن محمّد ابن عمرو البلوی قال أبو محمّد: و حدَّثنا عبد الله بن الفضل بن هلال الطائی بمصر قال: حدَّثنا عبد الله بن محمد بن عمر بن محفوظ البلوی قال: حدَّثنی إبراهیم بن عبد الله بن العلاء قال: حدَّثنی محمد بن بکیر قال: دخلت علی زید بن علی علیهما السلام و عنده صالح ابن بشر فسلمت علیه و هو یرید الخروج إلى العراق فقلت له: یا ابن رسول الله حدثنی بشیء سمعته من أبیک علیه السلام فقال نعم حدَّثنی أبی عن جدّه قال قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:.. و کتاب شریف إرشاد القلوب إلى الصواب: ۲/۴۱۴ یرفعه المفید محمّد بن محمّد بن النعمان قدّس الله تعالی روحه إلى زید الشهید قال: دخل أحمد بن بکر علی زید بن علی علیهما السلام فقال: یا ابن رسول الله! حدَّثنی من فضل ما أنعم الله تعالی علیکم. قال: نعم حدَّثنی أبی، عن أبیه، عن جدّه قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم: ... یا ابن بکر! مَنْ أَحَبَّنَا فِي اللَّهِ حُشِرَ مَعَنَا، وَأَدْخَلْنَاهُ مَعَنَا. يَا ابْنَ بَكْرٍ! مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا فَهُوَ مَعَنَا فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى. بحار الأنوار: ۴۶/۲۰۱ ب ۱۱ ح ۷۷ از کفایه الأثر.

ص: ۷۷

دوست داشته باشد با ما محشور می شود، و با خود او را به بهشت می بریم. ای فرزند بکیر! هر که به دامن ما چنگ زند در مقام های عالی بهشت با ما خواهد بود....

از امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام روایت شده است که فرموده باشند: ...[وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُبْغِضُ مَنْ عِبَادِهِ الْمُتَلَوْنَ، فَلَا تَزُولُوا عَنِ الْحَقِّ وَلَا يَهْ أَهْلِي الْحَقِّ، فَإِنَّهُ [فَإِنَّ] مَنْ اسْتَبَدَلَ بِنَا هَلَكَكَ، وَ مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَنَا لِحَقٍّ، وَ مَنْ سَلَكَ غَيْرَ طَرِيقِنَا غَرِقَ... (۱)] ... و بدانید که الله تبارک و تعالی از میان

۱- تفسیر شریف فرات کوفی: ۳۶۶-۳۶۷ حدیثی عبید بن کثیر معنعناً، عن [امیرالمؤمنین] علی [بن ابی طالب] علیهما السلام قال:.

بندگان، شخص رنگارنگ را (کسانی که ثبات عقیده ندارند) مبعوض می دارد، بنابراین از حق و ولایت اهل حق زایل نشوید، پس برآستی که کسی که دیگری را با ما تبدیل کند هلاک می گردد، و هر کسی که از ما پیروی کند (به حقیقت و بهشت) ملحق می شود، و کسی که جز راه ما اهل بیت را سلوک کند غرق می شود، ...

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در اولین خطبه ای که پس از کشته شدن عثمان ایراد نمودند فرمودند: ... وَ بِنَا فَتَحَ اللَّهُ لَا بِكُم، وَ بِنَا يَخْتِمُ لَا بِكُم... (۱) ... و حضرت الله به (سبب و وسیله) ما اهل بیت (تکوین و تشریع را) آغاز نمود، و به ما آن را پایان داد... .

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خود به کمیل بن زیاد فرمودند: ... يَا كَمِيلُ! مَا مِنْ عِلْمٍ إِلَّا أَنَا أَفْتَحُهُ، وَ مَا مِنْ شَيْءٍ

۱- دائرة المعارف بزرگ و شریف بحار الأنوار: ۳۲/۹ ب ۱ ح ۳ از الإرشاد شیخ مفید قدس سره الشریف قال: روت الخاصه و العامه عن أمير المؤمنين صلوات الله عليه و ذكر ذلك أبو عبيده معمر بن المثنى وغيره ممن لا يتهمة خصوم الشيعة في روايته أن أمير المؤمنين عليه السلام قال في أول خطبته خطبها بعد بيعه الناس له على الأمر و ذلك بعد قتل عثمان بن عفان:..

ص: ۷۹

(سِرِّ) إِلَّا وَالْقَائِمُ يَخْتِمُهُ. يَا كَمِيلُ! ذُرِّيَّةُ بَعْضِهَا مِنْ بَعْضٍ، وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ. يَا كَمِيلُ! لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا... (۱) ای کمیل! هیچ دانشی نیست مگر آنکه من آن را آغاز کنم، و هیچ چیزی (از دانش و رازی) نیست جز آنکه قائم علیه السلام به پایان رساند. ای کمیل! اینان فرزندانی هستند که برخی از آنان از برخی دیگرند، و خدا شنونده و داناست. ای کمیل، جز از ما مگیر تا از ما گردی...

حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه در خطبه ای فرمودند: ... وَابْعِدُوا رَحِمَكُمُ اللَّهُ مِمَّنْ أَخْفَى الْعُدْرَةَ، وَطَلَبَ الْحَقَّ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ فَتَاهُ،... (۲) ... الله شما را رحمت نماید و دوری کنید

۱- مستدرک الوسائل: ۱۵/۱۶۶ ب ۶۱ ح ۱۷۸۷۸-۱ از بشاره المصطفی: عن أبي البقاء إبراهيم بن الحسين، عن أبي طالب محمد بن الحسن، عن أبي الحسن محمد بن الحسين، عن محمد بن وهبان، عن علي بن أحمد العسكري، عن أبي سلمه أحمد بن المفضل، عن أبي علي راشد بن علي، عن عبد الله، عن حفص، عن محمد بن إسحاق، عن سعد بن زيد بن أرطأة:.. ووسائل الشيعة: ۲۷/۱۰۳ ح ۳۳۳۲۸- از تحف العقول: عن امير المؤمنين عليه السلام أنه قال لكميل بن زياد في وصيته له: «... يَا كَمِيلُ! لَا تَأْخُذْ إِلَّا عَنَّا تَكُنْ مِنَّا...»

۲- بحار الأنوار: ۲۹/۵۵۸ از کتاب الإرشاد لكيفية الطلب في أئمة العباد تصنيف محمد ابن الحسن الصفار.

از کسانی که بی وفایی (و ناجوان مردی) را مخفی نموده اند، و حق را از غیر اهل حق طلب نموده و سرگردان شده اند...

امام علی بن الحسین زین العابدین علیه السلام فرمودند: ... مَنْ فَارَقَنَا هَلَكَ، وَمَنْ تَبِعَنَا نَجَا، وَالْمُفَارِقُ لَنَا وَالْجَاوِدُ لَوْلَانَا كَافِرٌ، ... نَحْنُ نُورٌ لِمَنْ تَبِعَنَا، وَهُدًى لِمَنْ اهْتَدَى بِنَا، وَمَنْ لَمْ يَكُنْ مِنَّا فَلَيْسَ مِنَ الْإِسْلَامِ فِي شَيْءٍ، وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ الدِّينَ وَبِنَا يَخْتِمُهُ، وَبِنَا أَطْعَمَكُمُ اللَّهُ عُشْبَ الْمَارِضِ، وَبِنَا أَنْزَلَ اللَّهُ قَطْرَ السَّمَاءِ، وَبِنَا آمَنَكُمُ اللَّهُ مِنَ الْعَرَقِ فِي بَحْرِكُمْ، وَمِنَ الْخُسْفِ فِي بَرِّكُمْ، وَبِنَا نَفَعَكُمُ اللَّهُ فِي حَيَاتِكُمْ، وَفِي قُبُورِكُمْ، وَفِي مَحْشَرِكُمْ، وَعِنْدَ الصَّرَاطِ، وَعِنْدَ الْمِيزَانِ، وَعِنْدَ دُخُولِكُمُ الْجَنَّةِ، (۱) ... هر کسی که از ما [اهل

۱- تفسیر القمّی: ۲/۱۰۴ فَإِنَّهُ حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ أَسْأَلُ عَنْ تَفْسِيرِ هَذِهِ الْآيَةِ «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْمَآرِضِ ... وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» فَكَتَبَ إِلَيَّ الْجَوَابُ: أَمَّا بَعْدُ. تَفْسِيرُ فِرَاتِ الْكُوفِيِّ: ۲۸۳ ح ۳۸۴ حَدَّثَنِي جَعْفَرُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْفَزَارِيُّ مَعْنَنَا عَنْ الْحُسَيْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَنْدَبٍ قَالَ: أَخْرَجَ إِلَيْنَا صَحِيفَهُ فذكر أَنَّ أَبَاهُ كَتَبَ إِلَى أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنِّي قد كبرت و ضعفت و عجزت عن كثير مما كنت أقوى عليه، فأحب جعلت فداك أن تعلمني كلاماً يقربني من ربي و يزيديني فهماً و علماً. فكتب إليه: قَدْ بَعَثْتُ إِلَيْكَ بِكِتَابٍ فَاقْرَأْهُ وَ تَفَهَّمْهُ... قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... مانند تفسیر شریف قمی با اختلافی اندک . تفسیر فِرَاتِ الْكُوفِيِّ: ۲۸۵ ح ۳۸۵ حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ [مَعْنَنَا] عَنْ الْأَصْبَغِ بْنِ نُبَاتَةَ قَالَ: كَتَبَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَنْدَبٍ إِلَى عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ إِنِّي فِي ضَعْفٍ فَقَوْنِي. قَالَ: فَأَمَرَ عَلِيُّ الْحَسَنَ ابْنَهُ أَنْ أَكْتُبَ إِلَيْهِ كِتَاباً. قَالَ: فَكَتَبَ الْحَسَنُ ...: مَنْ فَارَقَنَا هَلَكَ مانند تفسیر شریف قمی با اختلافی اندک .

بیت] جدا شود هلاک گردد، و کسی که از ما پیروی کند نجات یابد، و جدا شونده از ما و منکر ولایت ما کافر است،... ما [اهل بیت] نوری روشنگر برای کسی که از ما پیروی کند هستیم، و هدایت هستیم برای کسی که بخواهد به ما هدایت شود، و هر کس که با ما [اهل بیت] نباشد [در راه و پیرو ما نباشد] از اسلام نصیب و بهره ای ندارد.

همانا خدا به سبب ما دین را گشوده و به سبب ما به اتمام می رساند، و به سبب ما به شما از گیاهان زمین روزی می دهد، و همانا خداوند به سبب ما قطرات آب را از آسمان برای شما فرو می فرستد، و خداوند به خاطر ما [و انتساب شما به ما] شما را از غرق شدن در دریایان و فرورفتن در بیابانتان حفظ می نماید، و

خداوند در زندگانی دنیا و در میان قبر و در روز محشر و هنگام عبور از پل صراط و هنگام ارزش گذاری اعمال و هنگام وارد شدن شما در بهشت، به سبب ما، شما را نفع می رساند... .

حضرت امام محمد باقر علیه السلام در حدیث صحیح فرمود: ... وَ تَفَرَّقَتْ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَعْدَ نَبِيِّهَا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى ثَلَاثٍ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً، اثْنَتَانِ وَ سَبْعُونَ فِرْقَةً فِي النَّارِ، وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ مِنَ الثَّلَاثِ وَ سَبْعِينَ فِرْقَةً ثَلَاثَ عَشْرَةَ فِرْقَةً تَنْتَحِلُ وَ لَا يَتَنَا، وَ مَوَدَّتَنَا، اثْنَتَا عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنْهَا فِي النَّارِ، وَ فِرْقَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ سِتُّونَ فِرْقَةً مِنْ سَائِرِ النَّاسِ فِي النَّارِ (۱)... و این امت پس از پیامبر خود صلی الله علیه و آله و سلم بر هفتاد و سه گروه، پراکنده شدند، که هفتاد و دو فرقه آن ها در آتش و یک فرقه در بهشت اند، و از این هفتاد و سه فرقه سیزده فرقه باشند که خود را بسته به ولایت و مودت ما (اهل بیت) می دانند، دوازده فرقه آن ها در آتش باشند و

۱- الکافی شریف: ۸/۲۲۴ ح ۲۸۳- محمد بن یحیی، عن احمد بن محمد بن عیسی، عن ابن محبوب، عن جمیل بن صالح، عن ابی خالد الکابلی، عن ابی جعفر علیه السلام قال:.. از او الفصول المهمه فی أصول الأئمة تکمله الوسائل: ۱/۴۴۸ ب ۱۱۷ ح ۶۲۵ و بحار الأنوار: ۲۸/۱۳ ب ۱ ح ۲۱.

یک فرقه در بهشت باشند، و از سایر مردم نیز شصت فرقه در آتش هستند.

محدث جلیل محمد بن مسلم گوید: از امام محمد باقر علیه السلام شنیدم که می فرمود: لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ وَلَا صَوَابٌ وَلَا أَحَدٌ مِنَ النَّاسِ يَقْضِي بِقَضَاءِ حَقٍّ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنَّا أَهْلُ الْبَيْتِ، فَإِذَا تَشَعَّبَتْ بِهِمُ الْأُمُورُ، كَانَ الْخَطَاءُ مِنْهُمْ وَالصَّوَابُ مِنْ قِبَلِ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) حق و درستی نزد هیچ کس نیست و هیچ کس به حق قضاوت نکند مگر آنچه از ما اهل بیت بیرون شده است (براساس گفتار و رفتار ما بیان گردد). و چون کارها بر آن ها پریشان می شد، خطا از آن ها بود و درست از جانب حضرت علی علیه السلام بود.

۱- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم: ۱/۵۱۹ ب ۱۹ ح ۴ حدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: الْكَافِي: ۱/۳۹۹ بَابُ أَنَّهُ لَيْسَ شَيْءٌ مِنَ الْحَقِّ فِي يَدِ النَّاسِ إِلَّا مَا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ الْأَئِمَّةِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ... ح ۱ عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى، عَنْ يُونُسَ، عَنْ ابْنِ مَسْكَانَ، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَيْسَ عِنْدَ أَحَدٍ مِنَ النَّاسِ حَقٌّ ... مانند البصائر ذکر شده است .

خثیمه از حضرت امام محمد باقر علیه السلام نقل کرد که شنیدم می فرمود: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقٍّ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا غَرِقَ،... فَمَنْ عَرَفَنَا، وَ نَصَرَنَا، وَ عَرَفَ حَقَّنَا، وَ أَخَذَ بِأَمْرِنَا، فَهُوَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا(۱) ما جنب الله هستیم (کنایه از اینکه نزدیک ترین نسبت

۱- کتاب شریف بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم ۱/۶۲ ب ۳ ح ۱۰ حدَّثنا عبد الله بن عامر، عن العباس بن معروف، عن عبد الرحمان بن أبي عبد الله البصري، عن أبي المعزى، عن أبي بصير، عن خثیمه عن أبي جعفر علیه السلام قال: سمعته يقول: . و کتاب شریف الهدایه الکبری: ۲۳۹ ب ۷ عن أبي حمزه الثمالی، عن جابر بن يزيد الجعفی، عن أبي جعفر علیه السلام فی حدیث له: ... نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا نَجَا وَ لِحَقٍّ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا غَرِقَ،... يَا قَوْمُ! مَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ أَخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا. و کتاب إثبات الوصیه: ۱۸۰ و روى عن محمد الباقر علیه السلام أنه قال: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقٍّ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا غَرِقَ. وَ نَحْنُ الْقَادَةُ الْعَرَاءُ الْمُحَجَّلُونَ... فَمَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ أَخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَ إِلَيْنَا. و کتاب شریف کمال الدین و تمام النعمه: ۱/۲۰۵ و ۲۰۶ ب ۲۱ ح ۲۰ حدَّثنا أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا سعد بن عبد الله، عن أحمد بن محمد بن محمد بن عيسى، عن العباس بن معروف، عن عبد الله بن عبد الرحمان البصري، عن أبي المغراء، حميد بن المثنى العجلي، عن أبي بصير، عن خثیمه الجعفی، عن أبي جعفر علیه

۱- السّلام قال: سمعته يقول: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنا لِحَقٍّ، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا غَرِقَ، ... فَمَنْ عَرَفَنَا وَابْصَرَنَا وَعَرَفَ حَقَّنَا وَآخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَإِلَيْنَا. و کتاب شریف عیون المعجزات: ۷۵- ۷۷ روى عن ابی بصیر و كان ضریرا و قیل أکمه قال: قلت لأبى جعفر الباقر علیه السّلام أنتم ورثه رسول الله صلى الله عليه وآله و سلم؟ فقال لى: نَعَمْ رَسُولُ اللَّهِ وَارِثُ الْأَنْبِيَاءِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَ نَحْنُ وَرَثَتُهُ وَ وَرَثَتُهُمْ، ... نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ، ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنا نَجَا، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا غَوَى، ... فَمَنْ عَرَفَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ آخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَإِلَيْنَا. و کتاب شریف الأمالی الطوسی: ۶۵۴ مجلس ۳۴ ح ۱۳۵۴- ۴- أخبرنا الحسين بن عبيد الله، عن العلوى، قال: حدّثنا محمد بن إبراهيم، قال: حدّثنا أحمد بن محمد، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن أبي المغراء، عن أبي بصير، عن خيثمه، قال: سمعت الباقر عليه السّلام يقول: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنا لِحَقٍّ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا غَرِقَ، ... وَ نَحْنُ أَصُولُ الدِّينِ ... وَ نَحْنُ السَّبِيلُ لِمَنْ أَقْتَدَى بِنا، ... وَ نَحْنُ الْقَنَاطِرُ، مَنْ مَضَى عَلَيْنَا سَبَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا مُحِقَ، ... فَمَنْ أَبْصَرَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ آخَذَ بِأَمْرِنَا، فَهُوَ مِنَّا وَإِلَيْنَا. و کتاب شریف مناقب آل أبى طالب عليهم السلام: ۴/۲۰۶ و ۲۰۷ خيثمه قال: سمعت الباقر عليه السّلام يقول: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ ... وَ نَحْنُ الْهُدَى ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنا لِحَقٍّ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا غَرِقَ، ... وَ نَحْنُ حَرَمُ اللَّهِ، وَ نَحْنُ لِلطَّرِيقِ، وَ الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، ... وَ نَحْنُ أَصُولُ الدِّينِ، ... وَ نَحْنُ السَّبِيلُ لِمَنْ أَقْتَدَى بِنا، ... وَ نَحْنُ الْجُسُورُ، وَ نَحْنُ الْقَنَاطِرُ، مَنْ مَضَى عَلَيْنَا سَبَقَ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا مُحِقَ، ... مَنْ أَبْصَرَ رَبَّنَا وَ عَرَفَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ آخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا. و کتاب شریف إرشاد القلوب إلى الصواب: ۲/۴۱۸ يرفعه إلى خيثمه الجعفي، عن أبى جعفر عليه السّلام قال سمعته يقول: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، ... وَ نَحْنُ أَيْمَةُ الْهُدَى، ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنا لِحَقٍّ، وَ مَنْ تَأَخَّرَ عَنَّا غَرِقَ، ... وَ نَحْنُ الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ، وَ الصَّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ، ... وَ نَحْنُ الدِّينُ، ... وَ نَحْنُ السَّرَاجُ لِمَنْ اسْتَضَاءَ بِنا، وَ نَحْنُ السَّبِيلُ لِمَنْ أَقْتَدَى بِنا، ... وَ نَحْنُ الْجُسُورُ وَ الْقَنَاطِرُ، مَنْ مَضَى عَلَيْهَا لَمْ يُسَبِّقْ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنْهَا مُحِقَ، ... فَمَنْ عَرَفَنَا وَ أَبْصَرَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ آخَذَ بِأَمْرِنَا فَهُوَ مِنَّا وَإِلَيْنَا. و کتاب شریف غرر الأخبار: ۲۹۹ الفصل ۲۳ أبو بصير، عن أبى عبد الله عليه السّلام، قال: سمعته يقول: نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ، ... وَ أَرُكَ كَانُ دِينِهِ، ... وَ نَحْنُ أَيْمَةُ الْهُدَى، وَ مَصَابِيحُ الدُّجَى، وَ أَمْنَاءُ الدِّينِ، ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنا لِحَقٍّ، وَ مَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا غَرِقَ، ... وَ نَحْنُ السَّبِيلُ لِمَنْ اهْتَدَى، وَ نَحْنُ الْهُدَاةُ إِلَى اللَّهِ، ... وَ نَحْنُ الْجُسُورُ وَ الْقَنَاطِرُ، ... فَمَنْ عَرَفَنَا وَ نَصَرَنَا وَ عَرَفَ حَقَّنَا وَ آخَذَ عَنَّا، فَهُوَ مِنَّا وَ النَّاجِى مَعَنَا غَدًا.

ص: ۸۶

به الله هستیم)، ... هرکس به ما تمسک جوید، (به درجه رضای الهی) خواهد رسید، و هر که از ما تخلف ورزد (در گمراهی) غرق شود. هرکس ما را بشناسد، یاری کند، عارف به حق ما بوده و دستور ما را بپذیرد، از ماست و بازگشت (و حساب) او به سوی ما است.

حدیث و سخن اهل بیت علیهم السّلام سخن خداست

امام به حق ناطق جعفر صادق عليه السلام فرمود: حَدِيثُ أَبِي، وَ حَدِيثُ أَبِي حَدِيثُ جَدِّي، وَ حَدِيثُ جَدِّي حَدِيثُ الْحُسَيْنِ، وَ حَدِيثُ الْحُسَيْنِ حَدِيثُ الْحَسَنِ، وَ حَدِيثُ الْحَسَنِ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ حَدِيثُ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ، وَ حَدِيثُ رَسُولِ اللَّهِ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ (۱) حَدِيثُ (و سخن) مِنْ حَدِيثِ پَدَرِ مَنْ است، وَ حَدِيثِ پَدَرِ مَنْ حَدِيثِ جَدِّ مَنْ است، وَ حَدِيثِ جَدِّ مَنْ حَدِيثِ أَمَامِ حُسَيْنِ است، وَ حَدِيثِ أَمَامِ حُسَيْنِ حَدِيثِ أَمَامِ حَسَنِ، وَ حَدِيثِ أَمَامِ حَسَنِ حَدِيثِ

١- الكافي: ١/٥٣ باب روايه الكتب و... ح ١٤ عن عليّ بن محمّد عن سهل بن زياد عن أحمد بن محمّد عن عمر بن عبد العزيز عن هشام بن سالم وحمّاد بن عثمان وغيره قالوا سمعنا ابا عبد الله عليه السّلام يقول: الإرشاد: ٢/١٨٦ مثله باختلاف واختصار، إعلام الوري: ٢٨٥ الفصل الرابع عن الإرشاد مثله، الخرائج و الجرائح: ٢/٨٩٤ كما في الإرشاد، روضه الواعظين: ١/٢١٠ كما في الإرشاد، كشف الغمّه: ٢/١٧٠ كما في الإرشاد، منيه المريد: ٣٧٣ الفصل الأوّل مرسلًا عن هشام بن سالم وحمّاد بن عثمان وغيرهما كما في الكافي، وسائل الشّيعه: ٢٧/٨٣ ب ٨ ح ٣٣٢٧١ عن الكافي، بحار الأنوار: ٢/١٧٨ ب ٢٣ ح ٢٨ عن المنيه مثله.

ص: ۸۸

امیرالمؤمنین علیهم السلام است، و حدیث امیرالمؤمنین حدیث رسول الله است، و حدیث رسول الله کلام خداوند عزوجل است (امامان و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از خود چیزی نمی گویند، و آنچه می گویند همانند قرآن، کلام الله می باشد).

از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرموده باشند: **وَاللّٰهُ! مَا جَعَلَ اللّٰهُ لِاَحَدٍ خَيْرَةً فِیْ اتِّبَاعِ غَیْرِنَا، وَ اِنَّ مَنْ وَاَفَقْنَا خَالَفَ عِدُوَّنَا، وَ مَنْ وَاَفَقَ عِدُوَّنَا فِیْ قَوْلٍ اَوْ عَمَلٍ فَلَیْسَ مِنَّا، وَ لَا نَحْنُ مِنْهُمْ (۱)** به خدا سوگند! خداوند برای کسی اختیار قرار نداده

۱- دائره المعارف شریف وسائل الشیعه: ۲۷/۱۱۹ ب ۹ ح ۳۳۳۶۶-۳۳- از (رساله ای که فقیه و محدث جلیل سعید بن هبه الله راوندی در احوال احادیث اصحاب ما شیعیان و اثبات صحت آن ها تالیف فرموده است) عن محمد بن الحسن، عن الصیفی، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبی عمیر، عن داود بن الحصین، عن ذکره، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: و کتاب شریف الفصول المهمه فی أصول الأئمه (تکمله الوسائل): ۱/۵۷۷ ب ۳۰ ح ۸۸۱ و کتاب شریف هدايه الأئمه إلى أحكام الأئمه علیهم السلام: ۸/۳۷۹ ح ۲۱ و در آن فراز «وَاللّٰهُ» نیست. و الفوائد المدنیّه، محمّد امین استرآبادی: ۳۸۲ مانند الوسائل. و دائره المعارف بزرگ و شریف جامع احادیث الشیعه تالیف تحت اشراف آیه الله بروجردی قدس سره: ۱/۳۱۱ ح ۵۷۷ (۱۰۹) از الوسائل.

است که از غیر ما (اهل بیت نبوت) پیروی کند، و به راستی کسی که موافق ما می باشد با دشمنان ما مخالف است، و کسی که با دشمنان ما در سخنی یا کاری موافقت کند، از (شیعیان) ما نیست و ما هم از (امامان) او نیستیم.

محمد بن سنان از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل کرد که فرمود: نَحْنُ جَنْبُ اللَّهِ، و... وَبِنَا فَتَحَ اللَّهُ، وَبِنَا خَتَمَ اللَّهُ، وَنَحْنُ الْمَوَلَوْنَ، وَنَحْنُ الْآخِرُونَ، وَنَحْنُ أَحْيَارُ الدَّهْرِ، وَنَوَامِيسُ الْعَصِيرِ، وَنَحْنُ سَادَةُ الْعِبَادِ، وَسَاسَةُ الْبِلَادِ، وَنَحْنُ النَّهْجُ الْقَوِيمُ، وَالصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ، وَنَحْنُ عَلَيْهِ الْوُجُودِ، وَحُجَّةُ الْمُعْبُودِ. لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلَ عَامِلٍ جَهْلٍ حَقَّنَا، وَنَحْنُ قَنَادِيلُ النُّبُوَّةِ، وَمَصَابِيحُ الرِّسَالَةِ، وَنَحْنُ نُورُ الْمَنَازِلِ، وَكَلِمَةُ الْجَبَّارِ، وَنَحْنُ رَأْيُهُ الْحَقُّ الَّتِي مَنْ تَبِعَهَا نَجَا، وَمَنْ تَأَخَّرَ عَنْهَا هَوَى، وَنَحْنُ أَيْمَةُ الدِّينِ، وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ، وَنَحْنُ مَعِيدُ النُّبُوَّةِ، وَمَوْضِعُ الرِّسَالَةِ، وَإِنَّا تَخْتَلِفُ الْمَلَائِكَةُ، وَنَحْنُ سِرَاجٌ لِمَنْ اسْتَضَاءَ، وَالسَّبِيلُ لِمَنْ اهْتَدَى، وَنَحْنُ الْقَادَةُ إِلَى الْجَنَّةِ، وَنَحْنُ الْجُسُورُ وَالْقَنَاطِرُ، وَنَحْنُ السَّنَامُ الْأَعْظَمُ، وَبِنَا يَنْزِلُ الْغَيْثُ، وَبِنَا يَنْزِلُ الرَّحْمَةُ، وَبِنَا يُدْفَعُ الْعَذَابُ وَالنَّقِمَةُ، فَمَنْ سَمِعَ هَذَا الْهُدَى فَلْيَتَفَقَّدْ فِي قَلْبِهِ حُبَّنَا، فَإِنْ وَجَدَ فِيهِ الْبُغْضَ لَنَا، وَ

ص: ۹۰

الْإِنكَارَ لِفَضْلِنَا، فَقَدْ ضَلَّ عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ، لَأَنَا حُجَّةُ الْمَعْبُودِ، وَتَرْجُمَانُ وَحْيِهِ، وَعَيْبُهُ عِلْمُهُ، وَمِيزَانُ قِسْطِهِ، وَنَحْنُ فُرُوعُ الزَّيْتُونَةِ، وَ... (۱) همانا ما جنب الله هستیم و... و خدا به سبب و وسیله ما آغاز نموده و پایان می بخشد و همانا ما نخستین مخلوقات [برترین از تمامی جهات] و آخرین هستیم و ما نیکوترین افراد در روزگاران هستیم، و ما نوامیس زمان هستیم، و همانا ما هستیم سرور تمامی بندگان، و زمامدار جهان، و همانا ما هستیم مکتب محکم و استوار، و صراط مستقیم، و همانا ما هستیم سبب ایجاد مخلوقات، و حجت و دلیل الله.

خداوند از هیچ عبادت کننده ای عبادتش را نخواهد پذیرفت در صورتی که از حقوق ما آگاهی نداشته باشد، و بدان معترف نباشد. و به درستی که ما هستیم چراغدان نبوت و چراغهای رسالت، و ما هستیم نور روشنایی ها [سبب روشنی آنچه نور می بخشد]، و کلمه خداوند جبار، و ما هستیم پرچم برافراشته حقیقت که هر کس از آن پیروی بنماید نجات یابد، و آنکه از آن به

۱- - دائرة المعارف بزرگ و شریف بحار الأنوار: ۲۶/۲۵۹ ب ۵ ح ۳۷: و روی عن محمد بن سنان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:.

ص: ۹۱

عقب بیافند گمراه شود، و ما هستیم امامان برحق از جانب حضرت الله بر دین اسلام، و رهبر پیشانی سفیدان از وضو، و ما هستیم معدن نبوت، و محلّ قرار گرفتن رسالت پروردگار. و فرشتگان نزد ما آمد و شد می کنند، و ما هستیم چراغ برای آنکه به دنبال نور می گردد، و راه برای آنکه به دنبال راه هدایت است، و ما هستیم رهبرانی که به سوی بهشت راهنمایی می کنند، و ما هستیم پل بر روی گذرگاه ها [راه رسیدن به رضای خداوند] و کوه های بزرگ، و همانا خداوند به سبب ما باران را فرو می فرستد، و رحمت خویش را جاری می سازد، و به سبب ما عذاب و سختی را دور می گرداند.

هرکس این هدایت را (ولایت ما اهل بیت) بشنود باید در قلب خود به دنبال محبت ما بگردد، و اگر در قلبش بغض نسبت به ما اهل بیت را یافت و چنین می بیند که نمی تواند فضیلت و برتری های ما را بپذیرد و آن ها را انکار می نماید به تحقیق از راه راست گمراه گردیده، چرا که ما نشانه های پروردگار، و مترجمان (تبیین کنندگان) وحی، و خزانه علم الهی هستیم، و ما هستیم میزان و معیار در ترازوی عدل و قسط خداوند، و ما شاخه های درخت زیتون هستیم....

تارک کتاب الله و سخن معصوم کافر است

یونس بن عبد الرحمان گوید: به حضرت ابوالحسن اول، امام موسی کاظم علیه السلام عرض کردم: به چه چیز الله را یگانه دانم (و پرستم)؟ فرمود: یایونس! لا- تَكُونَنَّ مُبْتَدِعًا، مَنْ نَظَرَ بِرَأْيِهِ هَلَكَكَ، وَمَنْ تَرَكَ أَهْلَ بَيْتِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ضَلَّ، وَمَنْ تَرَكَ كِتَابَ اللَّهِ وَقَوْلَ نَبِيِّهِ كَفَرَ (۱) ای یونس! هرگز بدعت گذار نباش، هر کس بر رأی و نظر خود، تکیه کرد هلاک شد و هر کس اهل بیت (معصوم) پیامبرش را ترک کرد گمراه شد، و هر کس کتاب الله و قول پیغمبرش را وانهاد، کافر شد.

حضرت امام علی بن موسی الرضا المرتضی علیه السلام به یکی از اصحاب خود چنین فرمودند: ... يَا بَنَ أَبَى مَحْمُودٍ! إِذَا أَخَذَ النَّاسُ يَمِينًا وَشِمَالًا فَالْزَمْ طَرِيقَتَنَا، فَإِنَّهُ مَنْ لَزِمَنَا لَزِمْنَا، وَمَنْ فَارَقَنَا فَارْقَنَا، إِنَّ أَذْنِي مَا يَخْرُجُ بِهِ الرَّجُلُ مِنَ الْإِيمَانِ أَنْ يَقُولَ

۱- الکافی: ۱/۵۶ باب البدع و الرأي و المقایس... ح ۱۰- محمّد بن أبی عبد الله رفعه، عن یونس بن عبد الرحمان قال: قلت لأبی الحسن الأول علیه السلام: بما أُوحد الله؟ فقال:.. از او: وسائل الشیعه: ۲۷/۴۰ ب ۶ ح ۳۳۱۵۷- ۷

ص: ۹۳

لِلْخَصَاءِ هَذِهِ نَوَاهُ ثُمَّ يَدِينُ بِذَلِكَ، وَيَبْرَأَ مِمَّنْ خَالَفَهُ. يَا ابْنَ أَبِي مَحْمُودٍ! إِحْفَظْ مَا حَدَّثْتُكَ بِهِ فَقَدْ جَمَعْتُ لَكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ (۱) ... ای پسر ابی محمود! وقتی مردم به چپ و راست می روند تو ملازم راه ما باش، زیرا هر کس با ما همراه شود ما با او همراه خواهیم بود، و هر کس از ما جدا شد ما نیز از او جدا خواهیم شد.

کمترین چیزی که باعث می شود انسان از ایمان بیرون رود این است که در مورد سنگریزه بگوید این هسته است و سپس بدان معتقد شده و از مخالفین خود تبرّی جوید. ای پسر ابی محمود! آنچه را برای گفتن حفظ کن و نگه دار که خیر دنیا و آخرت را برای گرد آوردن.

تعلیم و تعلّم فلسفه در کلام اهل بیت علیهم السلام

۱- کتاب شریف عیون اخبار الرضا علیه السلام: ۱/۳۰۳ - ۳۰۴ ب ۲۸ ح ۶۳ حدّثنا أبی رضی الله عنه قال: حدّثنا الحسین بن أحمد المالکی، عن أبيه، عن إبراهيم بن أبي محمود، عن علي بن موسى الرضا عليهما السلام:.. در کتاب شریف بشاره المصطفی لشیهه المرتضی: ۲/۲۲۱ از الأمالی. و در وسائل الشیعه: ۲۷/۱۲۸ ب ۱۰ ح ۳۳۳۹۴ - ۱۳ و بحار الأنوار: ۲/۱۱۵ ب ۱۶ ح ۱۱۰ از العیون.

در کتاب شریف توحید مفضل بن عمرو صفحه ۶۹ از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت در حدیثی فرمودند: ... فَتَبَّأَ وَخَبَّيْهُ وَتَغَسَّأَ لِمُتَّجِلِي الْفَلَسَفَةِ، كَيْفَ عَمِيَتْ قُلُوبُهُمْ عَنْ هَذِهِ الْخَلْقَةِ الْعَجِيْبَةِ حَتَّى أَنْكَرُوا التَّدْبِيرَ وَالْعَمِيدَ فِيهَا؟!... (۱) خسران و زیان همیشگی (خواری) و هلاکت (از رو به رو) بر گروندگان به فلسفه (فلسفه بافان) باد که چگونه دل‌هایشان از (دیدن و درک) این آفرینش عجیب کور شده است تا آنجا که منکر قصد و تدبیر (الله تعالی) درباره آن شده اند....

حضرت امام حسن بن علی زکّی عسکری علیه السلام به ابوهاشم جعفری یکی از سادات و صحابی خاص آن حضرت فرمودند:... یا أَبَاهَاشِمُ! سَيَأْتِي زَمَانٌ عَلَى النَّاسِ... عُلَمَاؤُهُمْ شَرَارٌ خَلَقَ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ، لِأَنَّهُمْ يَمِيلُونَ إِلَى الْفَلَسَفَةِ وَالتَّصَوُّفِ... ای ابوهاشم! زمانی فرا خواهد رسید که... علمای آنان

۱- در کتاب شریف بحار الأنوار جلد ۳ صفحه ۷۵ باب ۴ و جلد ۵۸ صفحه ۳۲۷ باب ۴۷، و کتاب شریف مستدرک سفینه البحار جلد ۸ صفحه ۲۹۹ همه از توحید مفضل نقل نموده اند.

بدترین مخلوقات خداوندی روی زمین هستند زیرا به فلسفه و تصوّف می گرایند....

و موردی که متفلسف ها و عرفا و متصوّفه و برخی از فریب خوردگان آنان به آن تمسّک می جویند روایتی است بدون سند در کتاب الصراط المستقیم بیاضی: ۲۱۳/۱ فصل ۱۸: ... فقال الدهقان: ما رأيت أعلم منك إلا- أنّك ما أدركت علم الفلسفه. فقال (أميرالمؤمنين عليه السلام): مَنْ صَيَفَى مِزَاجَهُ اعْتَدَلَتْ طَبَائِعُهُ، وَمَنْ اعْتَدَلَتْ طَبَائِعُهُ قَوِيَ أَثَرُ النَّفْسِ فِيهِ، وَمَنْ قَوِيَ أَثَرُ النَّفْسِ فِيهِ سَيَمَّا إِلَى مَا يَرْتَقِيهِ، وَمَنْ سَيَمَّا إِلَى مَا يَرْتَقِيهِ تَخَلَّقَ بِالْأَخْلَاقِ النَّفْسَانِيَّةِ، وَأَدْرَكَ الْعُلُومَ اللَّاهُوتِيَّةِ، وَمَنْ أَدْرَكَ الْعُلُومَ اللَّاهُوتِيَّةِ صَارَ مَوْجُوداً بِمَا هُوَ إِنْسَانٌ، دُونَ أَنْ يَكُونَ مَوْجُوداً بِمَا هُوَ حَيَوَانٌ، وَدَخَلَ فِي بَابِ الْمَلَكِيَّةِ الصُّورِيِّ، وَمَا لَهُ عَنْ هَذِهِ الْغَايَةِ مَعْبَرٌ. فسجد الدهقان و أسلم ... دهقانی به امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض کرد: دانایتر از شما ندیده ام ولی علم فلسفه را درک ننموده ای.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمودند: هرکس مزاج او صافی گردد، طبایع او معتدل شود، و هرکس طبایع او معتدل شود اثر نفس در وی قوی گردد، و هرکس اثر نفس در او قوی گردد به سوی آنچه

که ارتقاییش دهد بالا- رود، و هر که به سوی آنچه ارتقاییش دهد بالا- رود به اخلاق نفسانی متخلّق گردد و علوم لاهوتی را درک نماید، و هر کس علوم لاهوتی را درک نماید، موجودی انسانی شود بما هو انسان نه حیوان، و به باب ملکی صوری (به صورت انسان) درآید، و او را از این پایان گذر (چاره ای) نیست. در اینجا دهقان سجده نمود و اسلام آورد.

با دقّت در این روایت که نقل سخن دهقان است که سخن از فلسفه آورد و نه امیرالمؤمنین علیه السلام. و آنچه را که سید اصطهباناتی در السلسیل نقل نموده و آنچه که در کشکول بهایی آمده است با زیادت بوده و همه مرسل اند و سندی ندارند.

و اضافه بر آن ها اینکه در فرج المهموم به دو سند متصل نقل برخورد حضرت را با شخص مورد نظر آورده اند و در هیچ کدام سخن از فلسفه نرفته است و سخن از پیش گویی او بود برای حضرت که از ستارگان معلوم می شود که برای حضرت در جنگ نهروان سعد نحس شده است و برای خوارج نحس سعد شده است و حضرت را از جنگ نمودن منع می کرد که حضرت در پاسخ به او مطالبی علمی درباره علوم مختلفی سخن فرمودند و از آن ها علم نجوم بوده

ص: ۹۷

است. (۱)

علم کلام حقیقی و صواب، برگرفته از کلام اهل بیت است

۱- فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم: ۱۰۲ ح ۲۳ از جزء ۲ کتاب شریف دلائل الإمامه طبری شیعی رضی الله عنه به سند متصل از قیس بن سعد... و در حدیث ۲۴ از همان کتاب به سند متصل و تفصیل و طولی بیشتر غیر از حدیث قبلی از أصبغ بن نباته از أمير المؤمنين علیه السلام....

فضیل بن عثمان گفت: گروهی از آنهایی که در باب ربوبیت اهل کلام بودند بر حضرت امام جعفر صادق علیه السلام داخل شدند، حضرت به آن‌ها فرمود: اتَّقُوا اللَّهَ، وَ عَظِّمُوا اللَّهَ، وَ لَا تَقُولُوا مَا لَا نَقُولُ، فَإِنَّكُمْ إِنْ قُلْتُمْ وَ قُلْنَا، مُتُّمْ وَ مِتْنَا، ثُمَّ بَعَثَكُمْ اللَّهُ وَ بَعَثْنَا، فَكُنْتُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ وَ كُنَّا (۱) از (نافرمانی) خدا بترسید و حضرت الله را بزرگ شمارید، و آنچه را که ما نمی‌گوییم (مورد تأیید ما اهل بیت نیست) نگویید، زیرا اگر شما (عقیده خود را) بگویید و ما نیز بگوییم، شما می‌میرید و ما نیز می‌میریم، و خداوند شما را برانگیزد و ما را برانگیزد، و شما در جایگاهی باشید که حضرت الله خواهد، و ما نیز در جایی باشیم که او خواهد.

حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث صحیح

۱- کتاب شریف التوحید: ۴۵۷ ب ۶۷ ح ۱۵ أبی رحمه الله قال: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ جَعْفَرٍ الْحَمِيرِيُّ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ، عَنْ عَلِيِّ بْنِ النَّعْمَانِ، وَ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى، عَنْ فَضِيلِ بْنِ عَثْمَانَ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: دَخَلَ عَلَيْهِ قَوْمٌ مِنْ هَؤُلَاءِ الَّذِينَ يَتَكَلَّمُونَ فِي الرَّبُوبِيَّةِ. فَقَالَ:.. از او: وسائل الشيعة: ۱۶/۱۹۹ ب ۲۳ ح ۲۱۳۴۱-۱۸ و إثبات الهداة: ۱/۸۹ ح ۱۲.

فرمودند: يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ، وَ يَنْجُو الْمُسْلِمُونَ، إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجَاءُ (۱) اصحاب کلام (متکلمین) هلاک می شوند و تسلیم شدگان (در برابر الله) نجات می یابند، همانا تسلیم شدگان «نجیان» هستند.

و حضرت امام جعفر صادق علیه السلام در حدیث صحیح فرمودند: يَهْلِكُ أَصْحَابُ الْكَلَامِ، وَ يَنْجُو الْمُسْلِمُونَ، إِنَّ الْمُسْلِمِينَ هُمُ النَّجَاءُ، يَقُولُونَ: هَذَا يَنْقَادُ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمُوا كَيْفَ كَانَ أَصْلُ الْخَلْقِ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ (۲) اصحاب کلام (متکلمین) هلاک می شوند و

۱- بصائر الدرجات: ۱/۵۲۱ ب ۲۰ ح ۴ حدَّثنا مُحَمَّد بن عيسى، عن حمَّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: .: التوحيد: ۴۵۸ ب ۶۷ ح ۲۲ أبي رضى الله عنه قال: حدَّثنا أحمد بن إدريس، عن محمد بن أحمد، عن علي بن السَّيْدِي، عن حمَّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار، عن أبي بصير قال: قال أبو عبد الله عليه السلام: ، مانند البصائر. اعتقادات الإمامیه، الصدوق: ۴۳ ب ۱۱ و قال الصادق عليه السلام:، مانند البصائر. مختصر البصائر: ۲۲۱ باب ما جاء فى التسليم لما جاء عنهم و ما قالوه عليهم السلام... ح ۲۱۲ / ۵ على بن إسماعيل بن عيسى و يعقوب بن يزيد و محمد بن عيسى بن عبيد، عن حمَّاد بن عيسى، عن الحسين بن المختار القلانسي، عن أبي عبد الله عليه السلام قال:، مانند البصائر.

۲- بصائر الدرجات: ۱/۵۲۱ ب ۲۰ ح ۵ حدَّثنا أحمد بن محمد، عن العباس بن معروف، عن عبد الله بن يحيى، عن ابن أذينة، عن أبي بكر الحضرمي قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: .: مختصر البصائر: ۲۲۲ باب ما جاء فى التسليم لما جاء عنهم و ما قالوه عليهم السلام... ح ۲۱۳ / ۶ محمد بن عيسى بن عبيد، عن العباس بن معروف، مانند البصائر و در آن است: هَذَا يَنْقَادُ وَ هَذَا لَا يَنْقَادُ، أَمَا وَاللَّهِ لَوْ عَلِمُوا كَيْفَ كَانَ أَصْلُ الْخَلْقِ مَا اخْتَلَفَ اثْنَانِ.

ص: ۱۰۰

تسلیم شدگان نجات می یابند، همانا تسلیم شدگان «نجیان» هستند. (اهل کلام) می گویند: این (طبق اصول ما است پس) ما آن را می پذیریم، اما به حضرت الله سوگند که اگر کیفیت اصل آفرینش را می دانستند، حتی دو نفر با یکدیگر اختلاف نمی کردند.

از یونس بن یعقوب روایت شده که گفت: خدمت امام جعفر صادق علیه السلام بودم که مردی از اهل شام خدمت حضرت رسید و عرضه داشت: من مردی صاحب و دارنده علم کلام و فقه و فرائض می باشم و آمده ام تا با اصحاب شما مناظره نمایم. امام صادق علیه السلام فرمودند: کَلَامُكَ مِنْ کَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ أَوْ مِنْ عِنْدِكَ؟ فقال: من کلام رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و من عندي. فقال أبو عبد الله عليه السلام: فَأَنْتَ إِذَا شَرِئْتُ

ص: ۱۰۱

رَسُولِ اللَّهِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَسَجَعَتِ الْوَحْيُ عَنِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يُخْبِرُكَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَتَجِبُ طَاعَتَكَ كَمَا تَجِبُ طَاعَهُ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ؟ قَالَ: لَا. فالتفت أبو عبدالله عليه السلام إلى فقال: يَا يُونُسُ بْنُ يَعْقُوبَ! هَذَا قَدْ خَصَمَ نَفْسَهُ قَبْلَ أَنْ يَتَكَلَّمَ. ثُمَّ قَالَ: يَا يُونُسُ! لَوْ كُنْتَ تُحْسِنُ الْكَلَامَ كَلَّمْتَهُ. قَالَ يُونُسُ: فَيَا لَهَا مِنْ حَسْرَةٍ. فَقُلْتُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ! إِنِّي سَمِعْتُكَ تَنْهَى عَنِ الْكَلَامِ وَتَقُولُ: وَيْلَ لِأَصْحَابِ الْكَلَامِ، يَقُولُونَ هَذَا يَنْقَادُ وَهَذَا لَا يَنْقَادُ، وَهَذَا يَنْسَاقُ وَهَذَا لَا يَنْسَاقُ، وَهَذَا نَعْقِلُهُ وَهَذَا لَا نَعْقِلُهُ؟! فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّمَا قُلْتُ: فَوَيْلٌ لَهُمْ إِنْ تَرَكُوا مَا أَقُولُ، وَذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ (۱) آيا كلام تو از سخن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

۱- الکافی: ۱/۱۷۱ باب الاضطرار إلى الحجّه... ح ۴- علی بن ابراهیم، عن أبيه، عن ذكره، عن يونس بن يعقوب قال: كنت عند أبي عبدالله عليه السلام فورد عليه رجل من أهل الشام فقال: إِنِّي رَجُلٌ صَاحِبُ كَلَامٍ وَفَقْهٍ وَفَرَاغٍ وَقد جئتُ لمناظره أصحابك. فقال أبو عبدالله عليه السلام:.. الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد: ۲/۱۹۴ از شيخ فقيه شيعه ابن قولويه قدس سره الشريف از كليني مانند الکافی و در آن است:.... إِنَّمَا قُلْتُ: وَيْلٌ لِقَوْمٍ تَرَكُوا قَوْلِي، وَذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ. تصحيح اعتقادات الإماميه: ۷۰ فصل في النهي عن الجدال: وقد ذكر الكليني رحمه الله في كتاب الکافی و هو من أجلّ كتب الشيعة و أكثرها فائده حديث يونس بن يعقوب... . الإحتجاج على أهل اللجاج: ۲/۳۶۴ از يونس بن يعقوب مانند الکافی و در آن است: ... إِنَّمَا قُلْتُ: وَيْلٌ لِقَوْمٍ تَرَكُوا قَوْلِي بِالْكَلامِ، وَذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ. كشف الغمّه: ۲/۱۷۳ از يونس بن يعقوب مانند الکافی و در آن است: إِنَّمَا قُلْتُ: وَيْلٌ لِقَوْمٍ تَرَكُوا قَوْلِي، وَذَهَبُوا إِلَى مَا يُرِيدُونَ.

ص: ۱۰۲

است یا از خودت؟ گفت: از کلام رسول الله صلی الله علیه و آله و از خودم است.

امام صادق علیه السلام فرمود: بنابر این تو شریک رسول الله هستی؟ گفت: نه. فرمود: پس وحی را الله عزوجل به تو خبر داده و شنیده‌ای؟ گفت: نه. فرمود: بنابر این اطاعت از تو مانند اطاعت از رسول الله صلی الله علیه و آله واجب است؟ گفت: نه. امام صادق علیه السلام به من رو کرده و فرمودند: ای یونس بن یعقوب! این مرد پیش از آنکه وارد بحث شود با (اصول کلامی خودش) خودش را مخاصمه نمود و خود را محکوم کرد. سپس فرمود: ای یونس! اگر تو خوب علم کلام می دانستی با او گفتگو می کردی. یونس گفت: چه بسیار افسوس می خورم. یونس گفت: و گفتم: قربانت گردم! من خود از شما شنیدم که از علم کلام نهی می نمودی و

ص: ۱۰۳

می فرمودی: وای بر صاحبان علم کلام، می گویند: این پذیرفتنی است و این پذیرفتنی نیست، این روا است و این روا نیست، این را تعقل می کنیم و این را تعقل نمی کنیم. امام صادق علیه السلام فرمود: همانا من گفتم: وای بر آن ها اگر گفتار مرا واگذارند، و دنبال آنچه خواهند برونند.

از احادیث دربار خاندان عصمت و طهارت که ملاحظه نمودید روشن شد که رای و نظر غیر معصوم هیچ اعتباری نداشته و خالی از خطا نیست، و بایست آنچه از خاندان عصمت و طهارت در منابع معتبر و با سند صحیح رسیده است، برای ما سرمشق باشد، خواه در معارف و احکام و اخلاق، خواه درباره خالق و مخلوق، و تکوین و تشریع.

یحیی بن زکریای انصاری گفت: شنیدم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام می فرمود: مَنْ سَرَّهٗ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ كُلَّهُ فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ فِيمَا أَسْرَوْا، وَ مَا أَغْلَوْا، وَ فِيمَا بَلَغَنِي عَنْهُمْ، وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي (۱) هر که او را شاد

۱- - الکافی: ۱/۳۹۱ باب التسلیم و فضل المسلمین ... ح ۶- علی بن محمد، عن بعض أصحابنا، عن الخشاب، عن العباس بن عامر، عن ربيع المشلی، عن یحیی بن زکریا الأنصاری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول: .. مختصر البصائر: ۲۶۶ باب ما جاء فی التسلیم لما جاء عنهم علیهم السلام و... ح ۶/۲۶۰ آیوب بن نوح، عن جمیل بن دراج و الحسن بن علی بن عبد الله بن المغیره الخزاز، عن العباس بن عامر القصبانی، عن الربیع بن محمد المکی، عن یحیی بن زکریا الأنصاری، عن أبی عبد الله علیه السلام قال: سمعته يقول: مَنْ سَرَّهٗ أَنْ يَسْتَكْمِلَ الْإِيمَانَ فَلْيَقُلْ: الْقَوْلُ مِنِّي فِي جَمِيعِ الْأَشْيَاءِ قَوْلُ آلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ وَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فِيمَا أَسْرَوْا، وَ فِيمَا أَغْلَوْا، وَ فِيمَا بَلَغَنِي، وَ فِيمَا لَمْ يَبْلُغَنِي. البرهان فی تفسیر القرآن: ۵/۸۶۴ ب ۴ ح ۲۸/۱۲۱۲۱ از الکافی. بحار الأنوار: ۲۵/۳۶۴ ب ۱۳ ح ۲ از منتخب البصائر.

ص: ۱۰۴

می کند که همه ایمان را کامل گرداند، پس بگوید: قول من در همه چیز قول آل محمد است، در آنچه پنهان می کنند و آنچه آشکار می سازند، و در آنچه از جانب ایشان به من رسیده و در آنچه به من نرسیده است.

جز وحی و کلام خاندان وحی بدعت و شرک است

ص: ۱۰۵

امام محمد باقر علیه السلام در حدیثی فرموده باشند: أَذْنَى الشُّرْكِ أَنْ يَتَّبِعَ الرَّجُلُ رَأْيًا فَيُحِبَّ عَلَيْهِ وَيُبْغِضَ (۱) پایین ترین درجه شرک این است که آدمی از خود رأی و نظری داشته باشد و براساس نظر و تشخیص خود دیگران را (که موافق اویند) دوست و (آنان که با نظر او مخالفند) دشمن بدارد.

در حدیث صحیح ابوحزمه گوید: به امام محمد باقر علیه السلام عرض کردم: کم ترین میزان و درجه نصب (دشمنی با اهل بیت علیهم السلام) چیست؟ فرمود: أَنْ يَتَّبِعَ الرَّجُلُ شَيْئًا فَيُحِبَّ

۱- المحاسن برقی: ۱/۲۰۷ ب ۶ ح ۶۸ عن بعض أصحابنا، عن محمد بن سنان، عن أبي خالد، عن محمد بن مسلم، عن أبي جعفر عليه السلام . من لا يحضره الفقيه: ۳/۵۷۲ باب معرفه الكبائر التي أوعده الله عزوجل عليها النار... ح ۴۹۵۵ و روی محمد بن مسلم عن ابی جعفر علیه السلام مانند المحاسن. ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ۲۵۸ عقاب من ابتدع دینا... أبی رحمه الله قال: حدّثنی سعد بن عبد الله، عن أحمد بن أبی عبد الله، عن أبيه، عن محمد بن سنان، عن أبي خالد، عن محمد بن مسلم، عن أبی جعفر علیه السلام، مانند المحاسن. بحار الأنوار: ۲/۳۰۴ ب ۳۴ ح ۴۲ از ثواب الأعمال و المحاسن.

ص: ۱۰۶

عَلَيْهِ وَ يُبْغِضُ عَلَيْهِ (۱) اینکه آدمی از خود چیزی را بدعت گزارد و براساس آن (موافقان را) دوست بدارد و (مخالفان را) دشمن بدارد.

زراره گوید: محضر امام محمد باقر علیه السلام بودم که مردی از اهل کوفه درباره این سخن امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید که فرموده بود: سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ فَلَا تَسْأَلُونِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ از من درباره هر چیزی که می خواهید پرسید، زیرا درباره چیزی نمی پرسید مگر اینکه به یقین شما را بدان آگاه کنم. حضرت (امام باقر علیه السلام) فرمود: إِنَّهُ لَيْسَ أَحَدٌ عِنْدَهُ عِلْمٌ شَيْءٍ إِلَّا خَرَجَ مِنْ عِنْدِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَلْيَذْهَبِ النَّاسُ حَيْثُ

۱- من لا يحضره الفقيه: ۳/۵۷۲ باب معرفه الكبائر التي أوعده الله عز وجلّ عليها النار... ح ۴۹۵۶ و روى الحسن بن محبوب، عن عبدالله بن سنان، عن أبي حمزه قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما أدنى التّصب؟ قال: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: ۲۵۸ عقاب من ابتدع ديناً... حدّثنى محمد بن موسى بن المتوكل قال: حدّثنى عبد الله بن جعفر الحميري، عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب، عن الحسن بن محبوب، عن عبد الله بن سنان، عن أبي حمزه الثمالی قال: قلت لأبي جعفر عليه السلام: ما أدنى التّصب؟ فقال:، مانند كتاب الفقيه.

ص: ۱۰۷

شَاءُوا، فَوَاللَّهِ لَيْسَ الْأَمْرُ إِلَّا مِنْ هَاهُنَا وَ أَشَارَ بِيَدِهِ إِلَى بَيْتِهِ (۱) همانا هیچ کس نسبت به چیزی علم ندارد جز اینکه آن علم از نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بیرون آمده است. مردم به هر کجا که می خواهند بروند، به خدا سوگند علم حق و درست نیست جز از اینجا و با دست به خانه خود اشاره کردند.

ابومریم گوید: امام محمد باقر علیه السلام به سلمه بن کهیل و حکم بن عتیبه فرمود: شَرِّقَا وَ غَرِّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا يَخْرُجُ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ (۲) (برای کسب علم) به شرق و غرب

۱- الکافی: ۱/۳۹۹ ح ۲- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن ابن أبي نصر، عن مثنى، عن زراره قال: كنت عند أبي جعفر عليه السلام فقال له رجل من أهل الكوفة: يسأله عن قول أميرالمؤمنين عليه السلام: سَلُونِي عَمَّا شِئْتُمْ فَلَا تَسْأَلُونَنِي عَنْ شَيْءٍ إِلَّا أَنْبَأْتُكُمْ بِهِ؟ قال: . وسائل الشيعه: ۲۷/۶۹ ب ۷ ح ۳۳۲۲۳- ۲۱ از الکافی و در آن است: عِلْمٌ إِلَّا شَيْءٌ... .

۲- - بصائر الدرجات: ۱/۱۰ ب ۶ ح ۴ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ، عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ ثَعْلَبَةَ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ قَالَ: قَالَ أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِسَلْمَةَ بْنِ كَهِيلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ: . الکافی: ۱/۳۹۹ ح ۳- عده من أصحابنا، عن أحمد بن محمد، عن الوشاء، عن ثعلبه بن ميمون، عن أبي مريم قال: قال أبو جعفر عليه السلام لسلمه بن كهيل و الحكم بن عتيبه: شَرِّقَا وَ غَرِّبَا فَلَا تَجِدَانِ عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. رجال الكشي، إختيار معرفه الرجال: ۲۰۹ ح ۳۶۹ حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ بْنِ فَيْرُوزَانَ الْقُمِّيَّ قَالَ: أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ يَحْيَى، عَنِ الْعَبَّاسِ بْنِ مَعْرُوفٍ، عَنِ الْحَجَّالِ، عَنْ أَبِي مَرْيَمَ الْأَنْصَارِيِّ، قَالَ، قَالَ لِي أَبُو جَعْفَرٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ: قُلْ لِسَلْمَةَ بْنِ كَهِيلٍ وَ الْحَكَمِ بْنِ عَتِيْبَةَ: شَرِّقَا وَ غَرِّبَا لَنْ تَجِدَا عِلْمًا صَحِيحًا إِلَّا شَيْئًا خَرَجَ مِنْ عِنْدِنَا أَهْلَ الْبَيْتِ. وسائل الشيعه: ۲۱/۴۷۷ ب ۸۴ ح ۲۷۶۳۲- ۳ از الکافی و در جلد ۲۷/۴۳ ب ۶ ح ۳۳۱۶۶- ۱۶ از الکافی و البصائر و در جلد ۲۷/۶۹ ب ۷ ح ۳۳۲۲۴- ۲۲ از الکافی و رجال کشی، بحار الأنوار: ۲/۹۲ ب ۱۴ ح ۲۰ از البصائر و رجال کشی، و در جلد ۴۶/۳۳۵ ب ۸ ح ۲۱ از الکافی، مستدرک الوسائل: ۱۷/۲۷۴ ب ۷ ح ۲۱۳۲۴- ۲۳ از البصائر.

ص: ۱۰۸

بروید هرگز علم (بی خطا و) صحیح نمی یابید مگر آنچه از نزد ما اهل بیت خارج شود.

در حدیث موثق از ابو حمزه ثمالی که گوید: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمودند: إِيَّاكَ وَالرَّئِاسَةَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ از ریاست پرهیز، و پرهیز از اینکه دنبال مردم

ص: ۱۰۹

بروی. ابو حمزه گوید: عرضه داشتم: قربانت گردم! ریاست را دانستم، امّا اینکه دنبال مردم نروم، من دو سؤم هر چه دارم از این است که دنبال مردم رفته ام. به من فرمود: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ، إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتَصِيْدَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ (۱) چنین نیست که

۱- - الکافی: ۲/۲۹۸ باب طلب الرئاسة ... ح ۵- محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عیسی، عن الحسن بن آیوب، عن أبی عقيله الصّیْرِفی قال: حَدَّثَنَا كَرَامٌ، عن أبی حمزه الثّمَالی قال: قال لی أبو عبد الله علیه السّلام: إِيَّاكَ وَالرَّئِاسَةَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ. قال: قلت: جعلت فداك أمّا الرئاسة فقد عرفتُها و أمّا أن أطأ أعقاب الرّجال فما ثلثا ما فی یدی إلّا ممّا وطئت أعقاب الرّجال . فقال لی: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتَصِيْدَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ. معانی الأخبار: ۱۶۹ باب معنی و طء أعقاب الرجال ... ح ۱ حدّثنی محمّد بن علیّ ماجیلویه رضی الله عنه، عن عمّه، عن محمّد بن علیّ الکوفیّ، عن حسین بن آیوب بن أبی عقيله الصّیْرِفی، عن کزّام الخثعمیّ، عن أبی حمزه الثّمَالی قال: قال أبو عبد الله علیه السّلام: إِيَّاكَ وَالرَّئِاسَةَ وَإِيَّاكَ أَنْ تَطَّأَ أَعْقَابَ الرِّجَالِ. فقلت: جعلت فداك أمّا الرئاسة فقد عرفتُها و أمّا أن أطأ أعقاب الرّجال فما ثلثا ما فی یدی إلّا ممّا وطئت أعقاب الرّجال فقال: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِيَّاكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ فَتَصِيْدَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ. وسائل الشیعه: ۲۷/۱۲۶ ب ۱۰ ح ۳۳۳۸۷- ۶ و بحار الأنوار: ۷۰/۱۵۰ ب ۱۲۴ ح ۴ از الکافی. بحار الأنوار: ۲/۸۳ ب ۱۴ ح ۵ و ج ۷۰/۱۵۳ ب ۱۲۴ ح ۱۰ از المعانی.

ص: ۱۱۰

فهمیدی، مقصود این است که تو غیر از حجت خدا شخص دیگری را بدون دلیل (به جای او) به امامت برگزینی و هر چه گوید تصدیقش نمایی.

و در حدیث دیگری به سفیان بن خالد مانند همین کلام را فرمودند و اضافه نمودند: وَ تَدْعُو النَّاسَ إِلَى قَوْلِهِ (۱) و مردم را برای شنیدن (و پذیرفتن) گفتارش دعوت کنی.

عرفان ... از دیدگاه معصومین و تکلیف ما درباره اهل بدعت

۱- - معانی الأخبار: ۱۷۹ باب معنی قول الصادق جعفر بن محمد علیه السلام من طلب الرئاسة هلك ... ح ۱ حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحُسَيْنِ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو حَفْصٍ مُحَمَّدُ بْنُ خَالِدٍ، عَنْ أَخِيهِ سَفْيَانَ بْنِ خَالِدٍ قَالَ: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا سَفْيَانُ! إِيَّاكَ وَالرَّئْسَةَ فَمَا طَلَبَهَا أَحَدٌ إِلَّا هَلَكَ. فَقُلْتُ لَهُ: جَعَلْتَ فِدَاكَ قَدْ هَلَكْنَا، إِذْ لَيْسَ أَحَدٌ مِنَّا إِلَّا وَهُوَ يَحِبُّ أَنْ يَذْكَرَ وَيَقْصَدَ وَيُؤْخَذَ عَنْهُ. فَقَالَ: لَيْسَ حَيْثُ تَذْهَبُ إِلَيْهِ، إِنَّمَا ذَلِكَ أَنْ تَنْصِبَ رَجُلًا دُونَ الْحُجَّةِ، فَتُصَدِّقَهُ فِي كُلِّ مَا قَالَ، وَ تَدْعُو النَّاسَ إِلَى قَوْلِهِ. وسائل الشيعة: ۲۷/۱۲۹ ب ۱۰ ح ۳۳۳۹۶- ۱۵ از المعانی.

رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمود: إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكُونُ مِنْ بَغْدَى يُكَادُ بِهَا الْإِيمَانُ وَلَيْتَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُوَكَّلًا بِهِ يَذُبُّ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِالْهَامِ مِنَ اللَّهِ، وَيُعْلِنُ الْحَقَّ، وَيُؤَوِّرُهُ، وَيَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ، يُعْبَرُ عَنِ الضُّعْفَاءِ، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ، وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ (۱) هر بدعتی بعد از من باشد که دام ایمان کنند سرپرستی از

۱- الکافی: ۱/۵۴ باب البدع و الرأي و المقاییس... ح ۵- ۱۳۶- ۳ محمد بن یحیی، عن أحمد بن محمد بن عيسى، عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: .: المحاسن: ۱/۲۰۸ ب ۶ ح ۷۱ عن الحسن بن محبوب، عن معاوية بن وهب قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم: إِنَّ لِلَّهِ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ تَكُونُ بَغْدَى يُكَادُ بِهَا الْإِيمَانُ وَلَيْتَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُوَكَّلًا بِهِ يَذُبُّ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِالْهَامِ مِنَ اللَّهِ، وَيُعْلِنُ الْحَقَّ، وَ يُؤَوِّرُهُ يَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ -يَعْنِي عَنِ الضُّعْفَاءِ-، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ، وَتَوَكَّلُوا عَلَى اللَّهِ . دائره المعارف شريف بحار الانوار: ۲/۳۱۵ ب ۳۴ ح ۷۸ از المحاسن و در آن است: ... وَيُؤَوِّرُهُ، وَيَرُدُّ كَيْدَ الْكَائِدِينَ، وَيُعْبَرُ عَنِ الضُّعْفَاءِ....

خاندانم گماشته است که از آن (ایمان) دفاع کند، او به الهام از طرف الله تعالی سخن گوید، و حق را آشکارا علام کرده و آن را روشن نماید، و نیرنگ نیرنگبازان را برگرداند و زبان ناتوانان باشد، پس ای هوشمندان پند گیرید و به الله توکل کنید.

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۱) آنگاه که بدعت ها در امت من آشکار شد، بر عالم واجب

۱- الکافی: ۱/۵۴ باب البدع و الرأي و المقایس... ح ۲: الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد، عن محمد بن جمهور العمی يرفعه قال: و درالمحاسن نیز مانند آن روایت شده. و وسائل الشیعه: ۱۶/۲۷۱، ۴۰- باب وجوب إظهار العلم عند ظهور... ح ۲۱۵۴۶: از عیون أخبار الرضا علیه السلام: محمد بن الحسن، عن الصفار، عن محمد بن یحیی، (عن أحمد بن محمد، عن الحسين بن سعيد)، عن محمد بن جمهور، عن أحمد بن الفضل، عن یونس بن عبد الرحمن، فی حدیث قال: روينا عن الصادقين عليهم السلام أنهم قالوا: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ عَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ، فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سِيلَبَ نُورَ الْإِيمَانِ». و در بحار الأنوار: ۵۴/۲۳۴: روی عن سيد المرسلين صلی الله علیه و آله و سلم: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلْيُظْهِرِ الْعَالِمُ عِلْمَهُ، وَالْأَفْعَلِيهِ لَعْنَةُ اللَّهِ، وَالْمَلَائِكَةُ، وَالنَّاسُ أَجْمَعِينَ».

ص: ۱۱۳

است علم خود را آشکار نماید (با علم خود با بدعت مبارزه نماید)، کسی که چنین نکند، لعنت الله بر او باد.

از اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام روایت شده که فرموده اند: إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ عَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهَرَ عِلْمُهُ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ سَلَبَ نُورَ الْإِيمَانِ (۱) چون بدعت ها آشکار شوند، بر عالم واجب است علم خود را آشکار کند، اگر چنین نکند (با بدعت ها مبارزه نکند)، نور ایمان از او گرفته خواهد شد.

محدث جلیل محمد بن الحسن الحرّ قدس سره الشریف می فرماید: شیخ اجلّ ما بهاء الدین محمد عاملی در کتاب کشکول گفته: رسول الله صلی الله علیه وآله فرمودند: لَا تَقُومُ السَّاعَةُ عَلَيَّ اُمَّتِي حَتَّى يَخْرُجَ قَوْمٌ مِنْ اُمَّتِي اِسْمُهُمْ صَوْفِيَّةٌ، لَيْسُوا مِنِّي وَ اِنَّهُمْ يَهُودُ اُمَّتِي، يَخْلَقُونَ لِلذِّكْرِ، وَيَزْفَعُونَ اَصْوَاتَهُمْ بِالذِّكْرِ، يَطْنُونَ اَنْهُمْ عَلَي طَرِيقِ الْاَبْرَارِ، بَلْ هُمْ اَضَلُّ مِنَ الْكُفَّارِ، وَ هُمْ اَهْلُ النَّارِ، لَهُمْ

۱- رجال الکشی: ۴۹۳ ح ۹۴۶، علل الشرایع: ۱/۲۳۵ ب ۱۷۱ ح ۱، عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱/۱۱۲ ب ۱۰ ح ۲، الغیبه، للشیخ الطوسی رحمه الله: ۶۳، وسائل الشیعه: ۱۶/۲۷۱ ب ۴۰ ح ۲۱۵۴۶ عن العیون، بحار الأنوار: ۴۸/۲۵۲ ب ۱۰ عن کلّهم.

شَهَقَهُ كَشَهَقِهِ الْحِمَارِ، وَقَوْلُهُمْ قَوْلُ الْمَآبِرِ، وَعَمَلُهُمْ عَمَلُ الْفُجَّارِ، وَهُمْ مُنَازِعُونَ لِلْعُلَمَاءِ، لَيْسَ لَهُمْ إِيْمَانٌ، وَهُمْ مُعْجِبُونَ بِأَعْمَالِهِمْ، لَيْسَ لَهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ إِلَّا التَّعَبُ (۱) روز قیامت بر امت من برپا نشود مگر

۱- - الإثنا عشریه: ۳۴ روى شيخنا الأجلّ الأفضّل الشيخ بهاء الدين محمد العاملى فى كتاب الكشكول قال: قال النبىّ صلى الله عليه وآله:.. منهاج البراعه فى شرح نهج البلاغه ميرزا حبيب الله خوئى: ۱۴/۳ المقام ۳ فى روضات الجنّات من الكشكول للشيخ البهائى قال: قال النبىّ صلى الله عليه وآله و سلم: لا تقوم الساعة على أمتى حتى يخرج قوم من أمتى يخلقون للذكر رؤوسهم، ويرفعون أصواتهم بالذكر، يظنون أنهم على طريق إبراهيم عليه السلام، بل هم أضل من الكفار، لهم شهقه كشهقه الحمار، وقولهم كقول الفجار، وعملهم عمل الجّاهل، وهم ينازعون العلماء، ليس لهم إيمان، وهم معجبون بأعمالهم، ليس لهم من عملهم إلا التعب. و در كتاب سفينه البحار چاپ جديد: ۵/۲۰۰ اقول: و لميرزا محمد بن عبد النبىّ النيسابورى رساله فى ردّ الصوفيه سماها (نفثه المصدور) آورد فيها هذه الأخبار و نقل عن كشكول شيخنا البهائى رحمه الله عن النبىّ صلى الله عليه وآله و سلم أنّه قال: لا يقوم الساعة على أمتى حتى يقوم قوم من أمتى إسمهم صوفيّه، ليسوا منى وإنهم يخلقون للذكر، ويرفعون أصواتهم، يظنون أنهم على طريقتى، بل هم أضل من الكفار، وهم أهل النار، لهم شهيق الحمار در سفينه تا اینجا ذکر شده است و؟! .

ص: ۱۱۵

اینکه گروهی از امت من به نام صوفیه پدیدار شوند، که از پیروان من نیستند. همانا اینان یهود امت من (از جرگه اسلام خارج) هستند آن‌ها برای ذکر دور هم حلقه زده و صداهای خود را بلند می‌نمایند، و گمان می‌کنند بر راه نیکان هستند، نه، بلکه آنان از کافران نیز گمراه‌تر بوده و اهل آتش هستند.

آنان را صدایی بسیار بلند مانند صدای بلند الاغ است، سخن آنان سخن نیکان است اما عمل آنان عمل زشت کاران. با علما جدال و درگیری می‌کنند. ایمان ندارند و به کارهای خود خوش بین و راضی هستند (حال آنکه) از کارهای خودشان جز خستگی به آنان

نمی رسد (از انجام آن کارها سودی نبرده و نزد خداوند پاداشی ندارند).

صاحب الإثنا عشریه پس از نقل این حدیث شریف فرموده است: أقول: هذا فی معناه كأمثاله صریح مشتمل علی غایه المبالغه فی الردّ علیهم، والنصّ علی فساد اعتقادهم، و بطلان مذهبهم، و الحكم بكفرهم، و خروجهم من الأئمه، فإنّ الجارّ متعلّق بیخرج، و إلاّ لتناقض الحدیث علی أنّ كونهم من الأئمه مع الحكم علیهم بما حکم یدلّ علی كونهم من الفرق الهالکة می گویم: این حدیث در معنا همچون ماندهایش صریح و شامل است در ردّ بر آن ها (صوفیان)، و نصّ است در فساد اعتقاد و باطل بودن مذهب آنان، و حکم به کفر و خارج بودن آنان از امت اسلام... .

در حدیث صحیح از امام جعفر صادق علیه السلام است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَالْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَظَاهِرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ، وَ أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ، وَ الْقَوْلَ فِيهِمْ، وَ الْوَقِيعَةَ، وَ بَاهْتُوهُمْ، كَيْلًا- يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْإِسْلَامِ، وَ يَحْذَرَهُمُ النَّاسُ، وَ لَا يَتَعَلَّمُوا مِنْ بَدْعِهِمْ، يَكْتُبِ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ

ص: ۱۱۷

الْحَسَنَاتِ، وَيُزَوِّجُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ (۱) هر گاه پس از من اهل شک (و تردید) و بدعت را دیدید از آن ها بیزاری جوید، و بسیار به آن ها دشنام دهید، و درباره آن ها بد گوئید، به آنان طعن زنید و (با حجت های قاطع) آنان را بهت زده (و ناچار از سکوت کنید و خفه و وامانده سازید)، تا به فساد در اسلام طمع نکنند، و مردم از آن ها برحذر شوند (دوری کنند)، و از بدعت های آن ها نیاموزند، و تا خدا برای شما در برابر این کار حسنات نویسد، و

۱- - الکافی: ۲/۳۷۵ باب مجالسه أهل المعاصی... ح ۴ محمد بن یحیی، عن محمد بن الحسین، عن أحمد بن محمد بن أبي نصر، عن داود بن سرحان، عن أبي عبد الله عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم:.. در کتاب (تنبيه الخواطر) مجموعه ورام: ۲/۱۶۲ جزء ۲ مانند آن را به طور مرسل آورده است. کتاب الوافی: ۱/۲۴۵ ح ۱۸۲- ۵ و الشافی ملا محسن فیض کاشانی: ۱۱۰ ح [۱۳۷] ۶ و وسائل الشیعه: ۱۶/۲۶۷ ب ۳۹ ح ۲۱۵۳۱- ۱ و الفصول المهمه فی أصول الأئمه (تکمله الوسائل): ۲/۲۳۲ ح [۱۷۲۳] و هدایه الأئمه إلى أحكام الأئمه عليهم السلام: ۵/۵۹۴ ح ۱۴۹ «۷» و مجمع البحرین: ۲/۱۳۶ ماده (غیب) و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی): ۱۳/۸۶ ج ۱۵/۳۲۲ و بحار الأنوار: ۷۱/۲۰۲ ب ۱۴ ح ۴۱ ج ۷۲/۱۶۱ ب ۵۷ ج ۷۲/۲۳۵ ب ۶۶ همه از کافی شریف نقل کردند.

درجات آخرت را برای شما بالا برد.

مولیٰ الموحدین امیر المؤمنین علیه السلام فرمودند: مَنْ مَشَى إِلَى صَاحِبٍ بِدَعَايِهِ فَوْقَ رُءُوسِهِ فَقَدْ مَشَى فِي هَدْمِ الْأَسْلَامِ (۱) آن کس که به سوی صاحب بدعت برود و او را بزرگ دارد و احترام کند، همانا با این کار قدم در راه نابودی اسلام گزارد است.

و محقق اردبیلی می‌فرماید: از آن جمله، حدیثی است که سید مرتضی در کتاب «فصول» و ابن حمزه در کتاب «الهادی الی

١- كتاب شريف المحاسن: ١/٢٠٨ ب ٦ ح ٧٣ عن أبيه، عن هارون بن الجهم، عن حفص بن عمرو، عن أبي عبد الله، عن علي عليه السلام قال: مَنْ مَشَى إِلَى صَاحِبِ بَدْعِهِ فَوَقَّرَهُ، فَقَدْ مَشَى فِي هَذِمِ الْأِسْلَامِ. و كتاب شريف المحاسن: ١/٢٠٨ ب ٦ ح ٧٢ عن يعقوب بن يزيد، عن محمد بن جمهور العمي، رفعه قال: مَنْ أَتَى ذَا بَدْعِهِ فَعَظَّمَهُ، فَإِنَّمَا سَعَى فِي هِذْمِ الْأِسْلَامِ. كتاب شريف الكافي: ١/٥٤ باب البدع و الرأي و المقاييس... ح ٣ (الحسين بن محمد، عن معلى بن محمد)، عن محمد بن جمهور، رفعه قال: مَنْ أَتَى ذَا بَدْعِهِ فَعَظَّمَهُ فَإِنَّمَا يَسْعَى فِي هَذِمِ الْأِسْلَامِ. دائره المعارف شريف وسائل الشيعة: ١٦/٢٦٧ ب ٣٩ ح ٢١٥٣٢-٢- از المحاسن و الكافي مانند المحاسن. بحار الأنوار: ٢/٣٠٤ ب ٣٤ ح ٤٥ از المحاسن.

النَّجَاه» و «کتاب ایجاز المطالب» به سند خود از شیخ مفید رحمه الله و او به سند خود از امام بحق ناطق جعفر بن محمد الصادق علیه السلام روایت نموده که آن حضرت فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الْبِدْعِ وَالرَّيْبِ بَعْدِي، فَاطْهَرُوا الْبِرَاءَةَ مِنْهُمْ، وَ أَكْثَرُوا مِنْ سَيِّئِهِمْ، وَالْقَوْلَ فِيهِمْ، وَالْوَقِيعَةَ، وَبَاهْتَوْهُمْ، كَيْلَا يَطْمَعُوا فِي الْفَسَادِ فِي الْأَسْلَامِ، وَ يَحْذِرَهُمُ النَّاسُ، وَ لَا يَتَعَلَّمُونَ مِنْ بَدْعَتِهِمْ، يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ، وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِهِ الدَّرَجَاتِ فِي الْآخِرَةِ» و حال آنکه ما ذکر عقاید و مذاهب و قبایح و فضایح ایشان را در این کتاب مختصر کردیم. و اگر کسی خواهد که به تفصیل بر بعضی دیگر از احادیثی که در مذمت ایشان واقع است، مطلع گردد به کتاب «الفصول» و کتاب «الهادی الی النجاة» رجوع کند و دیگر آنکه هرگاه جماعتی از آن ها که دعوی علم و دانش کنند از این طور اخبار و احادیث بی خبر باشند و بعضی از ایشان کتمان امثال این احادیث را تقیه نام کنند و جماعتی فریب دنیا و گول نفس و هوی خورده به پنهان داشتن اینطور اخبار و احادیث هم اکتفا نکنند بلکه به اغوای شیطان، خود طریق مخالفان پیش گیرند، البته جماعتی را شبهه روی می دهد و نزد دیگران رفته رفته شبهه به کثرت حجت می گردد، و مرتبه

ص: ۱۲۰

مرتبه دین از دست می رود. و باید دانست که این حدیث که گذشت در کتاب مستطاب کلینی نیز در باب مجالست اهل معاصی به سند صحیح مسطور است. اگر چه اکثر اهل روزگار از غایت بی خبری از دین یا به واسطه بی اعتقادی به شریعت حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و آله، به علت مماثلت و جنسیت با اهل عصیان و بدعت، مجالست و مصاحبت می نمایند و ایشان را درویش نام می کنند. (۱)

و محقق اردبیلی می نویسند: و حدیث دیگر به سند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر مذکور است و روایت شده که او گفت: مردی به امام صادق علیه السلام عرض نمود: گروهی به نام صوفیه در زمان ما ظاهر شده اند، درباره آن ها چه می گوید؟ فرمود: إِنَّهُمْ أَعْدَاؤُنَا، فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَهُوَ مِنْهُمْ، وَيُحْشَرُ مَعَهُمْ. وَ سَيَكُونُ أَقْوَامٌ يَدْعُونَ حُبَّنَا، وَيَمِيلُونَ إِلَيْهِمْ، وَيَتَشَبَّهُونَ بِهِمْ، وَ يَلْقَبُونَ أَنْفُسَهُمْ بَلَقِبِهِمْ، وَ يُأْوِلُونَ أَقْوَالَهُمْ. أَلَا- فَمَنْ مَالَ إِلَيْهِمْ فَلَيْسَ مِنَّا، وَ إِنَّا مِنْهُ بِرَاءٌ، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ وَ رَدَّ عَلَيْهِمْ، كَانَ كَمَنْ جَاهَدَ الْكُفَّارَ بَيْنَ يَدَيِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ می نویسد: و حدیث دیگر به سند صحیح از احمد بن محمد بن ابی نصر مذکور است و روایت شده که او گفت: قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد عليه السلام: قد ظهر في هذا الزمان قوم يقال لهم الصوفية فما تقول فيهم؟ قال عليه السلام:..

از او: الإثنا عشرية: ۴۷ و إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات: ۴/۲۰۴ الفصل ۳۵ ح ۲۴۷ و مقام الفضل: ۲/۵۴۱ و منهاج البراهه فی شرح نهج البلاغه: ۱۳/۳۴۰ المقام ۵ و ج ۱۴/۷ المقام ۸ و الهدایا لشیعه أئمة الهدی: ۱/۹۹ المقدمه ۱۰ و البراهین القاطعه: ۲/۳۴۶ و مستدرک الوسائل: ۱۲/۳۲۳ ح ۱۴۲۰۵-۱۵. و جامع أحادیث الشیعه: ۱۴/۴۵۰ ح ۳۰۷۴ (۳۲) از مستدرک الوسائل. و همه تصریح نموده اند که حدیث صحیح است. مستدرک الوسائل: ۱۲/۳۲۳ ب ۳۷ ح ۱۴۲۰۵-۱۵ پس از نقل حدیث اظهار نظر فرموده: و الظاهر أنه رحمه الله أخذ الخبر عن كتاب الفصول الثامه للسید الجلیل أبی تراب المرتضی بن الداعی الحسینی الرازی صاحب تبصره العوام كما يظهر من بعض القرائن ظاهر آن است که محقق اردبیلی این خبر را از کتاب الفصول نوشته سید جلیل ابو تراب مرتضی داعی حسینی رازی صاحب تبصره العوام گرفته باشد چنانچه از بعضی قرائن بر می آید.

(۲) آنان دشمنان ما (اهل بیت)

۱- کتاب شریف حدیقه الشیعه: ۴/۷۹۹ فصل ۲.

۲- کتاب شریف حدیقه الشیعه: ۵۶۳ چاپ اسلامیة و چاپ جدید: ۴/۷۴۷

ص: ۱۲۱

هستند، پس هر کس به آنان میل کند (نزد ما) با آنان بوده (از پیروان ایشان خواهد بود) و با آنان محشور می شود. و به زودی گروه هایی خواهند بود که ادعای دوستی ما را می کنند حال آنکه به آنان (صوفیه) میل می کنند و خود را شبیه آنان کرده و به لقب آنان،

ص: ۱۲۲

ملقب می سازند و سخنان صوفیان را تأویل می کنند. آگاه باشید! هرکس که میل به آنان داشته باشد، از (شیعیان) ما نیست، و ما (اهل بیت) از او بیزاریم، و هرکس آنان را انکار نماید و ردّ بر آنان کند، مانند کسی خواهد بود که در پیش روی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با کفران جهاد نموده است.

محدث جلیل محمد بن حسن حرّ عاملی قدس سرّه پس از نقل این روایت فرموده: أقول: فی هذا تصریح کما تری بما ذکرناه سابقاً مراراً من أنّ الشیعه لم یکن أحد منهم فی زمن الأئمه علیهم السّلام صوفیاً لمنعهم لهم ذلك وعدم رخصتهم فیه، و هو صریح ایضاً فی بطلان طریقه من یتجدّد منهم، و فی وجوب النهی عن اتّباعهم، ولم یزل هذا المعنی یرد عنهم علیهم السّلام مکرراً، و فی ذلك و أمثال غایه المبالغه و التّأكيد (۱) همان گونه که ملاحظه می کنید و قبلاً نیز آن را مکرر یادآور شدیم این روایت صراحت دارد که هیچ یک از شیعیان در زمان معصومین علیهم السّلام، در سلك صوفی گری قرار نداشته اند زیرا امامان علیهم السّلام آنان را از چنین اعمالی بازداشته و اجازه این کار را به آن ها نمی دادند و نیز بر بطلان شیوه افرادی که تازه در آن وادی قرار گرفته اند و نیز بر وجوب نهی از پیروی آنان

ص: ۱۲۳

تصریح می کند و روایاتی به این معنی به طور مکرر، پیوسته از امامان علیهم السّلام وارد شده و در این روایت و امثال آن در عدم پیروی از صوفیان فوق العاده تاکید و سفارش شده است.

و محقق اردبیلی فرموده: پس بدان که صوفیه قاطبه از مخالفین ائمه معصومین علیهم السّلام اند و از امامان معصوم حدیث بسیار در طعن ایشان منقول است، و چون چنین نباشد و حال آنکه، در کتاب مستطاب کلینی مسطور است به سند صحیح از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السّلام که آن حضرت فرمود که پیغمبر خدا فرمود: «إِنَّ عِنْدَ كُلِّ بَدْعَةٍ يَكُونُ مِنْ بَعْدِي يُكَادُ بِهَا الْإِيْمَانُ وَلِئِنْ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي مُوَكَّلًا وَ يَذُبُّ عَنْهُ، يَنْطِقُ بِالْهَامِ مِنَ اللَّهِ، وَ يُعْلِنُ الْحَقَّ بِنُورِهِ، وَ يَرُدُّ كَيْدَ الْكَافِرِينَ، فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِيَ الْأَبْصَارِ» پس چون تواند بود که مذهبی و بدعتی که در زمان امام جعفر صادق علیه السّلام وضع کنند که همه ائمه معصومین علیهم السّلام اهل آن بدعت را به مبتدعه موسوم سازند؟ چنانکه بر پیروان احادیث ایشان ظاهر است آن حضرت در آن باب سخن نگوید و خاموش بنشیند. و دیگر بدان که از آن جناب در ردّ طایفه مبتدعه احادیث منقول بسیار است و اگر چه از باقی ائمه اثنی عشر که از

ص: ۱۲۴

اولاد اطهار آن حضرت اند حدیث بسیار در ردّ آن جماعت مروی است، اما از آن حضرت احادیث در آن باب بیشتر است و آباء کرام و عظام آن حضرت از پدید آمدن این گروه خبر داده اند و اکثر ائمه معصومین علیهم السلام بلکه رسول حضرت ربّ العالمین صلی الله علیه و آله نیز این طایفه را لعنت کرده اند و از لعنت کردن خدا و از لعنت کردن ملائکه بر ایشان، خبر داده اند. لکن بعضی از آن ها که دعوی علم کرده اند از آن بی خبر بوده اند که راضی به این طریق شدند، و جمعی تقیّه نام کرده آن را پنهان داشته اند و جماعتی میل به دنیا کرده در اخفای آن کوشیده اند، بلکه بعضی آن طریق مذمومه را دانسته اما برای دنیا و نفع دنیا پیش گرفته اند. (۱)

و محقق ملا احمد اردبیلی قدّس سرّه می نویسد: و حدیث دیگر به سند (متصل) صحیح (از شیخ مفید) مروی است از احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی و اسماعیل بن بزیع، از حضرت امام رضا علیه السلام که آن حضرت فرمود: مَنْ ذَكَرَ عِنْدَهُ الصُّوفِيَّهَ وَ لَمْ يُنْكِرْهُمْ بِلِسَانِهِ وَ قَلْبِهِ فَلَيْسَ مِنَّا، وَ مَنْ أَنْكَرَهُمْ فَكَأَنَّمَا جَاهَدَ الْكُفَّارَ

۱- و در حدیقه الشیعه: ۴/۷۴۸.

ص: ۱۲۵

بَيْنَ يَدَي رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ (۱) هر کس نزد او از صوفیان ذکر می‌شود و آنان را با زبان و دل خود انکار ننماید، از (شیعیان) ما نیست، و کسی که آنان را انکار نماید مانند این است که در پیش روی رسول الله صَلَّى الله علیه و آله و سلم با کافران جهاد کرده باشد.

محدث جلیل محمد بن الحسن الحرّ العاملی صاحب دائره المعارف بزرگ حدیث فقه شیعه وسائل الشیعه پس از نقل این حدیث می‌فرماید: فی هذا كما ترى غايه التصريح بوجوب الإنكار عليهم بحسب الإمكان، مضافا إلى الأدله العامه على وجوب إنكار المنكر، و فيه دلالة على كفرهم للحكم عليهم بمشابهتهم للكفار، بل يمكن كون المراد تشبيه الإنكار عليهم بالجهاد للكفار، مع الحكم

۱- - حذیقہ الشیعہ: ۵۶۲ چاپ اسلامیہ و چاپ دیگری ۴/۷۴۱ و ۷۴۷. از او نقل نموده اند: شیخ محمد بن الحسن الحرّ العاملی صاحب وسائل الشیعه در الاثنا عشریه: ۳۲ و ص ۱۸۵ و سید جلیل نعمه الله جزائری در کتاب شریف الأنوار النعمانیة: ۲/۲۹۳ و فرزند شیخ وحید بهبهانی در مقام الفضل: ۲/۴۱۳ و ج ۲/۵۴۱ و در مستدرک الوسائل: ۱۲/۳۲۳ ب ۳۷ ح ۱۴۲۰۴-۱۴ و کتاب الهدایا لشیعه أئمه الهدی: ۱/۹۹ المقدمة ۱۰. و آیه الله بروجردی در کتاب شریف جامع أحادیث الشیعه: ۱۴/۴۵۰ ح ۳۰۷۳ (۳۱) از مستدرک الوسائل. و همگی تصریح کرده اند که حدیث صحیح است.

ص: ۱۲۶

بکفرهم لا تشیههم بهم، و علی کلا التقدیرین فالحکم بالكفر علیهم لازم (۱) همان گونه که ملاحظه می کنید افزون بر ادله عام بر وجوب اعتراض و انکار منکر، روایت فوق نیز در خصوص وجوب انکار و اعتراض بر صوفیان به تناسب امکان، فوق العاده صراحت دارد و به دلیل حکم به مشابَهت آنان با کفار، دلالت بر کفر آنان نیز در این روایت به چشم می خورد بلکه امکان دارد مقصود از اینکه انکار و اعتراض بر آنان به جهاد با کافران تشبیه شده، همراه با حکم به کفر آن ها باشد نه تشبیه آنان به کافران، به هر تقدیر، حکم به کفر آنان لازم است.

و محقق اردبیلی می نویسد: و یکی دیگر از جمله احادیثی که سید مذکور یعنی ابن حمزه و غیر ایشان از ثقات علمای شیعه از شیخ مفید رحمه الله نقل کرده اند و به اسانید صحیح به این فقیر رسیده و سبب اطناب کمترین درین باب شده آن است که حضرت امام رضا علیه السلام فرمود: «لَا يَقُولُ بِالتَّصَوُّفِ أَحَدٌ إِلَّا لِيُخْدَعَهُ، أَوْ ضَلَّالَةٍ، أَوْ حِمَاقَةٍ. وَأَمَّا مَنْ سَمِيَ نَفْسُهُ صُوفِيًّا لِيَتَّقِيَهُ فَلَا إِثْمَ عَلَيْهِ». و به سند دیگر این حدیث منقول است از آن حضرت با زیادتى و آن

زیادت این است که: «وَ عَلَامَتُهُ أَنْ يَكْتَفِيَ بِالتَّسْمِيَةِ، وَلَا يَقُولَ بِشَيْءٍ مِنْ عَقَائِدِهِمُ الْبَاطِلَةِ» (۱)؛ یعنی قائل نمی شود به تصوّف احدی مگر از روی مکر و خدعه یا گمراهی و ضلالت یا جهل و حماقت، و اما کسی که خود را صوفی نام کند از روی تقیه پس نیست بر او گناهی، و در بعضی از روایات است که علامت و نشان آن کس آن است که اکتفا نماید به نام گذاشتن بر خود و قائل نشود به چیزی از عقاید باطله صوفیه؛ پس شیعه باید که از جمیع این طوایف بیزار باشد و به سخنان زرقانه و سالوسی های ایشان فریب نخورد، تا در ورطه ضلالت و گمراهی نیفتد، و اگر چه مقالات و عقاید زشت و افعال ناشایست صوفیه بی شمار است، و اخبار و احادیث در مذمت ایشان بسیار است.

علی بن مهزیار گفت: از حضرت ابوجعفر امام محمد جواد علیه السلام شنیدم راجع به ابو الخطّاب صحبت شده بود فرمود: لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ، وَلَعَنَ أَصْحَابَهُ، وَلَعَنَ الشَّاكِّينَ فِي لَعْنِهِ، وَلَعَنَ مَنْ قَدْ وَقَفَ فِي ذَلِكَ وَشَكَّ فِيهِ. ثُمَّ قَالَ: هَذَا أَبُو الْغَمَرِ وَجَعْفَرُ بْنُ

۱- و در حدیقه الشیعه: ۴/۸۰۳ فصل ۲. از او: اثنا عشریه ۳۱ و الأنوار النعمانیّه: ۲/۲۹۵ و مقامع الفصل: ۲/۵۴۲.

ص: ۱۲۸

وَاقْتَدِ وَ هَاشِمُ بْنُ أَبِي هَاشِمٍ اشْتَاكُلُوا بَنَا النَّاسِ، وَ صَارُوا دُعَاءَ يَدْعُونَ النَّاسَ إِلَى مَا دَعَى إِلَيْهِ أَبُو الْخَطَّابِ، لَعْنَهُ اللَّهُ وَ لَعْنَهُمْ مَعَهُ، وَ لَعَنَ مَنْ قَبِلَ ذَلِكَ مِنْهُمْ. يَا عَلِيُّ! لَا تَتَحَرَّجَنَّ مَنْ لَعْنَهُمُ اللَّهُ! فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ لَعْنَهُمْ. ثُمَّ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: مَنْ تَأْتَمَّ أَنْ يَلْعَنَ مَنْ لَعْنَهُ اللَّهُ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ (۱) خداوند لعنت کند ابوالخطاب و یارانش را و کسانی را که شک در لعنت او دارند و کسانی را که در لعنت او توقف کرده و درباره (ناحق بودن ادعاهای) او شک دارند. سپس فرمود: این ابوالغمر و جعفر بن واقد و هاشم بن ابی هاشم، از مردم به نام ما استفاده می کنند، در حالی که مردم را به اعتقادات ابوالخطاب فرامی خوانند. خدا او را لعنت کند و آنان را نیز همراه با لعنت نماید و نیز هرکس آن (اعتقادات غلط را) از آن ها بپذیرد. ای علی! مبادا سخت گیری کنی بر کسی که آن ها را لعنت می کند؛ زیرا خداوند آن ها را لعنت کرده است.

۱- - رجال الکشی، إختيار معرفة الرجال: ۵۲۸ ح ۱۰۱۲ حدّثنی محمد بن قولویه، و الحسین بن الحسن بن بendar القمّی، قالوا: حدّثنا سعد بن عبدالله، قال: حدّثنی ابراهیم بن مهزیار، و محمد بن عیسی ابن عبید، عن علی بن مهزیار، قال: سمعت أبا جعفر علیه السّلام يقول و قد ذکر عنده أبو الخطاب:.

سپس فرمود: رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلم فرمود: هر کس لعنت کردن کسی را که خدا او را لعنت کرده است، خوش ندارد (و بد و ناروا شمارد)، بر چنین کسی لعنت خدا باد.

محدث جلیل محمد بن الحسن الحرّ العاملی قدس سرّه می فرماید: جمعی از علما از شیخ مفید روایت نموده اند از کتاب ایشان در ردّ اصحاب و پیروان حلاج به سند خود از امام علی بن محمد هادی علیه السّلام که از آن حضرت از احوال اینان (پیروان حلاج و صوفیه) و شنیدن غنا (آواز و موسیقی) و کف زدن و رقصیدن و فریاد کشیدن آنان و اینکه آنان از خود بی خود می شوند پرسیده شد، حضرت فرمودند: كُلُّهُمْ مِّنَ الْمُرَائِينَ وَالْخَدَّاعِينَ، وَلَا يَشْتَغِلُونَ بِهَذِهِ الْأَعْمَالِ إِلَّا لِيُغْوِرَ النَّاسَ، فَإِنَّهَا مِنَ الشَّيْطَانِ، وَأَنَّهُمْ يَتَّبِعُونَهُ (۱) آنان از ریاکاران و بسیار فریب کار هستند، و جز برای فریب مردم دست به این قبیل کارها نمی زنند. همانا این کارها از

۱- الإثنا عشرية: ۱۱۳ الثامن: ما نقله جماعه من العلماء، عن الشيخ المفيد، أنّه نقل في كتابه الذي ألفه في الردّ على أصحاب الحلاج بإسناده، عن أبي الحسن عليّ بن محمد الهادي عليه السّلام أنّه سئل: عن أحوال هؤلاء و سماعهم الغناء و صفقهم و رقصهم و صياحهم و كونهم يصيرون بغير شعور فقال عليه السّلام:..

(آموزه های) شیطان است و همانا آنان از شیطان پیروی می کنند.

فَقِيلَ لَهُ: يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ! يَقُولُونَ: لَا شُعُورَ لَنَا فِي بَعْضِهَا؟ فَتَلَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ به حضرت عرض شد: ای فرزند رسول الله! آنان می گویند: در برخی از این حالات، از خود بیخود می شویم. پس امام علیه السلام این آیه شریفه را تلاوت فرمود: يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ آنان (به گمان خود) الله و مومنان را فریب می دهند، ولی جز خویش را فریب نمی دهند و حال آنکه شعور به کار نبندند.

محمّد بن الحسین بن ابی الخطّاب که از خواصّ اصحاب چند امام معصوم است گفت: با امام هادی علی بن محمّد علیهما السلام در مسجد النبیّ بودم. گروهی از اصحاب حضرت نزد ایشان آمدند و ابوهاشم جعفری از جمله آن ها بود. او سخنوری بلیغ بود و نزد حضرت جایگاهی بزرگ داشت. سپس گروهی از صوفیان داخل مسجد الرسول صلی الله علیه و آله شدند و به تهلیل گفتن پرداختند، در حالی که امام علیّ هادی علیه السلام نشسته بودند و گروهی از یارانشان از جمله سخنور شیعه ابوهاشم جعفری، گرد آن حضرت

ص: ۱۳۱

بودند، امام فرمودند: «لا- تَلْتَفِتُوا بِهَؤُلَاءِ (إِلَى هَؤُلَاءِ) الْخَدَّاعِينَ، فَإِنَّهُمْ خُلَفَاءُ (خُلَفَاءُ) الشَّيَاطِينِ (الشَّيْطَانِ)، وَ مَحَرَّبُوا قَوَاعِدَ الدِّينِ، يَتَرَهَّدُونَ لِرَاحَةِ الْأَجْسَامِ، وَ يَتَهَجَّدُونَ لِصَيْدِ الْأَنْعَامِ، يَجْجَعُونَ عُمْراً حَتَّى يُدْبِحُوا (يُدْبِحُوا) لِلْيَكَاكِفِ حُمْراً، لَا يَهْلِلُونَ إِلَّا لِغُرُورِ النَّاسِ، وَ لَا يُقَلِّلُونَ الْغَدَاءَ إِلَّا لِمَلَأِ الْعَسَاسِ، وَ اخْتِلَاسِ قَلْبِ الدَّفْنَسِ، يُكَلِمُونَ النَّاسَ بِأَمْلَانِهِمْ فِي الْحُبِّ، وَ يَطْرَحُونَهُمْ (يَطْرَحُونَ) بِأَذْلَالِهِمْ (بِأَذْلَالِهِمْ) فِي الْحُبِّ، أَوْ رَادُّهُمْ الرِّقْصَ وَ التَّصِيدَ، وَ أَذْكَارَهُمُ التَّرْتُّمَ وَ التَّغْيِيَهُ، فَلَا- يَتَّبِعُهُمُ إِلَّا السُّفَهَاءُ، وَ لَا- يَعْتَقِدُهُمُ إِلَّا الْحَمَقَاءُ (الْحَمَقَى). فَمَنْ ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ أَحَدِهِمْ حَيًّا وَ مَيِّتًا، فَكَأَنَّمَا ذَهَبَ إِلَى زِيَارَةِ الشَّيْطَانِ وَ عِبَادِهِ الْأَوْثَانِ. وَ مَنْ أَعَانَ أَحَدًا مِنْهُمْ فَكَأَنَّمَا أَعَانَ يَزِيدَ وَ مُعَاوِيَةَ وَ أَبَا سَيْفِيَّانَ بِهَؤُلَاءِ نِيرَنَكِ بَازَانَ نَگَا نَکَنِدَ کِه جَانَشِينَانَ (هم پیمانان) شیاطین و ویران گران شالوده های دین هستند. برای آسایش تن، زهد پیشه می کنند و برای شکار شب زنده داری کنند، عمری را به گرسنگی سپری می کنند تا جاهلان را بفریبند. جز برای فریب مردم تهلیل نمی گویند و از غذای اندک استفاده می کنند تا ظرف های بزرگ خود را پر از غذا کنند و دل های مردم پست و فرومایه را مجذوب خود سازند. با مردم مهربانانه سخن می گویند و

ص: ۱۳۲

با گمراهی های خود آنان را به درون چاه می افکنند. وردشان رقصیدن و سوت کشیدن است و ذکرشان ترنم و آوازه خوانی. تنها بی خردان از آن ها پیروی می کنند و ابلهان به آنان معتقد می شوند، هرکس به دیدار زنده یا مرده آنان برود، گویا به دیدار شیطان و بت پرستان رفته و هرکس به یکی از آنان کمک کند؛ گویا به یزید و معاویه و ابوسفیان یاری کرده است».

فَقَالَ (له) رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ: وَإِنْ كَانَ مُعْتَرِفًا بِحَقِّكُمْ؟ قَالَ: فَنَظَرُ إِلَيْهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَبْهَ الْمَغْضَبِ وَقَالَ: دَعْ ذَا عَنَّاكَ، مَنْ اعْتَرَفَ بِحَقِّقِنَا لَمْ يَذْهَبْ فِي عُقُوبِنَا، أَمَّا تَذَرِي أَنَّهُمْ أَحْسَنُ طَوَائِفِ الصُّوْفِيَّةِ، وَالصُّوْفِيَّةُ كُلُّهُمْ مِنْ مُخَالِفِينَا (مُخَالِفُونَا)، وَطَرِيقَتُهُمْ مُغَايِرَةٌ لَطَرِيقَتِنَا، وَإِنْ هُمْ إِلَّا نَصَارَى وَ (أَوْ) مَجُوسٌ هَذِهِ أَلَمَاءُ، أُولَئِكَ الَّذِينَ يَجْهَدُونَ فِي إِطْفَاءِ نُورِ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ «وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱) « (۲) یکی از یاران حضرت عرض کرد: حَتَّى إِنْ أَكْرَأَ

۱- (۶۱) - سورة الصف: الآية ۹.

۲- حدیقه الشیعه: ۴/۸۰۲ فصل ۲ ابن حمزه و سید مرتضی رازی از شیخ مفید رحمه الله به واسطه ای نقل کرده اند که او به سند خود نقل نموده از محمد بن الحسین بن ابی الخطاب که از خواص اصحاب چند امام معصوم است، که او گفت: كنت مع الهادی علی بن محمد علیهما السلام فی مسجد النبی فاتاه جماعه من اصحابه منهم ابوهاشم الجعفری و كان رجلاً بليغاً و كانت له منزله عظیمه عنده علیه السلام ثم دخل المسجد جماعه من الصوفیه و جلسوا فی جانب مستدیراً و اخذوا بالتلهیل فقال علیه السلام:..

ص: ۱۳۳

صوفی) به حقوق شما معترف باشد؟

حضرت نگاهی خشم آلود به او افکنده فرمودند: این سخن را رها کن، آن کس که به حقوق ما معترف باشد، از ما سرپیچی نمی کند، مگر نمی دانی؟! اینان پست ترین طایفه صوفیان اند؟ و صوفیان همگی از مخالفان ما هستند، و روش آنان با روش ما مغایر است. آنان جز نصاری و مجوس این امت نیستند، آنان کسانی هستند که در خاموش کردن نور خداوند می کوشند، و خداوند نور خویش کامل می کند گرچه کافران نپسندند

ص: ۱۳۴

مقام الفضل: ۲/۴۱۲ و البراهین القاطعه: ۲/۳۴۸ الفرقه ۷ و الإثنا عشریه: ۲۸ از کتاب حدیقه الشیعه. و إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب، محمد جعفر بن محمد طاهر خراسانی کرباسی: ۱۲۸ و فی کتاب قرب الإسناد مسندا عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب قال: کنت مع الهادی علی بن محمد علیهما السّلام فی مسجد النبی صلی الله علیه وآله، فأتاه جماعه من أصحابه منهم أبو هاشم الجعفری و کان رجلاً بلیغاً و کانت له منزله عظیمه عنده علیه السّلام... .

و الهدایا لشیعه أئمّهالهدی: ۱/۱۰۶ المقدمه ۱۰ وروی الشیخ المفید رحمه الله بإسناده عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب... . منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی): ۱۴/۱۶ المقام ۸ الحادی و العشرون فی حدیقه الشیعه عن السید المرتضی ابن الدّاعی الحسن الرّازی و ابن حمزه جمیعاً، عن المفید، بسنده عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب...، و رواه المحدث الجزائری أيضاً فی الأنوار من کتاب قرب الإسناد مسندا عن محمد بن الحسین بن أبی الخطاب مثله.

در حدیقه الشیعه پس از نقل حدیث شریف چنین ترجمه فرموده: یعنی با حضرت علی النقی علیه السّلام بودم و آن حضرت نشسته بود در مسجد پیغمبر خدا در مدینه، پس جماعتی از اصحاب آن حضرت در آمدند و یکی از ایشان ابو هاشم جعفری بود و او مردی بود فصیح و بلیغ و او را نزد آن حضرت منزلتی عظیم بود، بعد از آن داخل مسجد شدند جماعتی از صوفیه و در یک جانب حلقه زده نشستند و به لا اله الا الله گفتن مشغول شدند؛ پس امام علیه السّلام رو به اصحاب خود نموده فرمود که: التفات نکنید به این فریبندگان که ایشان خلیفه های شیاطین اند، و خراب کنندگان قواعد دین اند، اظهار زهد

ص: ۱۳۵

می کنند از برای آسایش دادن جسمها، و شب بیداری می کشند بجهت شکار کردن چهار پایان، یعنی مسخر کردن آنهایی که مانند چهارپایانند؛ چنانکه حق تعالی می فرماید: *إِنَّهُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا*، گرسنگی می خورند عمری که تا رام کنند از برای پالان کردن خری چند را، و لا إله إلا الله نمی گویند مگر از برای فریب دادن مردمان، کم نمی خورند مگر از برای پر کردن کاسه های بزرگ، و ربودن دل مرد احمق، سخن می گویند با مردمان به املاء خود در دوستی خدا، و می اندازند ایشان را نرم نرم و پنهان در چاه گمراهی خود، و اوراد ایشان است رقص کردن و دست زدن، و اذکار ایشان سرانیدن و غنا کردن است، پیروی نمی کنند ایشان را مگر سفیهان، و اعتقاد نمی دارند به ایشان مگر بی خردان و احمقان؛ پس هرکس برود به زیارت یکی از ایشان درحالتی که زنده باشد یا به زیارت یکی از ایشان برود درحالتی که مرده باشد، یعنی بر سر قبر یکی از ایشان به دعا کردن برود حکم آن دارد که به زیارت شیطان و عبادت بتان رفته باشد، و هرکس که یاری نماید و مدد کند یکی از ایشان را حکم آن دارد که یزید و معاویه و ابو سفیان را یاری کرده باشد و مدد نموده باشد.

پس مردی از اصحاب آن حضرت گفت که اگر چه آن کس معترف به حقوق شما باشد، یعنی به امامت شما اگر چه اعتراف داشته باشد؟ پس آن حضرت مانند کسی که غضبناک باشد بر او نگریست و فرمود: این گفتار را بگذار! آن کس که معترف به حقوق ما باشد به راه نافرمانی ما نمی رود و مخالفت ما نمی کند، آیا نمی دانید که این طایفه خسیس ترین طایفه های صوفیه اند، و صوفیه همه از مخالفان مایند، و راه و روش ایشان غیر راه و روش ماست، و نیستند ایشان مگر نصاری و مجوس این امت! بعد از آن، آن حضرت آیه: *يُرِيدُونَ لِيُطْفَئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ...* را تا به آخر تلاوت فرمود و ترجمه اش این است که: کوشش می نمایند در فرونشاندن نور خدا و حضرت الله تعالی تمام می کند نور خود را و اگر چه مکروه می دارند ناگرویدگان.

ص: ۱۳۶

حضرت امام حسن بن علی زکّی عسکری علیه السلام خطاب به ابوهاشم جعفری یکی از سادات و صحابی خاص خود فرمود: یا اباهاشم! سیّاتی زمان علی الناس (علی الناس زمان)، وُجوههم ضاحکة مُستبشرة، و قلوبهم مُظلمة مُنکدرة، السُّنة فیهم بدعة، و البدعة فیهم سنة، المؤمن بینهم مُحقر، و الفاسق بینهم موقّر، اُمرأؤهم جاهلون جائزون، و علماؤهم فی أبواب الظلمه سائرُونَ، اغنیاءُهم یسرِقُونَ زاد الفقراء، و اصاغیرُهم یتَقَدّمُونَ علی الکبراء، و کُلُّ جاهلٍ عندهم خبیر، و کُلُّ مُحیلٍ عندهم فقیر، لا یتَمیزُونَ بَینَ الْمُخْلِصِ وَالْمُرْتَابِ، و لا یَعْرِفُونَ الضَّانَ مِنَ الدُّنَابِ، علماؤهم شَرارٌ خَلَقَ اللهُ عَلَی وَجْهِ الْأَرْضِ، لِأَنَّهُمْ یَمیلُونَ إلی الفَلَسِ فِیه وَ التَّصَوُّفِ. وَ ائِمُّ اللهُ! إِنَّهُمْ مِنْ أَهْلِ الْعُدُولِ وَ التَّحَرُّفِ، یُبَالِغُونَ فی حُبِّ مُخَالِفِینَا، وَ یُضِلُّونَ شِیعَتَنَا وَ مَوَالِینَا، فَإِنْ نَالُوا مَنْصَبًا لَمْ یَشْبَعُوا عَنْ (مِنْ) الرِّشَاءِ، وَ إِنْ خُذِلُوا عَبَدُوا اللهَ عَلَی الرِّیَاءِ. أَلَا إِنَّهُمْ (لَأَنَّهُمْ) قُطَاعُ

ص: ۱۳۷

طَرِيقِ الْمُؤْمِنِينَ، وَالدُّعَاءُ إِلَى نِخْلِهِ الْمُلْحِدِينَ، فَمَنْ أَدْرَكَهُمْ فَلْيَحْذَرُهُمْ، وَ لِيُصْنِ دِينَهُ وَ إِيْمَانَهُ». ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «يَا أَبَاهَا شِمُّ! هَذَا مَا (بِهَذَا) حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ آبَائِهِ، عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، وَ هُوَ مِنْ أَشْرَارِنَا فَاكْتُمُوهُ إِلَّا عَنْ أَهْلِهِ (۱) ای ابوهاشم!

۱- - در کتاب شریف حدیقه الشیعه، چاپ اسلامیة: ۵۹۲ و چاپ جدید: ۴/۷۸۵ فصل ۲ آورده است: و دیگر حدیثی است که سید ما سید مرتضی ابن الداعی الحسینی الرازی رحمه الله روایت می کند به سند معتبر از شیخ مفید رضی الله عنه، و او روایت می کند از احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن الولید، و او از پدرش محمد بن الحسن، و او از سعد بن عبد الله، و او از محمد بن عبد الجبار، و او از حضرت امام حسن عسکری علیه السلام که آن حضرت مخاطب ساخت ابوهاشم جعفری را و فرمود: ملا محمد طاهر قمی قدس سره الشریف در تحفه الأخیار: ۲۲ مرقوم فرموده: مرحوم سید مرتضی رازی از شیخ مفید به سند صحیح از حضرت امام علی النقی علیه السلام روایت کرده: و در الإثناعشریه شیخ محمد بن الحسن الحر العاملی قدس سره: ۲۸-۲۹ و چاپ دیگری: ۳۳-۳۴ و ترجمه آن به نام نقدی جامع بر تصوف: ۴۵-۵۶ و إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات: ۴/۲۰۴ الفصل ۳۵ ح ۲۴۸ و ج ۴/۲۰۵ الفصل ۳۵ ح ۲۴۸ و الهدایا لشیعه أئمه الهدی: ۱/۱۰۰ المقدمه ۱۰ و روضات الجنّات: ۳/۱۳۴ و البراهین القاطعه: ۲/۳۴۷ الفرقه ۷ و مستدرک الوسائل: ۱۱/۳۸۰ ح ۱۳۳۰۸ و خاتمهمستدرک الوسائل: ۲/۹۲-۹۳، سفینه البحار: ۲/۵۸. همه از حدیقه الشیعه نقل کرده اند. و منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه (خوئی): ۱۴/۱۷ المقام ۸، و در کتاب فضایح الصوفیه تألیف آقا محمود ابن آقا محمد علی بن علامه محمد باقر وحید بهبهانی متوفای ۱۲۵۹ قمری صفحه ۱۲۶ و در کتاب تنبیه الغافلین و ایقاظ الراقدين: ۱۴ و در کتاب سنّه الهدایه لهدایه السنّه: ۴۶۶ همه از حدیقه الشیعه. و در منهاج البراعه از حدیقه الشیعه و از الأنوار النعمانیّه مرسلأ از امام حسن زکّی عسکری علیه السلام.

ص: ۱۳۸

زمانی فرا خواهد رسید که مردم چهره‌هایی خندان و گشاده و دل‌هایی تاریک دارند، سنت در میان آنان بدعت و بدعت سنت است و مؤمن در میان ایشان خوار شده و فاسق گرامی، فرمان‌روایان ایشان ستمگر و علمای آن‌ها به دربار ستمگران آمد و شد دارند، ثروتمندانشان زاد و توشه مستمندان را دزدیده و کوچکترها بر بزرگترها پیشی می‌گیرند، از نظر آن‌ها هر فرد نابخردی شخصیتی آگاه به شمار می‌آید و هر انسان هوشمندی از دیدگاهشان فقیر است. میان افراد بااخلاص و اهل تردید تمایزی قائل نیستند، و گوسفند را از گرگ باز نمی‌شناسند، علمای آنان بدترین مخلوقات خداوند روی زمین هستند زیرا به فلسفه و تصوّف می‌گیرند، به خدا سوگند! آنان اهل تجاوز و تحریف اند، در دوست داشتن

ص: ۱۳۹

مخالفین ما مبالغه و پیروان و دوستداران ما را گمراه می کنند، آنان راهزن مؤمنان و دعوت گران تباهی دین اند، هر که آنان را دریابد باید از آن ها حذر کند و دین و ایمان خود را حفظ نماید.

سپس فرمودند: ای ابوهایشم! این سخنی است که پدرم از پدرانش از جعفر بن محمد علیهم السلام به من بازگفت و از اسرار ماست پس آن را جز از اهلش پنهان دار.

ص: ۱۴۰

اگر منصبی یابند از رشوه ها سیر نشوند و اگر فرو گذاشته شوند، یعنی اگر منصبی به ایشان نرسد، به ریا خدا را عبادت کنند؛ بدان و آگاه باش که ایشان راهزنان مؤمنان باشند و دعوت کنندگان به کیش ملحدان؛ پس هر کس دریابد ایشان را می باید که حذر کند از ایشان و نگاه دارد و صیانت نماید دین و ایمان خود را؛ بعد از آن، امام علیه السّلام فرمود که: ای ابا هاشم! این آن چیزی است که حدیث کرده از برای من، پدر من و پدر من از آبایش از جعفر بن محمد علیهم السّلام، و این از اسرار ماست پس پنهان دار آن را مگر از اهلش. و اخبار درین باب بسیار است.

نظر محقق ملا احمد اردبیلی درباره وحدت وجود

محقق ملا- احمد اردبیلی رضوان الله علیه در وصف قائلین به وحدت وجود بلکه وحدت موجود چنین مرقوم فرموده است: فصل دوم: در ذکر بعضی از فروع مذاهب صوفیه و بیان اندکی از عقاید ایشان: بدان که عقاید فاسده ایشان بسیار است از آن جمله به ذکر قلیلی از عقاید بیست و یک فرق از ایشان در این کتاب اکتفا می نماید.

فرقه اول وحدتیه اند. ایشان به وحدت وجود قائل اند و همه کس و همه چیز را خدا می دانند؛ چنانکه گذشت. این گروه از نمرود و شداد و فرعون بدترند؛ از آن جهت که جمیع اشیاء را خدا می دانند حتی چیزهایی را که در شریعت حکم به عدم طهارت آن شده تا به چیزهای دیگر چه رسد و اگر آن جماعت را کثرتیه نام می کردند انسب بود؛ زیرا که در کثرت الله بر وجهی مبالغه دارند که چیزی نیست از ما سوی الله که آن را خدا ندانند هر چند که به اعتقاد ایشان همه آن ها یکی است؛ چنانکه محی الدین عربی در اکثر کتاب های خود گفتگوهای بسیار در این باب کرده خصوصا در کتاب فصوص الحکم و در این کتاب در فصّ لقمانی می گوید که: میان ما یعنی وحدتیه و اشاعره نزاع در عبارت است. و در همان کتاب در فصّ موسوی فرعون را عین حق تعالی گفته؛ چنانکه بعد از تأویل

ص: ۱۴۲

لفظ ربّ، می گوید: و ان كان عين لحق فالصوره لفرعون. و عطار در کتاب جوهر الذات تعریف فرعون کرده و می گوید: تو هم مثل اویی انا الحق بگو. و در آن کتاب صریح دعوی خدایی کرده، و محی الدین در کتاب فتوحات می گوید: سبحان من أظهر الأشياء و هو عینها، و علاء الدوله سمنانی که یکی از مشایخ این طایفه است او را به این واسطه طعن زده و دشنام داده چنانکه اشاره به آن شده. و شیخ عزیز نسفی و عبدالرزاق کاشی و عطار و ملای روم و بسیار کس غیر ایشان از متأخرین صوفیه این مذهب را خوش کرده اند و در نظم و نثر خود اظهار این اعتقاد نموده اند.

و این جماعت، خدا را تشبیه به دریا کرده و مخلوقات را به موج دریا و می گویند که ظاهر است که موج دریا عین دریاست، یعنی مخلوقات همه خدایند و این طایفه کسانی را که دعوی خدایی کرده اند خواه در پرده حلول و اتحاد و وحدت وجود و خواه خارج از این پرده مانند نمرود و شدّاد و فرعون را، دوست می دارند و همه را از خود می شمارند. نمی دانم کیست از متأخرین شیعه که فریب این طایفه را خورده، ایشان را از نیکان پنداشته است و بعضی دیگر تقلید او کرده اند؟ لیکن می دانم که متقدمین علمای امامیه این قوم را مذمت بسیار کرده اند و کتاب ها مشتمل بر طعن ایشان نوشته اند و از اصحاب عصمت علیهم السّلام احادیث در ردّ و بطلان

و کفر ایشان نقل کرده اند با آنکه در آن زمان هنوز کسی از این طاغیان به وحدت وجود قایل نشده بود و اگر کسی آن احادیث و کتاب ها را دیده باشد و عاقل و منصف باشد از قول محمّد بن یعقوب کلینی نور الله مرقدہ که در کتاب کافی می فرماید: باب دخول الصوفیه علی ابی عبد الله و احتجاجهم علیه، می باید که این گروه، از مخالفان باشند و از کلام ابن بابویه قدس سرّه که در کتاب اعتقادات می گوید: تدینهم بترك الصلوات و جميع الفرائض و از گفتار شیخ مفید رحمه الله که می فرماید: دینهم ترك الفرائض و المستحبات و ارتكاب المناهی و المحرمات، تفرّس می نماید که ایشان ملحدان و زندیقان اند، و دلیل بر اینکه آن جماعت از مخالفین اند بسیار است؛ یکی آنکه جمعی از علمای شیعه که کتاب ها در ذکر فرق اسلامیّه نوشته اند این قوم را از مخالفین شمرده اند و از جمله طوایف سنّی گرفته اند. و دیگر آنکه یک کتاب نمی توان یافت که یکی از قدمای علمای شیعه در تصوف تصنیف کرده باشند به خلاف آنکه قدمای سنّی کتاب در تصوّف بسیار نوشته اند و به غیر از این دلیل بسیار است و قطع نظر از آن دلایل کرده، چون اصحاب عصمت به بطلان این جماعت شهادت داده اند و به تعدّد روایات، این معنی در کتب ثقات معلوم است، شیعه باید که از این قوم و قائلین و معتقدین ایشان بیزار باشد و اگر کسی گوید

که من آن کتاب ها و اخبار و احادیث را ندیده ام شرط احتیاط و دین داری و قاعده خداپرستی و پرهیزکاری آن است که در دوستی این فرقه و تسمیه خویشتن به نام این طایفه متوقف باشد، و توجیه کلمات کفر آیات ایشان ننماید تا کاشف ظاهر شود. و جمعی از غافلان شیعه ظاهرا گول ایشان را خورده اند از این سبب که بعضی از ایشان امیرالمؤمنین علیه السلام را مدح بسیار گفته اند، و ندانسته اند که این گروه اگر ملحد نباشند، جبری خوب هستند و چون جبرینند، همه چیز را خوب می دانند و دوست می دارند و هر کس را که به تصوّر باطل قائل به عقیده فاسده خود می دانند با او دوستی بیشتر می ورزند و بنابر آنکه کلام حضرت امیرالمؤمنین را نفهمیده اند که فرموده است: من عرف نفسه فقد عرف ربه، چون ملحدان آن را منطبق بر مدّعی خود می سازند و به مراد خود تأویل می نمایند؛ چنانکه محی الدین عربی در کتاب فصوص الحکم می گوید که: من عرف نفسه بهذه المعرفه فقد عرف ربه فأنه علی صورہ خلقه بل هویتہ و حقیقتہ. لهذا کمال دوستی نسبت به آن حضرت اظهار می کنند و بسیار باشد که از برای فریب دادن شیعه مبالغه در مدح حضرت امیر علیه السلام نمایند و حال آنکه در حدیث واقع است که به مدح گفتن ایشان، گول ایشان مخورید؛ چنان که بر معتقدان اخبار ائمه اطهار ظاهر است که آن غافلان گول

ص: ۱۴۵

این جماعت خورده اند و نیافته اند که دوستی را شرایط بسیار است و ندانسته اند که هیچ طایفه در گبر و یهود و ترسا و سایر اهل ملل و اهواء نیستند که با وجود بد اعتقادی ها سخنان خوب نداشته باشند چنانکه گذشت و نفهمیده اند که این گروه گمراه در اصول خمس با اهل حق مخالفت بسیار دارند.

اگر کسی به دست انصاف غطای عمی (کوری) از پیش چشم حق بین بردارد و تعصب بر کنار گذارد قائل خواهد شد که اگر از روی فرض این جماعت بعد از پیغمبر خدا بلافاصله علی بن ابی طالب علیه السلام را امام دانند با این حال به خدایی حسین به منصور ساحر کافر و امثال او بلکه به خدایی کل موجودات قائل بودن با ایمان و اسلام منافات تمام دارد. دیگر آنکه چون این طایفه فریبندگان اند بعضی از ایشان خواسته اند که به نوعی سخنی گویند که همه طایفه ایشان را از خود دانند و از خود شمارند؛ چنان که حسین بن منصور حلاج پیش از آنکه رسوا شود با سَنّیان سَنّی بود و خود را از ایشان وامی نمود و در پیش شیعیان دعوی نیابت و وکالت حضرت صاحب علیه السلام می کرد و در پیش ملحدان و بعضی از سفیهان که می دانست که در مذهبی قائم نیستند دعوی خدایی می نمود و نام های پیغمبران بر بعضی از مریدان خود گذاشته و ایشان را فرموده بود که در اطراف عالم بگردند و مردم را به

خدایی او دعوت کنند.

و یک دلیل بر آنکه اکثر این جماعت در باطن ملحدان اند، این است که چون دانسته اند که حلاج در پیش جماعتی بی محابا دعوای خدایی کرده گفته اند که او کشف راز کرده از این جهت او را حلاج الأسرار لقب کرده اند و با آنکه در زمان بایزید بسطامی و حلاج هنوز کسی از این قوم مردود به وحدت وجود قائل نشده بودند و بعد از ایشان به مدّتی طایفه اتّحادیه در کفر تمادی نموده وحدت وجود اختراع کردند.

و ایضا شیعه و سنی نقل کرده اند که شیخ عطار در وقت کشته شدن با کافر تبار که به دستش گرفتار بود گفت: کلاه تتاری بر سر می گذاری و به این صورت خود را به من می نمایی و قصد قتل می کنی و گمان داری که من تو را نمی شناسم، بکش که هزار جان من فدای شمشیر تو باد! و این اعتقاد فاسد از نظم و نثرش نیز ظاهر است.

و ایضا شیخ روزبهان فارسی در تفسیر الأسرار می گوید که در علوی، شکل حق بر من متجلی گشت در صورت ترکی قبا بسته و مو بافته و کلاه کج نهاده، دست در اذیال جلالش زدم و گفتم: به حقّ وحدت ذاتیه تو که چنان ات شناخته ام که اگر به هزار صورت بر آیی و به هزار کسوت جلوه فرمایی که یک سر مو از معرفت،

ص: ۱۴۷

تغییرپذیر نخواهد بود و در کتاب مقامات این کافر هرزه ها به قالب زده که در مدتی دراز نقل نتوان کرد و شرح نتوان نمود و مزخرفات و کفرهایی که این طایفه بی دین و خراب کنندگان شریعت سید المرسلین صلی الله علیه و آله گفته اند بسیار است و مجملدات بسیار هم گنجایش نقل آن همه ندارد. و علامه حلی رحمه الله در بعضی از کتاب های خود این قوم را به این طور اعتقادهای باطل طعن زده و شیخ شهید قدس سره در بعضی از مصنفات خود اشاره نموده که طریقه و روش ایشان حرام است و غیر ایشان بسیار کس از عارفان، یعنی شناسندگان خدا و رسول و امامان به دلیل و برهان، این گروه بی ایمان را طعن زده اند، تا بدانی که متأخرین شیعه فریب این سنّیان و خراب کنندگان دین پیغمبر آخر الزمان را نخورده اند و از جمله طعن هایی که متوجّه ایشان است، یکی آن است که ایشان مانند ملحدان آیات و احادیث را برای خود و مدّعی خود تفسیر و تأویل می کنند. دیگر آنکه به جبر و تشبیه و تجسیم و صورت و رؤیت قائل اند؛ چنان که از کتاب ها و گفتگوهای ایشان ظاهر است و یک جهت از جهات میل اشاعره و بعضی دیگر از طوایف نواصب به این گروه، این است که ایشان درین عقاید با خود موافق یافته اند و دیگر از جمله طعن هایی که متوجّه ایشان است، یکی آن است که دعوی دانستن غیب کرده اند و آن را کشف نام می کنند و در آن تمادی

نموده نسبت دانستن غیب به کفّار هند می دهند و در باب اطلاع بر غیب، دو سه کلمه در فصل پنجم این اوراق که جزو ثانی است سمت گذارش یافت.

و ایضا در کتاب ایجاز المطالب فی ابراز المذاهب و بعضی دیگر از کتاب های شیعه مسطور است و خلاصه مضمونش این است که جوانی بود از اهل جرجان و در کمال محبت نسبت به شاه مردان، در مقام اسلام پایش استوار و بر محک ایمان طلای رأیش تمام عیار، اگر چه از خواندن و نوشتن بی بهره بود اما از عقاید دینیّه و معارف یقینه حظّی وافر و نصیبی کامل داشت و در خدمت علمای دین دار بسیار به سر برده بود و دلایل ساطعه و براهین قاطعه به گوشش بسیار خورده بود و حسن عقیده اش در مذهب حق مرضی و حمید، درجه یقینش در حقیقت دین مبین قریب به مرتبه علیای ابوذر و سلمان رسیده از غایت صلابتی که در دین داشت، با آنکه ناخوانده و نانویسنده بود، همت بر الزام مخالفین می گماشت. پیر صوفی با او معاصر بود که در فریب دادن مردمان از شیطان مردود گوی مسابقه می ربود. هر جا که می نشست سخنی از جنید و شبلی و امثال آن ها در می پیوست و معجزات بسیار بر خود و هر یک از ایشان می بست و زبان به لاف های گزاف می گشود و به دعوای دروغ و باطل، دل های احمقان و سفیهان را می ربود.

وقتی از اوقات در مجلسی عظیم جوان شیعی را با پیر صوفی ملاقات افتاده پیر صوفی به طریق عادت در غرور و خدعه باز کرده و زرقانه چنان که شیوه ایشان است به تقریر مزورات و مزخرفات زبان دراز کرد تا گفتار ناهموارش به مبحث مکاشفه انجامید و کلام خام ناتمامش به دعوی دانستن غیب رسانید. جوان شیعی به دو زانو در آمده گفت: من شنیده ام که حضرت الله تعالی در کلام مجید چند جا اشاره به این فرموده که غیب را به غیر از او عظم شأنه کسی نمی داند؟ پس کافر آن کسی است که قول خدا را رد و سخن شما را باور کند و عجا از سخت رویی های شما قوم بی حیا که از خدا شرم ندارید و به این طور دعواها زبان می گشایید و به آن اکتفا ننموده نسبت دانستن غیب به کفار هند و سند می دهید.

پیر صوفی گفت: ما دلیل داریم بر اینکه کافر و مسلمان غیب می دانند و رازهای پنهان از لوح دل می خوانند. جوان شیعی پرسید که آن دلیل چیست و شاهد بر مدعای تو کیست؟ پیر صوفی گفت: دل مسلمان مانند آب است و دل کافر مانند بول و چنانکه در این دو آب روی می نماید، در دل کافر و مسلمان چیزی پنهان نقش می بندد و رازهای نهفته صورت می پذیرد. جوان شیعی برآشفته و گفت: بر آن دل و گل می باید شاشید که به این گونه گفتگوها خواهد طریقه خود را درست کند و اینطور مثال ها را دلیل بر حقیقت مذهب خود

ص: ۱۵۰

سازد. اهل مجلس همه به خنده افتادند و پیر صوفی خجل و منفعل شده دم فرو بست و ذلیل و خوار و بی اعتبار رفته در کنجی نشست.

و ایضا این فقیر وقتی در مجلسی حاضر بودم که سخن از این طایفه و دعوی کشف نمودن ایشان می گذشت، یکی از خوش طبعان که در آن مجلس حاضر بود گفت: چرا بی انصافی می کنید این جماعت در دعوی کشف صادق اند اما کاشف ایشان از قبیل کشفی است که عمرو عاص نمود در جنگ صفین در هنگام محاربه با امیرالمؤمنین علیه السلام. پس باید دانست که این جماعت که دعوی کشف و کرامات می کنند از گوشه نشینان براهمه و ریاضت کشان هند و غیره کسب کرده اند و چون بلاهت و حماقت آن گروه در کار دین درجه علیا دارد و هر دعوی که ریاضت کشان ایشان نموده اند و هر لاف و گزاف که زده اند آن فرقه از غایت ابلهی قبول کرده اند و تصدیق ایشان نموده اند به طریقی که هر نادانی بشنود تصور کند واقعی است آن را شهرت دادند و گوشه نشینان سنی هم بر این منوال سلوک نموده اند و مریدان ایشان نیز به طمع نان و حلوا معجزات بسیار بر پیران خود بسته اند و آن را کشف و کرامات نام نهاده اند و سفیهان آن را باور داشته اند.

و دیگر آنکه این گروه و مایلین و معتقدین ایشان چنانکه در حدیث وارد است سه طایفه اند. گمراهان و فریبندگان و غافلان و به

روایتی به جای عبارت غافلان، لفظ احمقان واقع است و در حدیث دیگر به جای آن کلمه، جاهلان مذکور و این معنی نزد هر عاقل ظاهر است. از آن روی که آنهایی که عارف به عقاید باطله این جماعت اند و خود نیز آن عقیده ها دارند به دلایل عقلیه و نقلیه، گمراه و کافرند و جمعی که اعتقاد فاسد و مذهب باطل ایشان را می دانند و در دل قائل به آن نیستند اما تجاهل نموده خود را از آن گروه می شمارند و خویشان را بر آن عقاید وامی نمایند، فریبندگان و حیل گرانند و مدّعی ایشان آن است که جمعی از سفیهان و احمقان را که اعتقاد به این قوم دارند مرید و معتقد خود سازند.

سیم آنانند که از روی غفلت و جهالت و نادانی و حماقت این طریقه را پیش می گیرند و مایل به این گمراهان و فریبندگان می گردند؛ پس هر که عارف به عقاید باطله این جماعت نباشد و به حقیقت ایشان و مذهب ایشان معترف شود به سبب جهل و نادانی گمراه گشته؛ پس اگر به آن جهل دعوای علم کند، جهل مرکّب خواهد بود و به این سبب حالتش تباه شود و به وادی ضالّه افتد و بسیار باشد که جمعی از مردمان به سبب او گمراه گردند و از طریق حق دور شوند و به وادی خذلان روی آورند و اگر کسی بر بداعتقادی این گروه واقف باشد و در باطن به بطلان ایشان معترف، اما به جهت فریفتن خلق، این طایفه را مدح گوید و ایشان را از

ص: ۱۵۲

نیکان و دوستان خدا شمارد و از برای دنیا، دین از دست داده باشد و به عمد مردمان را گمراه کرده از برای زخارف دنیا از نعمت عقبی بی بهره گشته.

و اگر آن کس که بر بد اعتقادی این قوم مطلع باشد به حقیقت ایشان معترف شود، آن کس دانسته از طریق حق انحراف نموده و از مذهب حق امامیه بیزار گشته گمراه کننده باشد و حالش از دیگران بدتر؛ پس اگر آن کس دعوی تشیع کند باید که شیعه قبول آن نکند و او را از شیعه نشمارد؛ زیرا که ناچار است او را از اعتراف نمودن به حلول و اتحاد و وحدت وجود و از قائل بودن به جبر و محبت ورزیدن با یهود و ترسا و گبر و دوست داشتن ابی بکر و عمر و عثمان و معاویه و یزید و ابوسفیان و جمیع فساق و فجّار و سایر مشرکین و کفار و اگر اظهار دشمنی اینطور کسان نماید باید که شیعه باور نکند و اگر اینطور کسان را لعنت کند باید که شیعه فریب نخورد، از این جهت که ایشان لعنت را عین رحمت می دانند.

جمعی از ایشان می گویند لعنت چهار حرف است که حرف هجاء ل ع ن ت و هر یک از این چهار، اسمی اند از اسماء الله؛ پس لعنت عین رحمت باشد و جمعی از ایشان گویند نقطه ذات حق تعالی در جمیع حروف حلول کرده و جمعی از این طایفه گویند که عالم صورت حق تعالی است و حق تعالی روح عالم است؛ چنان که

ص: ۱۵۳

محي الدين در كتاب فصوص الحکم در فصّ هودی می گوید: العالم صورته و هو روح العالم، و معلوم است که عالم عبارت است از ما سوی الله؛ پس هر چیزی را از چیزها، صورت خدا می دانند و به زعم این طایفه، حروف نیز صورت خداست و خدای تعالی روح حروف است؛ پس می گویند که چون خدای عزّوجلّ روح این حروف است، این حروف عین ذات و عین رحمت خدا خواهد بود. مجملّاً هر فرقه از این جماعت به یک وجهی لعنت را عین رحمت می دانند و با وجود این، بسیار باشد که اگر کسی یکی از مخالفین را خصوصاً یکی از ایشان را که این جماعت پیر خود کرده اند لعنت کند به غایت مضطرب شوند و با آن مرد نهایت دشمنی ورزند.

و ایضا باید دانست که اکثر ملحدان گفتگوهای این فرقه را سپر و گریزگاه بد اعتقادی و الحاد خود کرده اند؛ چنان که در حدیث اشاره به آن شد و گذشت؛ پس شیعه باید که به سخن بعضی از متعصّبان و برخی از غافلان، بلکه به قول جمعی از گمراهان و بد اعتقادان از راه نرود که در مقام توجیه و تأویل گفتگوهای زشت این طایفه درآمده اند و دین اسلام و کیش فرنگیان را به تأویلات غوایت آیات یکی کرده اند و به سبب این تأویل ها بسیار کس را از سفها به وادی الحاد انداخته اند و عجب است که این جماعت گفتگوهای محمود پسیخانی را تأویل نکرده اند و به همه حال،

ص: ۱۵۴

مؤمن باید که اعتقاد کند که قائل به حلول شدن و دم از اتحاد و وحدت وجود زدن کفر است و نیز شیعه باید بداند که هر وجه که حلولیه و اتحادیه و وحدتیه در باب خدایی خود و مشایخ خود و سایر موجودات می گویند بعینه همین وجه را نصاری در باب خدایی حضرت عیسی علیه السلام و غلات شیعه در باب خدایی علی علیه السلام و بعضی دیگر از ائمه هدی علیهم السلام می گویند این به غایت عجب است که جمعی به کفر نصاری و غلات شیعه که عیسی علیه السلام و بعضی از ائمه معصومین علیهم السلام را خدا می دانند و اعتراف دارند و با این حال جماعتی از غلات سنیان حلاج کافر و اشباه او را که جمیع اشیاء را خدا می دانند از اکابر اولیاء الله می شمارند.

پس بدان که اگر چه واضع مذهب صوفیه ابوهاشم کوفی است چنانکه اکثر علما نقل کرده اند و آن ملعون و مریدانش ملحد و دهری بودند؛ اما جمعی از متعصبان سنی چون بر فضایح و قبایح و فسق و نفاق ابی بکر و عمر و عثمان واقف شدند چاره ای جز آن ندیدند که دست بر آن مذهب زنند و صوفیه را اعانت و تقویت کنند و به جبر قائل شوند تا پرده دریده خلفای ثلاثه را شاید به این وجه رفو کنند؛ چنان که قبل از این در این کتاب بعد از نقل بحث شیخ مفید با قاضی عبد الجبار معتزلی مذکور گشت بلکه به روش حلول و اتحاد و

وحدت وجود مرتبه خدایی از برای ایشان و پیروان ایشان ثابت کنند و مردمان را به این وسیله فریب دهند تا زبان از طعن ایشان کوتاه سازند و ایشان را دوست بدارند؛ پس طریقه این فرقه را در نظر عوام مستحسن نمودند و اکثر خود این طریقه را پیش گرفتند و جمعی از طواغیت بنی عبّاس و گروهی از اتباع ایشان نیز در رواج دادن این طایفه کوشیدند و به ایشان غایت محبت ورزیدند و ایشان را اولیا و ابدال و اقطاب نام کردند و معجزات بسیار بر ایشان بستند و نسبت دانستن غیب به ایشان دادند و در این، دو نظر دیدند: یکی آنکه مرتبه امیر المؤمنین و سایر ائمه معصومین را در چشم جهّال پست کنند و معجزات ایشان را در نظرها سهل وانمایند و گویند معجزه و خوارق عادت دلیل بر امامت نیست؛ دیگر آنکه دعوی مکاشفه ایشان را دلیل بر امامت ابی بکر و عمر و عثمان سازند و گویند که این جماعت که صاحب مکاشفه اند به امامت شیوخ ثلاثه قائل اند و اگر ایشان بر حق نمی بودند می بایست که این گروه که غیب دانند به بطلان ایشان شهادت دهند و جمعی از سنّیان که دعوی این گمراهان را دلیل بر حقّیت مذهب باطل خود ساخته اند با ایشان کمال محبت ورزیده اند و از غایت محبت است که فرقه ای از سنّیان به این طایفه دارند که سخنان کفر نشان ایشان را تأویل می کنند و زورها می زنند که کفر ایشان را در چشم کوردلان، ایمان کامل

ص: ۱۵۶

وانمایند. فلعه الله علیهم و علی مشایخهم الزندیقین. (۱)

وحدت وجود در بیان برخی وحدت وجودیان

۱- حدیقه الشیعه: ۴/۷۵۵-۷۶۶ فصل ۲.

ص: ۱۵۷

ابن العربی در فتوحات جلد ۲ صفحه ۴۵۹ می نویسد: سبحان من أظهر الأشياء و هو عینها منزّه است آنکه چیزها را آشکار نمود، و خودش عین آنهاست.

و در فصوص الحکم فصّ شعبی صفحه ۲۸۶ نوشته است: ... من عرف نفسه بهذه المعرفة فقد عرف ربّه، فإنّه علی صورته خلقه، بل هو عین هوّيته و حقیقه ... هر کسی که خود را این گونه بشناسد پروردگار خود را شناخته است، زیرا او به صورت خلق خود می باشد، بلکه عین هویت و حقیقت خلق خودش است.

در فصوص صفحه ۱۹۲ چاپ اول الزهرا: إنّ العارف من یری الحقّ فی کلّ شیء بل یراه عین کلّ شیء عارف کسی است که حق را در همه چیز ببیند؛ بلکه عارف او را عین هر چیزی می بیند.

داود قیصری در شرح فصوص الحکم صفحه ۲۵۲ می نویسد: إنّها [الذات الإلهیّة] هی الظاهره بصوره الحمار و الحيوان به تحقیق آن [ذات الهی] به صورت خر و حیوان ظاهر است.

صدرای شیرازی در شرح اصول الکافی: ۴/۲۸ شرح حدیث اول باب جوامع التوحید می نویسد: توحید عرشیّ: إعلم أنّ ذاته تعالی حقیقه الوجود بلا حدّ، و حقیقه الوجود لا یشوبه عدم، فلا بدّ أنّ یكون بها وجود کلّ الأشياء، و أنّ یكون هو وجود الأشياء کلّها،

إذ لو كانت تلك الذات وجود الشيء بعينه أو لأشياء بأعيانها و لم تكن وجود الشيء آخر أو لأشياء أخرى لم تكن حقيقة الوجود... توحیدی عرشی: بدان برستی که ذات او تعالی حقیقت وجود بی حدّ است، و حقیقه الوجود را شائبه ای از عدم نباشد، پس ناچار است از اینکه به او باشد وجود هر چیزی، و اینکه او وجود همه چیزها است، چون اگر بوده باشد آن ذات وجود هر چیزی به عین آن و یا برای چیزهایی به عین آن ها و نباشد وجود چیزی دیگر و یا برای چیزهای دیگر حقیقه الوجود نباشد.

و در اسفار جلد ۲ صفحه ۲۹۲ فصل ۲۵: ... فکذلك هداني ربّي بالبرهان التّبرّ العرشيّ إلى صراط مستقيم من كون الموجود و الوجود منحصرًا في حقيقه واحده شخصيته لا شريك له في الموجوديّة الحقيقيه و لا ثاني له في العين و ليس في دار الوجود غيره ديار و كلّما يتراءى في عالم الوجود أنّه غير الواجب المعبود فإنّما هو من ظهورات ذاته و تجلّيات صفاته التي هي في الحقيقه عين ذاته كما صرح به لسان بعض العرفاء... پس این چنین پروردگارم مرا هدایت نمود به برهان عرشی به صراط مستقیم از اینکه وجود و موجود منحصر به حقیقت شخصی واحدی است که در موجودیت حقیقی اصلاً شریکی ندارد. و در خارج، فرد دوّمی برای آن در کار نیست، و در صفحه وجود غیر از او کسی وجود ندارد و هر آنچه که

ص: ۱۵۹

در عالم وجود دیده می شود که آن غیر واجب معبود است پس برآستی او از ظهورات ذات او و تجلیات صفات او است که در حقیقت عین ذات او می باشد همان طور که زبان بعضی از عارفان به آن تصریح نموده است... .

بلخی رومی در مثنوی:

ما عدم هاییم و هستی ها نما تو وجود مطلق، هستی ما

و در دفتر ششم:

سوی کلّ خود رو ای جزء خدا

و دیوان شمس با مقدمه جلال الدین همایی صفحه ۲۶۹:

آن ها که طلبکار خدایید خدایید

بیرون ز شما نیست شما یید شما یید

ذاتید و صفاتید گهی عرش و گهی فرش

در عین بقایید و منزّه ز فنا یید

و محمود شبستری در گلشن راز:

حلول و اتحاد اینجا محال است

که در وحدت دویی عین ضلال است

محمّدحسین حسینی تهرانی در روح مجرّد صفحه ۴۴۸ آورده است: جمله المحسوسات عدم و هباء تمامی محسوسات هیچ و پوچ هستند.

ص: ۱۶۰

و در روح مجرد صفحه ۵۴۶ آمده است: (سید هاشم حدّاد) می فرمودند: ذکر ما همیشه از توحید است. وحدت وجود مطلبی است عالی و راقی؛ کسی قدرت ادراک آن را ندارد. یعنی وجود مستقل و بالذات در عالم یکی است و بقیه وجودها، وجود ظلی و تبعی و مجازی و وابسته و تعلّقی است. من نگفتم: این سگ خداست. من گفتم: غیر از خدا چیزی نیست. این سگ خداست، معنایش این است که این وجود مقیّده و متعیّنه با این تعین و حدّ، خداست؟! نعوذ بالله من هذا الکلام. اما غیر از خدا چیزی نیست معنی اش آن است که: وجود بالإصاله و حقیقه الوجود در جمیع عوالم... اوست تبارک و تعالی؛ و بقیه موجودات هستی ندارند و هست نما هستند.

در رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب صفحه ۱۴۰ آورده شده: ... معنای وحدت وجود به کلی معنای تعدّد و تغایر را نفی می کند و در برابر وجود مقدّس حضرت احدیّت تمام وجودات متصوّره را جزء موهومات می شمرد و همه را ظلّ و سایه می شمرد، و سالک به واسطه ارتقاء به این مقام تمام هستی خود را از دست می دهد و خود را گم می کند و فانی می شود و غیر از ذات مقدّس او در عالم وجود ذی وجودی را ادراک و ذوق نمی نماید «و لیس فی الدّار غیره دیار».

تشبیه الله به خلق و یا خلق به الله شرک است

ص: ۱۶۱

در روایت امام صادق علیه السلام است: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَمَنْ أَنْكَرَ قُدْرَتَهُ فَهُوَ كَافِرٌ (۱) کسی که الله را به خلق او تشبیه کند، مشرک است و کسی که قدرت و توانایی او را انکار کند، کافر است.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمود: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يُشَبَّهُ شَيْئًا، وَلَا يُشَبَّهُهُ شَيْءٌ، وَكُلُّ مَا وَقَعَ فِي الْوَهْمِ فَهُوَ بِخِلَافِهِ (۲) کسی که الله را به خلق او تشبیه کند، مشرک است. همانا الله تبارک و تعالی شبیه چیزی نیست و چیزی شبیه او نیست، و هر چیزی که در وهم آید، الله جز آن است.

۱- التوحید: ۷۶ ب ۲ ح ۳۱ حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ بْنِ جَامِعِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ غَيْرِ وَاحِدٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: .

۲- التوحید: ۸۰ ب ۲ ح ۳۶ حدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ هَارُونَ الْفَامِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرِ الْحَمِيرِيِّ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدَ بْنِ عِيسَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدِ الْبَرْقِيِّ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ الْمُفَضَّلِ بْنِ عَمْرٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: .

ص: ۱۶۲

یاسر خادم می گوید: شنیدم حضرت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرمود: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ تَعَالَى بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَافِرٌ (۱) کسی که الله تعالی را به خلق او تشبیه کند مشرک است و هر کس به او چیزی را که از آن نهی شده است نسبت دهد، کافر است.

داود بن القاسم گوید: شنیدم حضرت امام علی الرضا علیه السلام می فرمود: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَهُوَ مُشْرِكٌ، وَ مَنْ وَصَفَهُ بِالْمَكَانِ فَهُوَ كَافِرٌ، وَ مَنْ نَسَبَ إِلَيْهِ مَا نَهَى عَنْهُ فَهُوَ كَاذِبٌ کسی که الله را به خلق او تشبیه کند مشرک است، و کسی که او را به مکان

۱- عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱/۱۱۴ ب ۱۱ ح ۱ حدَّثنا مُحَمَّد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنه قال: حَدَّثنا عَلِي بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن الصقر بن دلف، عن ياسر الخادم قال: سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول:.. كشف الغمّة في معرفه الأئمة: ۲/۲۸۴ از العيون. نزّه الناظر و تنبيه الخاطر: ۱۲۷ ح ۳ و الإحتجاج: ۲/۴۱۰ و الدرّ الباهره من الأصداف الطاهره: ۳۶ و أعلام الدين في صفات المؤمنين: ۳۰۷ مانند العيون. العدد القويّ لدفع المخاوف اليوميّه: ۲۹۶ و ۲۹۷ از كتاب النزّه از امام رضا عليه السلام مانند العيون.

ص: ۱۶۳

وصف کند (بگوید او در مکان جا دارد) کافر است، و کسی که به او چیزی را که از آن نهی شده است، نسبت دهد کافر است. سپس امام علیه السلام تلاوت فرمود این آیه کریمه را: **إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ**. (۱)

حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: ... مَنْ قَالَ بِالتَّشْبِيهِ وَالْجَبْرِ فَهُوَ كَافِرٌ مُشْرِكٌ، وَنَحْنُ مِنْهُ بِرَاءٌ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ... (۲)

۱- - التوحید: ۶۸ ب ۲ ح ۲۵ حدّثنا محمد بن موسی بن المتوکل رحمه الله قال: حدّثنا علی بن الحسین السعدآبادی قال: حدّثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي، عن داود بن القاسم قال: سمعت علی بن موسی الرضا علیه السلام يقول: .: مشکاه الأنوار فی غرر الأخبار: ۹ الفصل ۱ از التوحید. روضه الواعظین: ۱/۳۶ و ۳۹ و جامع الأخبار: ۶ الفصل ۲ و متشابه القرآن و مختلفه، ابن شهر آشوب: ۱/۶۹ از حضرت امام رضا علیه السلام مانند التوحید.

۲- التوحید: ۳۶۳ ب ۵۹ ح ۱۲ و عیون أخبار الرضا علیه السلام: ۱/۱۴۲ ب ۱۱ ح ۴۵ حدّثنا أحمد بن هارون الفامی رضی الله عنه قال: حدّثنا محمّد بن عبد الله بن جعفر الحمیری، عن أبيه قال: حدّثنا إبراهيم بن هاشم، عن علی بن معبد، عن الحسين بن خالد، عن أبي الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام قال: .: روضه الواعظین: ۱/۳۵ از حسن بن خالد. الإحتجاج علی أهل اللجاج: ۲/۴۱۴ از حسین بن خالد. بحار الأنوار: ۳/۲۹۴ ب ۱۳ ح ۱۸ از التوحید و العیون، و در جلد ۵/۵۲ ب ۱ ح ۸۸ از العیون و التوحید، و در جلد ۲۵/۲۶۶ ب ۱۰ ح ۸ از العیون.

ص: ۱۶۴

هر که قائل به تشبیه و جبر باشد، کافری است مشرک، و ما در دنیا و آخرت از او بیزاریم... .

ابلیس و تمامی جنیان و شیطان ها رهبران گمراهی اند

ص: ۱۶۵

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ * إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ * إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ (۱) و چون قرآن بخوانی از شیطان رانده شده به خدا پناه جوی * همانا او را بر کسانی که ایمان دارند و به پروردگار خویش توکل می کنند تسلطی نیست * چیرگی وی فقط بر کسانی است که دوستدار اویند و کسانی که به او شرک ورزند. مولی الموحّدين امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در حدیث صحیحی در یک مجلس چهارصد مطلب ارزشمند تعلیم فرمودند که از آن است: ...مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقٍّ، وَمَنْ سَلَكَ غَيْرَ طَرِيقَتِنَا غَرِقَ، ... مَنْ تَرَكَ الْاِخْذَ عَمَّنْ اَمَرَ اللّٰهُ بِطَاعَتِهِ قَبِضَ اللّٰهُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۲) ... هر کس که به ما (اهل بیت نبوت)

۱- سوره النحل (۱۶) الآيات ۹۹ الی ۱۰۱

۲- - کتاب شریف الخصال: ۲/۶۱۰ - ۶۲۷ ح ۱۰ - عَمَّ امیر المؤمنین علیه السلام أصحابه فی مجلس واحد أربعمائه باب مِمَّا یُصْلَحُ لِلْمُسْلِمِ فی دینهِ و دنیاه: حَدَّثَنَا أَبُو رَضِیَ اللّٰهِ عَنْهُ قَالَ: حَدَّثَنَا سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى بْنُ عَبْدِ الْيَقْطِينِي، عَنْ الْقَاسِمِ بْنِ يَحْيَى، عَنْ جَدِّهِ الْحَسَنِ بْنِ رَاشِدٍ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ وَ مُحَمَّدٍ بْنِ مُسْلِمٍ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللّٰهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي، عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَمَّ أَصْحَابَهُ فِي مَجْلِسٍ وَاحِدٍ أَرْبَعْمِائَةَ بَابَ مِمَّا يَصْلَحُ لِلْمُسْلِمِ فِي دِينِهِ وَ دَنِيَاهُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: . بحار الأنوار شریف: ۲۷/۸۸ ب ۴ ح ۳۹ از الخصال. و کتاب شریف تحف العقول: ۱۱۶ امیر المؤمنین علیه السلام: ... مَنْ تَمَسَّكَ بِنَا لِحَقٍّ، وَمَنْ تَخَلَّفَ عَنَّا مُحِقٍّ، مَنْ اتَّبَعَ أَمْرَنَا لِحَقٍّ، مَنْ سَلَكَ غَيْرَ طَرِيقَتِنَا سُحِقَ

ص: ۱۶۶

متمسک شود به مقصود می رسد، و کسی که راه دیگری رود غرق می شود،... هر کس دریافت حق را از کسی که حضرت الله امر فرموده به اطاعت از او ترک کند، شیطانی بر او بگمارد که هم چنان با او باشد....

حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند: اَنَا وَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ عَلَى الْحَوْضِ وَ مَعَنَا عِثْرَتُنَا، فَمَنْ أَرَادَنَا فَلْيَأْخُذْ بِقَوْلِنَا، وَ لِيَعْمَلْ بِأَعْمَالِنَا، فَإِنَّا أَهْلُ بَيْتٍ لَنَا شَفَاعَةٌ، فَتَنَافَسُوا فِي لِقَائِنَا عَلَى الْحَوْضِ، فَإِنَّا نَدُودُ عَنْهُ أَعْدَاءُنَا، وَ نَشِيقِي مِنْهُ أَوْلِيَاءُنَا، وَ مَنْ شَرِبَ مِنْهُ لَمْ يَظْمَأْ أَبَدًا،... وَ مَنْ تَرَكَ الْآخِذَ عَمَّنْ أَمَرَ

ص: ۱۶۷

اللَّهُ بِطَاعَتِهِ قَيِّضَ اللَّهُ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ (۱) .. من و رسول خدا صَلَّی الله علیه و آله و سلم کنار حوض قرار می گیریم و خاندان ما هم با ما خواهند بود، هرکس می خواهد نزد ما بیاید باید به گفته های ما عمل کند و کارهای ما را انجام دهد. همانا ما اهل بیت، اهل (و صاحب) شفاعت هستیم؛ اینک برای ملاقات ما بشتابید. ما در کنار حوض (کوثر) هستیم دشمنان خود را از آن دور و دوستان خود را از آن سیراب می کنیم. هرکس از آن حوض سیراب گردد، هرگز تشنه نمی شود، ... و هرکس دریافت (معارف و احکام و اخلاق را) از کسی که حضرت الله امر فرموده به اطاعت نمودن از او ترک گوید، شیطانی بر او مسلط می کند که همواره با او خواهد بود....

توضیح: در کلام امام علیه السَّلام روشن است که هرکس سخنی جز سخن اهل بیت نبوت بگوید و یا در کارهایش، سخن آنان ملاک نباشد، به یقین حضرت الله تعالی او را به شیطانی واگذار می کند تا اینکه مسلط بر نفس او گردد و او را برده خود سازد.

مردی خدمت امام جعفر صادق علیه السلام عرض کرد:

۱- - تفسیر فرات الکوفی: ۳۶۶- ۳۶۸ ح ۴۹۹ حدَّثنی عبید بن کثیر معننا، عن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال: .

ص: ۱۶۸

(چگونه است) حدیثی که از امام ابو جعفر باقر علیه السلام روایت شده که فرموده اند: اَنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيِ الشَّيْطَانِ؟ خورشید از میان دو شاخ شیطان طلوع می نماید؟ فرمود: نَعَمْ! اِنَّ اِبْلِيسَ اتَّخَذَ عَرْشًا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْاَرْضِ، فَاِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ وَ سَجَدَ فِي ذَلِكَ الْوَقْتِ النَّاسُ قَالَ اِبْلِيسُ لِشَیَاطِیْنِهِ: اِنَّ بَنی آدَمَ یُصَلُّوْنَ لِی (۱) آری! به راستی ابلیس بارگاهی میان آسمان و زمین اتخاذ نموده است، آنگاه که خورشید طلوع نماید و مردم در آن زمان سجده نمایند، ابلیس به شیاطین (مأموران) خود می گوید: همانا فرزندان آدم برای من نماز می گزارند.

پسر عمرو نخعی گفت: محضر امام جعفر صادق علیه السلام

۱- - الکافی: ۳/۲۹۰ باب التطوع فی وقت الفریضه و الساعات... ح ۸ علی بن ابراهیم، عن أبیه رفعه، قال: قال رجل لأبی عبدالله علیه السلام: الحدیث المذی روى عن أبی جعفر علیه السلام: اَنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيِ الشَّيْطَانِ؟ قال:.. تهذیب الأحکام: ۲/۲۶۸ ب ۱۳ ح ۱۰۶۸-۱۰۵ علی بن محمد، عن أبیه رفعه، قال: قال رجل لأبی عبد الله علیه السلام: اِنَّ الشَّمْسَ تَطْلُعُ بَيْنَ قَرْنَيِ الشَّيْطَانِ؟ قال:.. مانند کافی شریف. مناقب آل أبی طالب علیهم السلام: ۴/۲۵۷ مانند التهذیب.

ص: ۱۶۹

نشسته بودم که مردی به حضرت عرض کرد: فدایت شوم! ابومنصور مرا حدیث کرد که به سوی پروردگارش بالا برده شده و او بر سرش دست کشیده و به زبان فارسی به او گفته است: ای پسر!؟ حضرت فرمود: پدرم مرا حدیث کرد از جدم که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: إِنَّ إِبْلِيسَ اتَّخَذَ عَرْشاً فِيمَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ، وَاتَّخَذَ زَبَانِيَهُ كَعِيدِ الْمَلَائِكَةِ، فَإِذَا دَعَا رَجُلًا فَأَجَابَهُ وَوَطِئَ عَقِبَهُ وَتَخَطَّطَ إِلَيْهِ الْأَقْدَامُ، تَرَاءَى لَهُ إِبْلِيسُ وَرَفَعَ إِلَيْهِ، وَإِنَّ أَبَا مَنْصُورٍ كَانَ رَسُولَ إِبْلِيسَ، لَعَنَ اللَّهُ أَبَا مَنْصُورٍ، لَعَنَ اللَّهُ أَبَا مَنْصُورٍ ثَلَاثًا (۱) همانا ابلیس را بارگاهی است میان آسمان و زمین، و مأمورینی به تعداد ملائکه گرفته است که هرگاه شخصی را

۱- رجال الکشی، إختیار معرفه الرجال: ۳۰۳ و ۳۰۴ ح ۵۴۶ سعد، عن أحمد بن محمد، عن أبيه و يعقوب بن يزيد و الحسين بن سعيد، عن ابن أبي عمير، عن إبراهيم بن عبد الحميد، عن حصن [خضر] بن عمرو النخعي، قال: كنت جالساً عند أبي عبد الله عليه السلام فقال له رجل: جعلت فداك! إِنَّ أَبَا مَنْصُورٍ حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَفَعَ إِلَى رَبِّهِ وَ مَسَحَ عَلَى رَأْسِهِ وَ قَالَ لَهُ بِالْفَارَسِيَّةِ: يَا پسر!؟ فقال له أبو عبد الله عليه السلام: حَدَّثَنِي أَبِي، عَنْ جَدِّي: أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ قَالَ:..

دعوت به جانب خود کند و او بپذیرد و به جانب شیطان برود، ابلیس برایش دیده خواهد شد، و به طرف او بالا برده می شود. و همانا ابومنصور یکی از سفیران ابلیس است. خدا ابو منصور را لعنت کند و این سخن را سه مرتبه تکرار نمود.

حمّاد بن عثمان از زرارہ نقل کرد که گفت: امام جعفر صادق علیه السلام از من پرسیدند: آیا حمزه هنوز مدّعی است که پدرم پیش او می آید؟ گفتم: آری. فرمود: كَذَبَ وَاللّٰهِ مَا يَأْتِيهِ إِلَّا الْمُتَكَوُّنُ، إِنَّ ابْلِسَ سَلَطَ شَيْطَانًا يُقَالُ لَهُ الْمُتَكَوُّنُ، يَأْتِي النَّاسَ فِي أَيْ صُورِهِ شَاءَ، إِنْ شَاءَ فِي صُورِهِ صَغِيرَةٍ، وَإِنْ شَاءَ فِي صُورِهِ كَبِيرَةٍ، وَلَا وَاللّٰهِ مَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَجِيَءَ فِي صُورِهِ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ (۱) به الله سوگند که او دروغ می گوید، کسی جز متکون او را نمی آید. براستی که ابلیس شیطانی را به نام «متکون» بر او مسلط نموده که

۱- رجال الکشی، إختیار معرفہ الرجال: ۳۰۰ ح ۵۳۷ وجدت بخط جبریل بن أحمد: حدّثنی محمد بن عیسی، عن علی ابن الحکم، عن حمّاد بن عثمان، عن زرارہ، قال: قال ابو عبد الله عليه السلام: أَخْبَرَنِي عَنْ حَمْزَةَ أَيْزَعُمُ أَنَّ أَبِي آتِيهِ؟ قلت: نعم. قال:.. از او: بحار الأنوار: ۲۵/۲۸۱ ب ۱۰ ح ۲۵ و ج ۶۹/۲۱۴ ب ۱۰۹ ح ۴.

ص: ۱۷۱

به هر شکل مایل باشد برای مردم آشکار می گردد، بزرگ یا کوچک هر طور مایل باشد، اما به خدا سوگند هرگز نمی تواند به صورت پدرم علیه السلام بیاید.

علی بن عامر به سند خود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: تَرَاءَى وَ اللَّهُ إِبْلِيسُ لِأَبِي الْخَطَّابِ عَلِيِّ سُرِّ الْمَدِينَةِ أَوْ الْمَسْجِدِ، فَكَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ وَ هُوَ يَقُولُ: إِيهَا تَظْفَرِ الْآنَ، إِيهَا تَظْفَرِ الْآنَ (۱) به الله قسم! شیطان برای ابوالخطاب در کنار دیوار شهر مدینه یا مسجد پیامبر آشکار شد، گویا او را می بینم که به ابوالخطاب می گوید: ساکت باش الآن پیروز خواهی شد، اکنون پیروز می شوی.

توضیح: ظاهر این است که شیطان این حرف را موقعی به او گفته که سپاهی برای کشتن او آمده بود و او ابوالخطاب را با این حرف تشویق به جنگ می کند تا اسباب کشتن او هرچه بیشتر فراهم شود. معنی جمله این است که ساکت باش، مبدا سخن از توبه بر

۱- رجال الکشی: ۳۰۳ ح ۵۴۵ سعد قال: حَدَّثَنِي الْأَشْعَرِيُّ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَلِيٍّ بْنُ عَامِرٍ يَاسَنَادَهُ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ:.. از او: بحار الأنوار: ۲۵/۲۸۱ ب ۱۰ ح ۲۶ و جلد ۶۹/۲۱۳ ب ۱۰۹ ح ۱.

زبان آوری که تو پیروز خواهی شد. با توجیهی که میرداماد در مورد جمله آورده، معنا چنین می شود که آرامش خود را حفظ کن و راضی باش که به زودی تفوق خواهی یافت.

حضرت امام محمدتقی علیه السلام به حسن بن عباس بن الحریش فرمود: ... إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ يَوْمٍ وَلَا لَيْلَةٍ إِلَّا وَجَمِيعُ الْجِنَّ وَالشَّيَاطِينِ تَزُورُ أَيْمَةَ الضَّلَالَةِ، وَيَزُورُ إِمَامَ الْهُدَى عَدَدُهُمْ مِنَ الْمَلَائِكَةِ، حَتَّى إِذَا آتَتْ لَيْلَةُ الْقَدْرِ فَهَبَطَ فِيهَا مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِلَى وَلِيِّ الْأَمْرِ خَلَقَ اللَّهُ أَوْ قَالَ قَيَّضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ مِنَ الشَّيَاطِينِ بَعْدَهُمْ، ثُمَّ زَارُوا وَلِيَّ الضَّلَالَةِ فَاتَّوَهَ بِالْإِفْكِ وَالْكَذِبِ حَتَّى لَعَلَّهُ يُضَيِّحُ فَيَقُولُ رَأَيْتُ كَذَا وَكَذَا، فَلَوْ سَأَلَ وَلِيَّ الْأَمْرِ عَنْ ذَلِكَ لَقَالَ: رَأَيْتُ شَيْطَانًا أَخْبَرَكَ بِكَذَا وَكَذَا، حَتَّى يُفَسِّرَ لَهُ تَفْسِيرًا وَيُعَلِّمَهُ الضَّلَالَةَ الَّتِي هُوَ عَلَيْهَا... (۱) ...

آنچه می گویم خوب بفهم، براستی روز و شبی

۱- الکافی: ۱/۲۵۲ باب فی شأنِ إنا أنزلناه فی لیلہ القدر و تفسیرها... ح ۹ و قال: (محمد بن أبی عبد الله و محمد بن الحسن، عن سهل بن زياد، و محمد بن يحيى، عن أحمد بن محمد جميعاً، عن الحسن بن العباس بن الحريش) قال: قال أبو جعفر عليه السلام:.. از او: الفصول المهمه فی أصول الأئمه تكمله الوسائل: ۳/۳۷۴ و ۳۷۵ ب ۹۷ ح ۳۱۲۵ و البرهان فی تفسیر القرآن: ۵/۷۰۹ ح ۱۱۷۷۱/۱۰.

ص: ۱۷۳

نیست مگر اینکه تمامی جنیان و شیطان‌ها، پیشوایان گمراهی را زیارت می‌کنند و به شماره ایشان فرشتگان هم پیشوای هدایت را زیارت می‌کنند، تا آنکه شب قدر فرا رسد و فرشتگان در آن شب به سوی ولی امر (ولی معصوم) فرود آیند (یا فرمود: الله عزوجل به شماره آن‌ها از شیاطین خلق کند آماده کند سپس ایشان پیشوای گمراهی را زیارت کنند و برای او دروغ پردازی کنند، تا چون صبح شود، او هم بگوید چنین و چنان دیدم. اما اگر او از صاحب الأمر (امام زمان) در این باره بپرسد، به او می‌فرماید: شیطانی را دیدی که به تو چنین و چنان خبر داد، تا آنجا که موضوع را به خوبی برایش شرح دهد و او را از گمراهی اش آگاه سازد....

مَدْعِیانِ رُؤِیتِ حضرتِ الله تعالی کافرند

ص: ۱۷۴

هشام می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که معاویه بن وهب و عبدالملک بن اعین بر حضرت داخل شدند و معاویه به حضرت عرض کرد: ای فرزند رسول الله! درباره خبری که روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را دیده است؛ به چه صورتی او را دیده است؟ و درباره روایتی که کرده اند مبنی بر اینکه مؤمنان پروردگار خود را در بهشت می بینند به چه صورتی می بینند؟ از آن حضرت لبخندی زد و فرمود: یا فلان! مَا أَقْبَحَ بِالرَّجُلِ يَأْتِي عَلَيْهِ سَبْعُونَ سَنَةً أَوْ ثَمَانُونَ سَنَةً يَعِيشُ فِي مُلْكِ اللَّهِ وَيَأْكُلُ مِنْ نِعَمِهِ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ حَقَّ مَعْرِفَتِهِ! ای فلانی! چه بسیار زشت است بر مردی که هفتاد، هشتاد سال بر او بگذرد که در مملکت الله زندگی کند و از نعمت های او بخورد و حضرت الله را به حق معرفتش نشناسد! سپس فرمود: يَا مُعَاوِيَةُ! إِنَّ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَرِ رَبَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِمُشَاهِدَةِ الْعَيَانِ، وَإِنَّ الرُّؤْيَا عَلَى وَجْهَيْنِ: رُؤْيَا الْقَلْبِ، وَرُؤْيَا الْبَصِيرِ، فَمَنْ عَنِ بَرُؤْيَا الْقَلْبِ فَهُوَ مُصِيبٌ، وَمَنْ عَنِ بَرُؤْيَا الْبَصِيرِ فَقَدْ كَفَرَ بِاللَّهِ وَبِآيَاتِهِ، لِقَوْلِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ: مَنْ شَبَّهَ اللَّهَ بِخَلْقِهِ فَقَدْ

ص: ۱۷۵

كَفَرُ (۱) ای معاویه! همانا محمّد صلی الله علیه و آله و سلم پروردگار خود را به مشاهده آشکار ندیده است. همانا دیدن به دو صورت است دیدن با دل و دیدن با دیدگان، هر کس که مقصودش از دیدن، دیدن با دل باشد، آن درست است و کسی که مقصودش دیدن با چشم باشد، به الله و آیات او کافر شده است به دلیل فرمایش رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: کسی که الله را به مخلوقاتش تشبیه کند، به تحقیق کفر ورزیده است.

و ابراهیم کرخی گوید به امام جعفر صادق علیه السّلام گفتم: مردی خدای خود را در خواب دیده تعبیر آن چیست؟ فرمود: ذَلِكَ رَجُلٌ لَا دِينَ لَهُ، إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى لَا يُرَى فِي الْيَقَظَةِ، وَلَا فِي

۱- - كفايه الأثر في النصّ على الأئمة الإثني عشر: ۲۶۰ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ قَالَ: حَدَّثَنَا هَارُونُ بْنُ مُوسَى قَالَ: مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ الصَّفَّارُ، عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ، عَنْ مُحَمَّدَ بْنِ أَبِي عَمِيرٍ، عَنْ هِشَامٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ مَعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ وَ عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَعْيَنَ فَقَالَ لَهُ مَعَاوِيَةُ بْنُ وَهَبٍ: يَا ابْنَ رَسُولِ اللَّهِ! مَا تَقُولُ فِي الْخَبَرِ الَّذِي رَوَى أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ عَلَى أَىِّ صُورَةٍ رَأَاهُ؟ وَ عَنِ الْحَدِيثِ الَّذِي رَوَاهُ أَنَّ الْمُؤْمِنِينَ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ فِي الْجَنَّةِ عَلَى أَىِّ صُورَةٍ يَرُونَهُ؟ فَتَبَسَّمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ ثُمَّ قَالَ .:

ص: ۱۷۶

الْمَنَام، وَلَا فِي الدُّنْيَا، وَلَا فِي الْآخِرَةِ (۱) این مردی است که دین ندارد، زیرا همانا که الله تبارک و تعالی نه در بیداری و نه در خواب و نه در دنیا و نه آخرت دیده نشود.

توضیح: از جمله مخالفان کتاب الله و اهل بیت نبوت و مخالفان فقه و حدیث حضرات معصومین علیهم السلام، که با برهان قرآن و عترت مخالفند و مدعی کشف و شهود در بیداری و خواب هستند؛ ابن عربی است که در کتاب فتوحات مکیه جلد ۱ صفحه ۳۳۴ سطر ۱۹ می نویسد: رأیت الحق فی النوم مرّتين و هو يقول لی: انصح عبادی حق (خدا) را دو بار در خواب دیدم که به من می گفت: بندگان مرا نصیحت نما.

حالات پيروان شيطان

۱- - الأمالی الصدوق: ۶۱۰ المجلس ۸۹ ح ۵ حدّثنا الحسين بن إبراهيم بن ناتانه قال: حدّثنا علی بن إبراهيم بن هاشم، عن أبيه، عن محمد بن أبي عمير، عن إبراهيم الكرخي قال قلت للصادق عليه السلام: إن رجلاً رأى ربّه عزّوجلّ في منامه فما يكون ذلك؟ فقال: . از او بحار الأنوار: ۴/۳۲ ب ۵ ح ۷ وج ۵۸/۱۶۷ و ۱۶۸ ب ۴۴ ح ۲۱ از امالی. روضه الواعظین: ۱/۳۴ و متشابه القرآن و مختلفه: ۱/۹۳ از حضرت امام رضا علیه السلام.

ص: ۱۷۷

سعید بن زید بن أرتاه گوید: کمیل بن زیاد را ملاقات نمودم و از او درباره فضائل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام پرسیدم، گفت: آیا تو را خبر ندهم به وصیتی که روزی به من وصیت فرمود که برای تو (عمل به آن) بهتر از دنیاست و آنچه در او باشد؟ گفتم: آری. گفت: حضرت علی به من فرمود: ... أَقْسَمُ بِاللَّهِ لَسَجَعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: إِنَّ الشَّيْطَانَ إِذَا حَمَلَ قَوْمًا عَلَى الْفَوَاحِشِ مِثْلَ الزِّنَاءِ وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالزُّبَا وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ مِنَ الْخَنَى وَالْمَأْثِمِ، حَبَبَ إِلَيْهِمُ الْعِبَادَةَ الشَّدِيدَةَ، وَالْخُشُوعَ، وَالرُّكُوعَ، وَالْخُضُوعَ، وَالسُّجُودَ، ثُمَّ حَمَلَهُمْ عَلَى وَلَايَةِ الْأَئِمَّةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ، وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنْصَرُونَ! يَا كُمَيْلُ! إِنَّهُ مُسَيِّئٌ وَمُسِيءٌ تَوَدَّعَ، فَاحْذَرُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُسَيِّئِينَ! يَا كُمَيْلُ! إِنَّمَا تَسِيءُ تَحَقُّ أَنْ تَكُونَ مُسَيِّئًا إِذَا لَزِمْتَ الْجَادَّةَ الْوَاضِحَةَ الَّتِي لَا تُخْرِجُكَ إِلَى عَوَجٍ، وَلَا تُزِيلُكَ عَنْ مَنْهَجٍ مَا حَمَلْنَاكَ عَلَيْهِ وَهَدَيْنَاكَ إِلَيْهِ. يَا كُمَيْلُ! لَا رُحْصَةَ فِي فَرْصٍ، وَلَا شِدَّةَ فِي نَافِلَةٍ، (۱) ... ای کمیل! ... به الله

۱- بشارهالمصطفی: ۲/۲۴-۲۸ أخبرنا الشيخ أبوالبقاء إبراهيم بن الحسين بن إبراهيم البصري بقرأتی عليه في المحرم سنة ست عشرة وخمسائه بمشهد مولانا أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام قال: حدثنا أبو طالب محمد بن الحسن بن عتبة قال: حدثنا أبو الحسن محمد بن الحسين بن أحمد قال: أخبرنا محمد بن وهبان الديلمي قال: حدثنا علي بن أحمد بن كثير العسكري قال: حدثني أحمد بن المفضل أبو سلمه الأصفهاني قال: أخبرني راشد بن علي بن وائل القرشي قال: حدثني عبد الله بن حفص المدني قال: أخبرني محمد بن إسحاق، عن سعيد بن زید بن أرتاه قال: لقيت كميل بن زياد و سألته عن فضل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام فقال: ألا أخبرك بوصيته أوصاني بها يوماً هي خير لك من الدنيا بما فيها؟ فقلت: بلى. قال: قال لي علي..

ص: ۱۷۸

سوگند! شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: همانا شیطان هرگاه مردمی را به گناهانی چون زنا و خوردن شراب و ربا و مانند این ها از گناهان و فحشا و ادا می کند، عبادت شدید و فروتنی و رکوع و سجود را نزد آنان محبوب می کند، سپس آنان را به دوستی پیشوایانی وامی دارد که به آتش دعوت کرده و روز قیامت یاری نمی شوند.

ای کمیل! ایمان دو قسم است: پایدار و بی ثبات، زنهار دوری کن از اینکه از کسانی باشی که ایمان عاریه ای دارند. ای کمیل! به راستی سزاوار است (در ره پویی) استوار باشی زمانی که راه روشنی را بیویی که تو را به سوی انحراف نبرد، و از راهی که

ص: ۱۷۹

ما تو را بر آن وا داشته و هدایت کردیم بیرون نکند. ای کمیل! مجالی برای سرپیچی از واجبات نیست، و الزامی هم در (انجام) مستحبات نیست... .

علی بن عبد العزیز گفت: امام جعفر صادق علیه السلام به من فرمود: یا عَلِیُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِیزِ! لَا یُعَزِّنُکَ بُکَاؤُهُمْ فَإِنَّ التَّقْوَىٰ فِی الْقَلْبِ (۱) ای علی بن عبد العزیز! گریه آن ها (تظاهر به دینداری می کنند) تو را فریب ندهد، به راستی که تقوی در دل است (و نیازی به تظاهر ندارد).

فلسفه و تصوّف از دیدگاه علمای شیعه تغمّدهم الله برحمته

۱- صفات الشیعه: ۲۷ ح ۳۷ أبی رحمه الله قال: حدّثنا سعد بن عبدالله، عن علی بن عبد العزیز قال: قال أبو عبد الله علیه السلام:.. مشکاه الأنوار: ۴۴ الفصل ۱۲ قال أبو عبد الله : لَا یُعَزِّنُکَ بُکَاؤُهُمْ، إِنَّمَا التَّقْوَىٰ فِی الْقَلْبِ. از او: بحار الأنوار: ۶۷/۲۸۶ ب ۵۶ و مستدرک الوسائل: ۱۱/۲۶۵ ب ۲۰.

حضرت امام جعفر بن محمد صادق علیهما السّلام فرمودند: اذا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ جَمَعَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ النَّاسَ فِي صِيْعِدٍ وَاحِدٍ، وَوُضِعَتِ الْمَوَازِينُ، فَتَوَزَّنَ دِمَاءُ الشُّهَدَاءِ مَعَ دِمَادِ الْعُلَمَاءِ، فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ (۱). روز قیامت که شود حضرت الله همه مردم را در زمینی هموار جمع نماید، و ترازوها (ی سنجش کارها) قرار داده شوند، سپس خون شهیدان و نوشته علما سنجش شوند، نوشته علما بر خون شهیدان برتری یابند.

۱- من لا یحضره الفقیه: ۴/۳۹۸ ح ۵۸۵۳: و روى المَعْلَى بن مَحْمَد البَصْرِيّ عن أَحْمَد بن مُحَمَّد بن عبد الله عن عمرو بن زياد عن مدرّك بن عبد الرحمن:.. و بحار الأنوار: ۲/۱۶ ب ۸ ح ۳۵ از الأُمّالِي الشَّيْخ الطُّوسِي: بِإِسْنَادِ الْمَجَاشَعِيِّ، عن الصّادق، عن آبائه عليهم السّلام عن عَلِيِّ عليه السّلام قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و سلّم: «اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَزَنَ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ بِدِمَاءِ الشُّهَدَاءِ، فَيَرْجَحُ مِدَادُ الْعُلَمَاءِ عَلَى دِمَاءِ الشُّهَدَاءِ». و بحار الأنوار: ۲/۱۴ ب ۸ ح ۲۶- از الأُمّالِي الشَّيْخ الصدوق: جعفر بن محمد بن مسرور، عن ابن عامر، عن المَعْلَى بن مَحْمَد البَصْرِيّ، عن أَحْمَد بن مُحَمَّد بن عبد الله، عن عمر بن زياد، عن مدرّك بن عبد الرحمن، عن أبي عبد الله الصّادق جعفر بن محمد عليهما السّلام مثله.

آیه الله فقید سید شهاب الدّین مرعشی نجفی قدّس سرّه در موسوعه «شرح و ملحقات احقاق الحق» مرقوم فرموده اند: «از نظر من مصیبت صوفیان برای اسلام از بزرگترین مصائب است زیرا ارکان آن را منهدم ساخت و بنیان آن ترک برداشت. از جستجوی عمیق و گردش در میدان های کلمات آنان و اطلاع از مطالب مخفی آنان و یافتن رازهای پوشیده آنان در پی دیدار با سران فرقه های تصوّف، بر من روشن شد که این درد از راهبان نصاری به دین اسلام سرایت کرد و گروهی از اهل سنّت مانند حسن بصری و شبلی و معروف و طاووس و زهری و جنید و دیگران آن را گرفتند، سپس از آنان به شیعه سرایت کرد، تا اینکه کارشان بالا گرفت و پرچم هایشان برافراشته شد به گونه ای که از اساس دین سنگی را روی سنگ دیگر باقی نگذاشتند.

آنان نصوص کتاب و سنّت را تأویل کردند و با احکام فطری عقلی مخالفت کردند و به وحدت وجود و حتّی (وحدت) موجود ملتزم شدند، و در عبادت وجهه گرفتند و بر او را آکنده از کفر و اباطیل که رؤسای آنان می ساختند مداومت کردند و به چیزی پایبند شدند که آن را ذکر خفی قلبی می نامیدند و از سمت راست قلب شروع می شد و به سمت چپ خاتمه می یافت، گاهی آن را سفر از حق به خلق می نامیدند و گاهی نزول از قوس صعودی به قوس

نزولی و بالعکس که از آن به عنوان سفر از خلق به حق و عروج از قوس نزولی به صعودی تعبیر کرده اند، خدا به داد این طامّات (مصیبت های فراگیر) برسد....

یکی از آنان را که دعوی فضل داشت دیدم که از برخی سخنان که منسوب به ائمّه است برای ترویج مسلک خود استفاده می کند مانند لنا مع الله حالاتٌ فیها هو نحن و نحن هو و این بینوا در علم و تتبع و تحقیق و ضبط نمی دانست که کتاب [مصباح الشّریعه] و مانند آن، که چنین سخنان منکری در آن ها جمع شده، ساخته ایادی صوفیان اعصار گذشته است....

وانگهی شیوع تصوّف و ساختن خانقاه ها در قرن چهارم بوده، بعضی از مرشدین آن قرن وقتی تفنّن متکلمین را در عقاید دیدند از فلسفه فیثاغورس و پیروان او در الهیات قواعدی را اقتباس کردند و از لاهوتیات اهل کتاب و بت پرستان جمله هایی را گرفتند و آن ها را به لباس اسلام درآوردند و به علم خاصّی تبدیل کردند که آن را علم تصوّف یا حقیقت یا باطن یا فقر یا فنا یا کشف و شهود نامیدند، و در این زمینه کتاب ها و رساله ها نوشتند، و این وضع همچنان ادامه یافت تا آنکه قرن پنجم و قرن های بعدی فرا رسید و برخی از زیرکان اهل تصوّف میدان وسیعی را آماده یافتند تا به اسم ولایت و غوثیه و قطبیه و دعوی تصوّف در ملکوت با قوّه قدسیّه چه رسد

با ناسوت در میان جاهلان مقام شامخی همچون مقام نبوّت و حتّی الوهیت به دست آوردند.

آنان با مقالاتی مبنی بر تأویلات مزخرف و کشف حیل و رؤیاها و اوهام، فلسفه و تصوّف را توسعه دادند و کتاب‌های پیاپی بسیار مانند کتاب تعرّف و دلالت و فصوص و شروح آن و نفحات و رشحات و مکاشفات و انسان کامل و العوارض و المعارف و التأویلات و غیره که پر از حکایات دروغ و قضایای کاملاً بی معنا است نوشتند... وقتی کالای آنان بازار پیدا کرد و نامشان مشهور و بازارشان گرم شد به فرقه‌ها و دسته‌های مختلف تقسیم شدند و عوام و سفلگان را با حدیث جعلی "الطرق الی الله بعدد انفاس الخلائق" اغفال کردند... خداوند ما و شما را از فریبکاری‌های بافندگان عرفان و فلسفه و تصوّف حفظ کند و ما و شما را از کسانی که به آستانه اهل بیت رسول الله صلوات الله و سلامه علیهم روی می آورند و کسی را جز آنان نمی شناسند؛ قرار دهد، آمین آمین» (۱).

در کتاب شریف خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه: ۲/۱۷ فرموده: صوفیه ایزد متعال را بر بندگانیش اطلاق می کنند... از عقائد فاسده ایشان تجویز اطلاق خداست بر بندگان؛ با اقتران به

۱- ملحقات إحقاق الحقّ: ۱/۱۸۳ ۱۸۵ فضایح الصّوفیه: ۱۸۰ عشق از دیدگاه صوفیه و فلاسفه و...: ملاصدرای شیرازی تقلید نووی نموده، بلکه نغمه در طنبور را افزوده و تجویز و تحسین معانقه و ملامسه و تقبیل و دخول و لواطه به معشوق نموده و ردّاً علی الشّرع الشّریف از برای این فعل خبیث سخیف، فواید عظیمه حکمیّه بر آن مرتّب ساخته، پس در اواخر مجلّد چهارم اسفارش چنین گفته که: این فصلی است در بیان عشق بازی جوانان با امردان گلرخان، بدان که! اختلاف کرده اند در این عشق، در ماهیت آن و اینکه خوب .

ص: ۱۸۴

قرائن موکّده اراده معنی حقیقی از آن، چنانکه گذشت از بایزید که: لا اله الا انا فاعبدون (تذکره الاولیاء: ۱/۱۳۷)، و لیس فی جَبَّتِی سوی الله (تذکره الاولیاء: ۱/۱۴۰)، و سبحانی ما أعظم شأنی (تذکره الاولیاء: ۱/۱۷۶)، و قول حلاج: من الله إلى فلاّن (تحفه الاخیار: ۴۰۸)، و نیز گذشت که اخی محمّد دهستانی دعوی خدایی کرده، تا شش سال ترک اکل و شرب نمود، چنانکه مولوی گفته:

آمد از حق سوی موسی از عتیب

کای طلوع ماه تو دیده زجیب

مشرقت کردم به نور ایزدی

من حقم رنجور گشتم نامدی

فضایح الصّوفیه: ۱۸۰ عشق از دیدگاه صوفیه و فلاسفه و...: ملاصدرای شیرازی تقلید نووی نموده، بلکه نغمه در طنبور را افزوده و تجویز و تحسین معانقه و ملامسه و تقبیل و دخول و لواطه به معشوق نموده و ردّاً علی الشّرع الشّریف از برای این فعل خبیث سخیف، فواید عظیمه حکمیّه بر آن مرتّب ساخته، پس در اواخر مجلد چهارم اسفارش چنین گفته که:

این فصلی است در بیان عشق بازی جوانان با امردان گلرخان، بدان که! اختلاف کرده اند در این عشق، در ماهیت آن و اینکه خوب

است یا بد، و ممدوح است یا مذموم، پس بعضی از حکما آن را مذمت کرده اند و از خصال رذیله شمرده اند و از کار هرزه کاران و بی کاران دانسته اند. و جمعی دیگر گفته اند که از جمله فضایل نفسانیه است و مدح آن و محاسن عاشقان و شرف غایت آن را بیان فرموده اند. و برخی توقّف نموده اند و واقف بر ماهیت و محلّ و اسباب و غایاتش نگشته اند، و طائفه ای از امراض نفسانی دانسته اند، و جماعتی آن را جنون الهی گفته [\(۱\)](#).

و بعضی گفته اند که: عشق هوا و خواهشی است در نفس که می کشاند صاحبش را به سوی مشاکل یا صورت مُمائل در جسد، و گروهی منشأ عشق را توافق عاشق و معشوق در وقت ولادت دانسته اند و گفته اند که: هر دو شخصی که متّفق شوند در طالع و درجه و ستاره یا در برج طالعشان متّفق شوند در بعضی احوال و نظرات مثل مثلثات و اموری که معروف منجّمان است در این صورت به هم رسد میان دو نفر تعاشق. و بعضی گفته اند که: عشق افراط شوق است به اتّحاد [\(۲\)](#).

و آنچه دلالت می کند بر آن نظر دقیق و فکر انیق و ملاحظه

۱- اسفار: ۷/۱۷۱.

۲- اسفار: ۷/۱۷۶.

امور متعلّقه به عشق از اسباب کلیّه و مبادیّ عالیّه و غایاتِ حِکْمِیّه آن، این است که عشق یعنی التذاذ شدید از جنس صورت جمیله و محبّت مفرطه به صاحب شمایل لطیفه، و تناسب عضوها و خوبی ترکیب ها چون چیزی است موجود مانند سایر امور طبیعت در نفوس اکثر مردم بدون تکلف و تصنّع در آن، پس البتّه آن از جمله امور مقرّر الهیّه است که مترتّب می شود بر آن مصالح و فواید حِکْمِیّه، پس ناچار خوب و محمود خواهد بود، خصوصاً در صورتی که ناشی شود از مبادی فاضله از برای ترتّب فواید و غایت شریفه.

امّا مبادی پس آن است که می یابیم اکثر نفوس مردمی را که از برای ایشان تعلیم علوم شریفه و صنعت های لطیفه و آداب و ریاضات است مثل اهل فارس و عراق و شام و روم و هر قومی که در ایشان علوم غریبه، و صنایع عجیبه و آداب بدیعه هست که خالی نیستند از این عشق که منشأش خوش آمدن، و شکل معشوق را پسندیدن است، و ما نمی یابیم کسی را که قلب لطیف، و طبع رقیق و ذهن دقیق و نفس رحیم داشته باشد، خالی باشد از این محبّت و عشق در اوقات عمرش، لکن می یابیم نفوس قاسیه و قلوب جانیّه و طبع های بد خلق را از اکراد و اعراب، و ترکان و فرنگیان خالی از این نوع محبّت و عشق، و غیر این نیستند که اکثر مردم اکتفا کرده اند به محبّت و عشق مردان به زنان، و زنان به

مردان از برای حصول تناجح جماع میان ایشان، چنانکه مرکوز است در طبع سایر جنس حیوان، از جهت تحصیل نتاج و اولاد ایشان، که غرض از آن بقای نسل و حفظ صورت جنس و نوع است.

و امّا غایت و فایده مترتّب بر این عشق موجود در ظرفا و عقلا و حکما، پس آن لطافت طبع و ریاضت است که مترتّب می شود بر آن منافع بیکران از تأدیب پسران، و تربیت مردان، و تهذیب اخلاق و اطوارشان و تعلیم شان به علوم جزئیّه از قبیل نحو و لغت و بیان و هندسه و غیر آن، و کسب ها و صنعت های دقیقه و آداب حمیده، و اشعار لطیفه، و نغمه های خوش و صداهای دلکش، و قصّه های عجیب، و حکایات دلفریب و غریب، و احادیث و روایات و غیر این ها از کمالات، زیرا که کودکان بعد از استغناء از تربیت و تعلیم پدران و مادران هنوز محتاج اند به تربیت و تعلیم استادان و معلّمان، و به حسن توجّه و التفاتشان به نظر شفقت و مرحمت، پس از این جهت عنایت و لطف پروردگار خلق کرده است در نفوس کبار عشق و محبت مردان خوش صورت را، که آن عشق داعی و باعث شود از برای مردان به سوی تأدیب و تکمیل نفوس ناقصه کودکان و رسانیدن ایشان به غایت مقصوده در خلقتشان، و اگر این نمی بود البتّه حق تعالی خلق نمی فرمود این عشق را در علما و ظرفا، پس ناچار در خلقت و جبلّت این عشق در نفوس لطیفه

دل های نرم غیر سخت و سنگین، فایده عظیمه، و حکمت فخیمه و منفعت راجحه، و غایت صحیحه هست، چنانکه می دانیم، و به رأی العین می بینیم ترتب آثار مذکوره را بر عشق مذکور، پس البتّه وجود این عشق در نوع انسان محدود خواهد بود از جمله فضایل و حسنات نه از رذایل و سیئات.

و به عمر خودم قسم که این عشق فارغ می سازد نفس عاشق را از جمیع هموم دنیایی مگر از یک هم که آن شوق دیدار جمال رخسار معشوق دلداری است که در آن بسیاری از جمال الهی و جلال خدائی هست، چنانکه اشاره فرموده است به آن در سوره تین: «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ» یعنی آفریدیم انسان را در بهترین اندامی و صورتی، و نیز بعد از مراتب بدو خلقت آدمی فرموده: «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» یعنی: پس آفریدیم انسان را خلق دیگر، پس بلند بادا خدایی که بهترین خالقی است، خواه مراد از خلق صورت دیگر ظاهر کامله باشد، یا نفس ناطقه، زیرا که ظاهر عنوان باطن است، و صورت مثال حقیقت، و بدن با آنچه دارد نمونه نفس است با صفاتش، و مجاز قطره حقیقت است.

و از این جهت این عشق نفسانی از برای شخص انسانی هرگاه منشأش زیادتی شهوت حیوانی نباشد، بلکه همین پسندیدن و

خوش آمدنِ صورتِ معشوق و خوش ترکیبی او و اعتدال مزاج، و حسن اخلاق، و تناسب حرکات، و ناز و غمزه اش باشد از جمله فضایل و خصایل حمیده شمرده می شود، و این عشق دل را نازک و ذهن را تُند می کند، و نفس را بر ادراک امور شریفه آگاه می سازد،

و به این سبب می کرده اند مشایخ و بزرگان مریدان خود را در اوّل امر به عشق و عشق بازی. و بعضی گفته اند که عشق با عفت بهتر سببی است برای تلطیف نفس و تنویر قلب، و در اخبار وارد است که «حق تعالی جمیل است که دوست می دارد جمال را». و بعضی گفته اند که: «من عشق فعفّ فکتم فمات مات شهیداً».

و تفصیل این مقام آن است که: عشق انسانی منشأش مشابَهت نفس عاشق است با نفس معشوق در مادّه و حقیقت، و اکثر لذّتش از شکل و شمایل معشوق است به اعتبار آنکه آثار خوبی است نزد خودش و عشق حیوانی همان است که منشأش شهوت بدنی است، و طلب لذّت بهیمی است، و بیشتر لذّت عاشق از ظاهر معشوق و رنگ و اشکال و خطّ و خال اوست به اعتبار آنکه آن ها اموری است بدنی، بدیهی است که: بهیمی در اوّل از مقتضیان لطافت و صفای نفس است، و ثانی از مقتضیات شهوت و در اکثر مقارن فسق و فجور است، و در آن استخدام قوّت حیوانی است مر قوّه ناطقه انسانی را، به خلاف اوّل که نفس را لّین و شَبِیق و

صاحب وَجَد و خون و گریه و رَقَّت قلب می گرداند، و از اشغال دنیویّه بازمی دارد، و از غیر معشوق روگردان می سازد، و همه هُمومش را منحصر در همّ معشوق می گرداند. (۱)

تا آنکه کلامش را رسانیده است به طعن بر کسانی که مذمت عشق نموده اند و آن را از کار هرزه کاران شمرده اند و ذمّشان را مبتنی بر عدم فهم و اطلاع بر امور حقیقه و اسرار لطیفه ساخته، (۲)

بعد از آن گفته است که کسانی که عشق را مرض نفسانی یا جنون الهی دانسته اند به جهت آن است که ملاحظه ظاهر حال عاشق نموده اند از بیداری تمام شب و اضطراب نفس و ضعف تن و لاغری بدن و چشم به گودی رفتن و نفس را تند و بلند کشیدن و غیر این ها از اموری که غالباً عارض دیوانگان می شود، پس این ها گمان کرده اند که منشأ عشق فساد مزاج و استیلاء سوداست، و حال آنکه نه چنین است بلکه امر بر عکس است. (۳)

و همچنین کسانی که عشق را جنون الهی گمان کرده اند از جهت این است که دوایی از برای معالجه آن نیافته اند مگر دعا و

۱- اسفار: ۷/۱۷۲-۱۷۵.

۲- اسفار: ۷/۱۷۵.

۳- اسفار: ۷/۱۷۶.

استغاثه به درگاه خدا، و نماز و صدقه بر فقرا، و گرفتن طلسمات و تعویذات از رهبانان و کاهنان و جّیان، چنان که طریقه حکما و اطباء یونان بوده است؛ که چون از مداوای بیماری عاجز می شدند، یا از شفای او مأیوس می گشتند او را به هیکل عبادات خود می بردند و امر به نماز و تصدّق می کردند و قربانی می کشتند، و از احبار و رهبان استدعای دعا و طلب شفا می کردند، پس چون آن بیمار شفا می یافت آن را طلب الهی و شفای خدایی، و مرض را جنون الهی می نامیدند.^(۱)

و کسانی که عشق را افراط شوق به اتحاد دانسته اند هر چند خوب گفته اند لکن کلامشان مجمل است و تفصیلش آن است که مراد از آن اتحاد یعنی یکی شدن دو شخص کدام قسم از اتحاد است؟ زیرا که گاهی اتحاد میان دو جسم به هم می رسد به امتزاج و اختلاط در همدیگر مانند سکنجبین از امتزاج سرکه و انگبین و حصول این نوع از اتحاد در دو نفس ممّتنع است، و بر فرض وقوع اتصال میان عاشق و معشوق در حالت غفلت و خواب مثلاً، پس یقیناً به این اتصال مقصودشان حاصل نمی شود و آتش عشقشان فرو نمی نشیند؛ به اعتبار آنکه عشق چنانکه گذشت از صفات نفس است

نه گوشت و نه پوست، بلکه آنچه متصوّر می شود و درست می آید از مراد از اتحاد در اینجا، همان است که بیان کردیم در مباحث عقل و عقول از اتحاد نفس عاقله با صورت عقل بالفعل با اتحاد نفس حسّاسه مدر که با صورت محسوسات بالفعل،

پس بنابراین معنی ممکن و صحیح است اتحاد نفس عاشق با صورت معشوق، و حصول این معنی بعد از تکرار مشاهده و تواتر نظر؛ شدّت فکر و ذکر است در شکل و شمایل معشوق تا به حدّی که صورت معشوق متمثّل و حاضر و مندرج می گردد در ذات عاشق، و این از جمله امور واضحه است که از برای صاحب فهم مجال انکار در آن نیست، و در حکایات عاشقان بر آن دلیل است. چنانکه نقل کرده اند که مجنون عامری در بعضی اوقات مستغرق در عشق بود به حدّی که معشوقه اش حاضر می شد و او را ندا می کرد که ای مجنون منم لیلی! پس مجنون به او ملتفت نشد و گفت: من مستغنیم به عشق تو از تو. (۱)

زیرا که معشوق فی الحقیقه همان صورت حاصله معشوق است نه امر دیگر و صاحب صورت معشوق بالعرض است، چنانکه معلوم بالذات همان صورت علمیّه است نه غیر آن که خارج از

ص: ۱۹۳

تصوّر باشد، پس صحیح شد اتّحاد نفس عاشق با صورت معشوق به هیأتی که محتاج نیست به حضور جسم و بدن معشوق، چنانکه شاعر گفته:

أنا من أهوى و من أهوى أنا نحن روحان حللنا بدنا

فإذا أبصرنا أبصرته و إذا أبصره أبصرنا(۱)

یعنی من همان معشوقم و معشوقم من است، ما دو جانیم در یک قالب، پس هر وقت که او مرا ببیند من او را بینم، و چون من او را بینم او مرا ببیند.

بعد از آن گفته: مخفی نماند آنکه اتّحاد میان دو چیز متصوّر نمی شود مگر به طریقی که تحقیق نمودیم و این اتّحاد امور روحانیّه است و احوال نفسانیّه، و اما اجسام و جسمانیات پس اتّحاد در آن ها از ممتنعات است، بلکه اتّحاد به مجاورت و ممازجت و مماسیه است و بس، بلکه به تحقیق آن است که در این عالم وصالی نمی رسد و در این نشئه ذاتی به ذاتی متّصل نمی گردد از دو جهت یکی آنکه جسم واحد متّصل چون به تحقیق امر خود کند داند که مشتمل است بر غیبت و فقدان به سبب آنکه هر جزئی مفقود است از جزء دیگر که با او رفیق است، پس آن اتّصال میان اجزاء یک شیء عین

انفصال است میان آنها.

و دیگر آنکه ممکن نیست اتصال میان دو جسم مگر به تلاقی در سطح آن‌ها باهم و سطح خارج از حقیقت است و ذات جسم، پس در این صورت ممکن نخواهد بود اتّصال چیزی از عاشق به ذات معشوق به اعتبار آنکه آن چیز نفس عاشق است، یا جسم او، یا عرضی از عوارض نفس او، یا بدن او، و سیّم محال است به اعتبار استحاله انتقال اعراض، و همچنین دوّم نظر به استحاله تداخل اجسام و مجرّد تلاقی اطراف و نهایات فایده ای ندارد.

و همچنین نیز محال است، به جهت آنکه هرگاه فرض کنیم که نفسی متّصل شود به بدنی نفس او خواهد شد، پس یک بدن صاحب دو نفس شود و آن ممتنع است، و از این جهت از برای عاشق خواهشش که قرب معشوق و صحبت با او است حاصل شود خواهش بالاتر کند که آن مصاحبت در خلوت است که دیگری با ایشان نباشد، و چون نیز این از برای او به عمل آمد خواهش معانقه و بوسیدن معشوق نماید، و چون این نیز میسر شود خواهش کند دخول و لواطه به معشوق را و بغل گیری و همدیگر را تنگ گرفتن، و جمیع بدن و جوارح را به هم رسانیدن به منتهای حدّ امکان، و با حصول همه این‌ها شوق عاشق و حرارت قلبش کم نشود، بلکه شوقش زیادتیر و اضطرابش بیشتر شود، و سبب لُئی در آن این

است که محبوب فی الحقیقه نیست همین استخوان و گوشت و چیزی از بدن، بلکه یافت نمی شود در عالم اجسام چیزی که نفس شائق آن شود و خواهش آن کند، بلکه صورتی است روحانیه در غیر این عالم. (۱)

تمام شد کلام اسفار بر سبیل اختصار. و مخفی نماند که: کلامش ظاهر است در مدح عشق مجازی و فضیلت و رجحان عشق بازی و تجویز غایات و متفرّعات بر آن از خلوت و معانقه و بوسیدن و ملاسمه و لواطه و دخول با مردان، و نظر به آنچه آخُند «صدرا» فرمود از برای اظهار فضیلت و جواز عشق مجازی از حکمت عقلیه و جبلّیت خلقیه، و حسن مبادی، و غایات فضیلت و جواز سحق و زنا نیز می رسد،

زیرا که آنچه را در باب عشق مردان با مردان گفته بعینه حرفاً حرفاً نسبت به زنان با زنان، و مردان با مردان، و زنان و دختران می توان گفت بدون کسر و نقصان، نظر به احتیاج هر یک از ایشان به تعلیم و ز تأدیب استادان و ز معلّمان بعد از استغناء از تعلیم پدران و مادران، و جبلّیت عشق مجازی در همه ایشان و وقوع زنا و مساحقه میان اکثر مردمان، بلکه تعاشق میان زنان و

مردان اعراف و اشهر است از عشق مردان با مردان، چنانکه از تتبع معلوم، و از حکایات یوسف و زلیخا، و لیلی و مجنون مفهوم می گردد.

[ساختگی بودن حدیث «من عشق»] و علاوه بر آن مستند ایشان را که حدیث «من عشق» باشد جمعی از اعیان سنّیان تصریح نموده اند به کذب و وضع آن، پس شیخ الاسلام ابو عبدالله محمد بن ابی بکر شامی در کتاب «دواء الداء» گفته به این مضمون که: اما حدیث «من عشق...» که در سندش سوید بن سعید است، پس به تحقیق که انکار نموده اند حُفاظ اسلام این حدیث را بر او که از آن جمله اند ابن عدی در کامل، و بیهقی در ذخیره، و ابن طاهر در تذکره، و ابوالفرج بن الجوزی آن را در موضوعات (حدیث های جعلی) شمرده، و ابو عبدالله حاکم آن را انکار نموده با وجود آن که کمال تساهل در باب احادیث می نموده اند، و گفته که من تعجب می کنم از سوید پس شیخ الاسلام گفته که من می گویم که حق و درست آن است که این حدیث از کلام ابن عباس است، و غلط کرده است سوید که به حضرت رسالت رفع نموده و رسانیده است و آن شباهت ندارد به کلام پیغمبران. (تمام شد متن فضایح الصّوفیه)

الإثنا عشریة: ۴۵-۴۶ نعمه الله الحسینی رحمه الله فی کتابه

ص: ۱۹۷

الذی صنّفه فی الملل و الأديان فی بحث مذهب الصوفیه: و أكثر أهل السنّه و الجماعه أنکروا الصوفیه و جمیع الشیعه أنکروهم و نقلوا عن أئمّتهم أحادیث فی مذمّتهم إلى أن قال: و کلّ الشیعه علی کفرهم و الردّ علیهم بطریق المبالغه العظیمه إلى وجه لم یجوزوا لغير الضروره التسمیه بالصوفیه و رووا بهذا المعنی أحادیث کثیره عن أئمّتهم علیهم السّلام.

و لنذكر فی هذا المقام إشاره إلى بعض من ردّ علیهم من العلماء و قال بکفرهم و صرّح بضلالتهم و صنّف فی إبطال مذاهبهم المصنّفات أو تعرّض للردّ علیهم فی بعض المؤلّفات و من هنا یظهر انعقاد الإجماع و یرتفع النزاع مع ما هو معلوم من موافقه غیرهم و عدم ظهور مخالف لهم أصلا و لنقتصر من ذکر العلماء المشار إلیهم علی الإثنی عشر.

الأوّل: الشیخ المفید محمّد بن محمّد بن النعمان قدّس سرّه فإنّه قد صنّف کتاب الردّ علی أصحاب الحلاج و قد نقل من هذا الکتاب کلّ من صنّف فی الردّ علی الصوفیه و قد ذکره فی ترجمته و تعداد کتبه کما فی فهرست النجاشیّ و الشیخ و غیرهما و قد تقدّم بعض ما نقل عنه و یأتی بعض آخر منه فی موضع هو أنسب به إن شاء الله تعالی.

و قد نقل عنه بعض علمائنا أنّه قال فیّه: اعلم أيّدک الله أنّ کثیرا

من هذا العالم قائل بالإمامه على ظاهر من القول مليح و باطن من الفعل قبيح يعلن تقى و إيماناً و يبطن كفراً و عدواناً يأكل الدنيا بالدين و يدخل الشبه على المستضعفين من المؤمنين إلحاداً فى دين الله و عناداً لآل رسول الله صلى الله عليه و آله و لما رأينا انهماك الحلاجيّه فى إغواء ضعفاء الفرقه الناجيه توجّهنا إلى سدّ إضلالهم و ردّ أقوالهم لئلا يغيروا بإيهاهم فى المغالاه و يعرضوا بإعراضهم عن مسلك النجاه كما مرّ فى مقدّمه الخبر الأوّل من هذا الكتاب المسمّى بكتاب الردّ على أصحاب الحلاج الذين نكبوا و نكسوا عن المنهاج و الذين ألحوا فى حبّ الله قولاً و مكيداً و بالغوا فى عداوته فعلاً و عقيداً (انتهى).

ولأجل تأليف الشيخ المفيد لهذا الكتاب وسدّ ما فتحوه من هذا الباب ترى هؤلاء الصوفيّه يشّعون عليه و يطعنون فيه مع جلاله قدره و رفيع منزلته.

الهدايا لشيعة أئمّه الهدى: ۲/۱۲۱ و من اكدوبتكم و مفترياتكم ما ذكرتم فى كتبكم أنّ حلاجكم رأى فى المنام حصناً حصيناً من حديد من الأرض إلى السماء، لا- خلل فيه سوى ثقبه واحده، فسأل فى المنام ما هذه الثقبه والخلل فى مثل هذا الحصن الحصين والبنيان المرصوص؟ فقليل له: هذا حصن الشريعه لا خلل فيها سوى الخلل

الذی یقع فیها من لسانک، و لا یسدّ إلا برأسک المقطوع من جسدک.

أما شعرتم أيتها النوكى أن إنكاركم كفرکم عین الإقرار به كالرستاقى؟! و قد أقرتم فی عین إنکارکم أنّ مثل قول مثل الحلاج خلل وكفر شرعاً بحکم الشارع المخبر عن الله العدل الحكيم، فكيف يحكم الشارع بكفر من هو من المقربين بل الواصلين؟ أم كيف يفرّق بين مقاله فرعون و مقاله مثل الحلاج؟ و كذا روايتكم عن بسطاميّكم أنّ مريديه وأبالسته اعترضوا عليه أنّك تتكلّم في حاله الوجد والسماع بكلمات الكفر والزندقه، فقال: فواجب عليكم أن تقتلوني عند ذلك، فلمّا سمعوا ذلك من الشيخ تهیّئوا لقتله و أحضروا السكاكين و الخناجر، فلمّا أدرك الشيخ وجده وحالته أخذ في كلماته الكفرائيه و مقالاته الشيطانيه، فوثبوا من الجوانب بحكم الشارع و أمر الشيخ و إقراره بحقیّته أمر الشارع، فضربوه بالخناجر والسكاكين، فلمّا فرغوا كان الجارحون مجروحين والضاربون مضروبين!!

مستدرک الوسائل الخاتمه: ۲/۵۹- ۶۱ [الخامس العالم الجليل الآغا محمّد باقر بن محمّد باقر الهزارجری الغروی]... قال فی آخر إجازته المبسوطة لبحر العلوم طاب ثراهما و هی موجوده عندی بخطه الشريف كسائر إجازات مشايخه رحمهم الله بخطوطهم فی

ص: ۲۰۰

مجموعه شریف : و اوصیه ائده الله بالكّد فی تحصیل المقامات العالیه الأخرویه سیما الجّد فی نشر أحادیث أهل بیت النبوّه و العصمه صلوات الله و سلامه علیهم، و رفض العلائق الدنیویه الدنیویه، و إیاه و صرف نقد العمر العزیز فی العلوم المموّّه الفلسفیه فإنّها کسرّاب بِقیعِهِ یَحْسَبُهُ الظُّمَأُنُ ماءً.

مستدرک الوسائل الخاتمه: ۲/۶۱ قلت: و لبحرالعلوم ایضا کلام فی التحذّر عنهم و عن طائفه أخرى تعدّ من إخوتهم. قال رحمه الله فی إجازته للعالم العامل السید عبد الکریم بن السید محمّد بن السید جواد بن العالم الجلیل السید عبد الله سبط المحدث الجزائری بعد کلام له فی اعتناء السلف بالأحادیث و رعايتها درایه و روايه و حفظا، ما لفظه:

ثم خلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلاه و اتّبعوا الشهوات، جانبوا العلم و العلماء، و باينوا الفضل و الفضلاء، عمروا الخراب و أخلدوا إلى التراب، نسوا الحساب و طلبوا السراب، سکنوا البلده الجلحاء و توطّنوا القریه الوحشاء، اطمأنوا بمسرّات الأيام الممزوجه بالهموم و الآلام، و استلذّوا لذائذها المعجونه بأقسام السموم و الأسقام.

فهم بین من اتخذ العلم ظهريّا و العلماء سخریّا، و أولئك هم

ص: ٢٠١

العوام الذين سبيلهم سبيل الأنعام، فهم في غيهم يترددون، و في تيههم يعمهون. و بين من سمى جهاله اكتسبها من رؤساء الكفر و الضلالة المنكرين للنبوّه و الرساله حكمه و علما، و اتّخذ من سبقه إليها أئمه و قاده، يقتفى آثارهم و يتّبع منارهم، يدخل فيما دخلوا و إن خالف نصّ الكتاب، و يخرج عمّا خرجوا و إن كان ذلك هو الحقّ الصواب، فهذا من أعداء الدين، و السعاه في هدم شريعته سيّد المرسلين، و هو مع ذلك يزعم أنّه بمكان مكين، و لا يدري أنّه لا يزن عند الله جناح بعوض مهين.

و ثالث: رضى من العلم بادّعاء العجائب فى الذات و الصفات و الأسماء و الأفعال، و الوصال المغنى عن الأعمال، المشوّش لقلوب الرعاى و الجّهّال، و هؤلاء هم الباطنيّه من أهل البدع و الأهواء، المتمين إلى الفقر و الفناء، و هم أضّرّ شىء فى البلاد على ضعفاء العباد.

ورابع: قد غرّته الدنيا واستهوته ملاذّها ونعيمها وزبرجها، حتى غلب عليه حبّ الجاه والإعتبار، والرئاسه الباطله المفضيه إلى الهلاك والبوار، فهّمّه هذا وأشباهه في تحصيل العلم تحصيل الرسم وتشهير الإسم، و غرضهم الأصليّ ليس إلاّ الجدل والمراء، والاستطاله على أشباههم من أشباه العلماء، والتوصّل إلى حطام الدنيا بالخبّ والختل، والسعى في جلبها بجميع الوجوه والحيل، و

ص: ۲۰۲

حسب هؤلاء القوم من تحصيلهم هذا: دعاء أمير المؤمنين و إمام المتّقين عليّ بن أبي طالب عليه السلام: يا عماء الخبر و قطع الأثر أو بدقّ الخيشوم و جزّ الحيزوم. و قول رسول الله صلّى الله عليه و آله: من طلب العلم ليباهى به العلماء، أو يمارى به السفهاء، أو يصرف به وجوه الناس إليه، فليتبوّأ مقعده من النار. و كفاهم خزياً و ذلاً- تشبيههم في كلام الملك الجبار تاره بالكلب، و الأخرى بالحمّار الذي يحمل الأسفار، ذلك الخزي الشنيع، و الذلّ الفظيع، أعاذنا الله و جميع الطالبين من موجبات الآثام، و من أخلاق هؤلاء اللئام.

ثم ذكر الصنف الخامس: و هم العلماء العاملون، و الطالبون المجتهدون، الذين هم الأقلّون عدداً، و الأعلىون قدراً، و الأسّمون رتبه و ذكراً. انتهى المقصود من كلامه الشريف.

الهدايا لشيعة أئمّه الهدى: ۱/۱۰۰ المقدمة ۱۰ و الظاهر من كتبهم المعتره بينهم كالفتوحات لابن العربيّ و فصوصه، و التأويلات لعبد الرزّاق الكاشي، و اصطلاحاته، و نصوصه: أن قولهم بوحده الوجود، و ابتناء طريقتهم الفاسده عليها أسوه منهم بزنادقه الفلاسفه. و قد حكى في حكمه الإشراق عن أفلاطون القبطيّ، قال: إنّ العلّه الأولى خلق الخلق من نفسها، و كلّ موجود خالق و مخلوق أيضاً.

ص: ۲۰۳

الخرائج و الجرائح: ۳/۱۰۶۱ قطب الدین الراوندی رحمه الله: إنّ الفلاسفه أخذوا اصول الإسلام ثمّ أخرجوها على آرائهم فقالوا فى الشرع و النبى: إنّما ارید کلاهما لإصلاح الدنيا؛ فالأنبياء يرشدون العوام لإصلاح دنياهم بالشرعیات و إنّ الشرعیات ألطف فى التكليف العقلی. فهم یوافقون المسلمین فى الظاهر، و إلا فکلّ ما یدهبون إلیه هدم الإسلام، و إطفاء لنور الشرع، و یأبى الله إلا أن یتّم نوره و لو کره الکافرون همانا فیلسوفان اصول اسلام را گرفتند سپس آن را به رای خود خارج نمودند و در شرع و پیامبر چنین گفتند: مراد از آن دو اصلاح امور دنیایی است، پیامبران عوام را ارشاد می کنند که با شرعیات، دنیایشان را اصلاح کنند و به راستی شرعیات در تکلیف عقلی لطیف تر هستند. بنابراین آنان (فیلسوفان) در ظاهر با مسلمانان موافق اند، و گرنه راهی را که می روند ویرانی اسلام و خاموش کردن نور شرع است، و حضرت الله نکند مگر اینکه نور خود را تمام نماید هرچند که کافران را خوش نیاید.

منهاج البراعه، میرزا حبیب الله خوئی: ۱۳/۱۴۰ المقام الأول فى وجه تسميته: و لما رأى سفيان الثوري طريقة استحسنة و أضاف إليه الرؤيه و الصورة و التشبيه و التجسيم و وسّع دائره التصوّف، فنسبت هذه الفرقة إلیه، فقالوا: ثوريّه و سفيانيّه ثمّ نسبت

ص: ۲۰۴

إلى أبي يزيد البسطاميّ فسَمِّيت باليزيديّيه و البسطاميّيه، ثمّ بملا حظّه قولهم بالحلول و الإِتِّحاد سَمِّيت حلوليّه و اتّحاديّة، ثمّ لمّا بالغ بعضهم في الإِتِّحاد و قال بوحده الوجود سَمِّيت وحدّتيّه، ونسبت إلى حسين بن منصور الحلاج فقيّل منصوريّه و حلاجيّه، و بملاحظه غلوهم في المشايخ و زعمهم حلول الحقّ فيهم قيل لهم: غاليه و غاويه، و لمكرهم و خديعتهم و تفتينهم للنّاس قيل لهم: زرقايه و خداعيّه.

منهاج البراعه، خوئي: ۱۳/۱۷۷ فيقول ابن العربيّ في فتوحاته: إنّ الله تجلّى لي مراراً و قال: انصح عبادي. و يقول البسطاميّ: سبحاني و ما أعظم شأنّي و لا إله إلا أنا، و يقول الحلاج: ليس في جَبَّتِي سوى الله، و يقول: أنا الحقّ و أنا الله.

منهاج البراعه، خوئي: ۱۳/۲۸۴ و اعلم أنّ هذا الإِسْم و هو التّصوّف كان مستعملاً في فرقه من الحكماء الزّائغين عن طريق الصّواب، ثمّ من بعدهم كان يستعمل في جماعه من الزّنادقه و جماعه من أهل الخلاف بعد حصول الإسلام و كان أعداء آل محمّد كالحسن البصريّ و سفيان الثوريّ و أبي هاشم الكوفيّ و نحوهم و من أعظم رؤسائهم حسين بن منصور الحلاج، و له قصص منقوله في كتب أصحابنا ككتاب الغيبه و الإقتصاد للشيخ الطوسيّ و غيرهما، و ادّعى الإلهيّة و ورد التوقيع من صاحب الأمر بلعنه كما في كتاب الإحتجاج

و غیره، و صَنَفَ الشَّيْخُ الْمَفِيدُ كِتَابًا فِي الرَّدِّ عَلَيْهِ وَ عَلَى مُتَابِعِيهِ.

منهاج البراعه، خوئی: ۱۳/۳۳۸ الوقعه الثالثه... و أعظم من ذلك ما رواه بعضهم عنه من قوله: ليس في جَبْتِي سوى الله، و روى بعضهم ذلك من حسين بن منصور الحلاج، و الظاهر صدور هذا الهديان من خبيث لسان كلا الرجلين بلا اختصاص له بأحدهما، لأنّه مقتضى القول بوحده الوجود و من لوازمه، و العجب من بعض المتصوّفه أنّه بعد نقل هذه الخرافات عن الرجلين الجلفين جاء إلى مقام الاعتذار. قال أبو حامد الغزاليّ في محكّي كلامه من كتاب مشكاه الأنوار بعد ما ذكر فصلاً طويلاً في حال الحلاج: إنّ قوله: أنا الحقّ و ما في الجبّه إلا الله من فرط المحبّه و شدّه الوجد.

منهاج البراعه: ۱۳/۳۴۶ الوقعه الثالثه... و ذلك أنّ شيخنا الأقدم المفيد رضوان الله تعالى عليه قد عمل في الردّ على الحلاجيّه كتاباً، وفتح الصدوق ابن بابويه القميّ في كتاب إعتقاداته الحقّه إلى كفر اولئك باباً، و رفع شيخنا الطوسيّ أيضاً في كتاب الغيبه و الإقتصاد عن وجه هذا المرام حجاباً و نقاباً، حيث عدّه في الأخير من السحره الكافرين، و قال في الأوّل: و منهم يعنى و من الكذّابين الملعونين بلسان أهل البيت لأدعائهم الرّؤيه و البايّه بعد الغيبه الكبرى و وفاه خاتمه السفراء و المقرّبين، هو الحسين بن منصور الحلاج.

منهاج البراعه، خوئی: ۱۳/۳۸۵ الثالث الاستعانه بالأرواح... و قال صاحب کتاب بیان الأديان: إنّ القول بالحلول و الإتحاد بعدالجرمانيه من الصائبه قدنشأمن النصارى فأخذه منهم غلاه الشيعهيعنى الذين يقولون فى الأئمه الإثنى عشر بالالوهيه، و غلاه أهل السنّه يعنى الصوفيه الذين يقولون فى مشايخهم بالالوهيه، و ليس مذهب من المذاهب أقرب إلى مذهب النصارى من هذين المذهبين، انتهى كلام صاحب بيان الأديان. و اعلم أنّ متقدّمى الصوفيه كأبى يزيد البسطامى و حسين بن منصور الحلاج كانوا على أحد هذين المذهبين، و لا اعتقادهم هذا الإعتقاد الفاسد يعنى الغلوّ عدّهم أكثر علماء الشيعة كالنفيد و ابن قولويه و ابن بابويه قدّس سرّهم من الغلاه، سواء قالوا بالحلول أو بالإتحاد، و هم غلاه النواصب و أكثر طوائف الغلاه.

الذريعه، آقابزرگ الطهرانى: ۱/۳۴ (۱۶۵: الآراء و الديانات) للشيخ أبى محمّد الحسن بن موسى النوبختى ابن أخت أبى سهل إسماعيل بن إسحاق بن أبى سهل النوبختى و هو صاحب كتاب (فرق الشيعة) أو (مذاهب الفرق) المطبوع مكرّراً قال النجاشى بعد الترجمة: (شيخنا المتكلّم المبرز على نظرائه فى زمانه قبل الثمائه و بعدها له على الأوائل كتب كثيره منها «الآراء و الديانات» كتاب

کبیر حسن یحتوی علی علوم کثیره قرأته علی شیخنا أبی عبدالله) إنتهى. و مراده من أبی عبدالله الشیخ المفید.

و قال ابن الندیم فی الفهرس کان جماعاً للکتب و قد کتب بخطّه شیئاً کثیراً: و له مصنّفات و تألیفات فی الکلام و الفلسفه و غیرهما و کان متکلماً فیلسوفا یجتمع إلیه جماعه من النقلة للکتب الفلسفیّه مثل أبی عثمان الدمشقیّ و إسحق بن ثابت و غیرهم. إلی أن ذکر الآراء و الدیانات و قال: إنّه لم یتّم و ذکر معه أكثر من ثلثین کتاباً،

و قد نقل ابن الجوزیّ أبو الفرج عبد الرحمان بن علیّ المتوفی سنه ۵۹۷ فی کتابه (تلبیس إبلیس) المطبوع عن الآراء و الدیانات هذا کثیراً و یأتی بقیّه نسبه عند ذکر کتاب «الکافی» لوالده أبی الحسن موسی المعروف بابن کبریا و خاله إسماعیل المذکور حضر وفاه العسکریّ و رأى الحجّه علیهما السّلام و فضح محمّد بن علیّ الشلمغانیّ و الحسین بن المنصور الحلاج و أظهر کذبهما و یظهر من التاریخ المذکور فی النجاشیّ أنّ «الآراء و الدیانات» هذا أوّل کتاب صنّف فی الإسلام فی علم الفرق و الآراء و الملل و النحل إذ کلماً رأیناه أو سمعنا به من التصانیف فی موضوعه فأربابها متأخرون عنه مثل أبی بکر الباقلانیّ... .

الذریعه، آقا بزرگ الطهرانی: ۴۰/۲-۴۱ (۱۵۷: أسرار الإمامه) و يقال له الأسرار وأسرار الأئمة أيضا، للشيخ المتكلم الفقيه عماد الدين الحسن بن علي بن محمّد بن الحسن الطبرسي المعروف بالعماد الطبري أو عماد الدين الطبري عند نقل أقواله في الفقه و هو صاحب كامل البهائي الذي ألفه سنة ۶۷۵ و صرح فيه بأنّه مازندراني، قال في الرياض:

رأيت «أسرار الإمامه» هذا في أردبيل وعندنا منه نسخه، ثم قال بعد كلام طويل: رأيت في الخزانة الصفويّة بأردبيل من مؤلّفات العماد الطبري «رساله في الإمامه» وكان تاريخ تأليفها سنة ۶۹۸ وأظنّ أنّه عين كتاب «أسرار الإمامه» له وحكي في الرياض عن أسرار الإمامه هذا أمورا "منها" إحاله المؤلف فيه إلى كتابه في معجزات النبي والأئمة عليهم السّلام و لعلّ مراده كتاب «مناقب الطاهرين» الذي ألفه سنة ۶۷۳ "ومنها" إحالته إلى كتابه الكبير في الإمامه الذي ألفه بالري والغري "ومنها" أنّه ألف كتابه المتوسّط في الإمامه بالفارسيّه ثم عزّبه بالتماس جماعه و ألف «أسرار الأئمة» و ظاهر كلامه أنّ أسرار الأئمة اسم للمعزّب "ومنها" بعض فتاوى المؤلف مثل قوله بتوقّف الجمعه على حضور السلطان العادل الباسط اليد كما نقله عنه الشهيد في رساله الجمعه، وكذا نقله عنه المحقّق السبزواري في مبحث صلاه الجمعه من كتابه الذخيرہ". ومنها "

ص: ۲۰۹

إنكار المؤلف لطريقه الصوفيّه و الطعن على مشايخهم، الحلاج، بايزيد، الشبلي، الغزالي. "

حلاج

ص: ۲۱۰

خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه: ۱/۱۹ پاره ای از عقائد باطله محی الدین و مولوی... و هم چنین مکتوب حلاج لعین؛ که به بعضی از ملاحده و مریدین نوشته به این عنوان: مِنَ اللَّهِ إِلَى فَلان (۱) یعنی: این کتاب از خداست به سوی فلان کس، و به این سبب فقها و قضاه و اعیان آن زمان از سنیان [و شیعیان] که از آن جمله است شیخ ابوالقاسم ابن روح، که یکی از نُوَّاب و بَوَّاب اربعه حضرت صاحب الزَّمان علیه و علی آبائه افضل صلوات الرحمن است؛ فتوی به اباحه قتل و خون آن ملعون دادند و او را کشتند، پس به دارش کشیدند و سوختند. (۲)

خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه: ۱/۳۷ تصوف از دیدگاه اهل بیت علیهم السَّلام... و شیخ طوسی در کتاب «اقتصاد» حلاج را از ساحران شمرده، و در کتاب «غیبت» حلاج را از جمله ملاعین شمرده که به دروغ ادّعی و کالت از جانب حضرت صاحب الامر علیه السَّلام نموده، و در قم علی بن بابویه والدِ صدوق به او خَفَّت رسانید و از قم اخراج نموده.

۱- تحفه الأخیار: ۴۰۸.

۲- الغیبه شیخ طوسی: ۲۶۴، ۳۴۷، تاریخ بغداد: ۸/ ۱۲۴.

ص: ۲۱۱

خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه: ۱/۵۳ صوفیه از دیدگاه دانشمندان... و در کتب معتبره مانند نفحات ۵۸۷ و وفیات ۲/۱۴۱ و ۶/۲۶۸ و ۲۶۹ و غیر آنها، نسبت سحر به حلاج و شهروردی و جمعی دیگر از ایشان داده اند، و از امور مذکوره خیالات و توهمات فاسده بی اصل که غالباً ناشی از تخیلات سابقه مستقرّه در حسّ مشترک است در نظرشان در می آید که آن را کشف و کرامات می نامند.

و نظر به این است قول شیخ شهید رحمه الله علیه در مکاسب «دروس» که می فرماید: من التَّخَيُّلِ السِّمِیَا، وهی إحداث خیالات لاوجود لها فی الحسّ. و آن ها همه از قبیل سحر است، و اکثر تأثیر سحر در نفوس ضعیفه و مردم ضعیف العقل است، مانند زنان و کودکان و احمقان.

فضایح الصّوفیه آقا محمود ابن آقا محمّد علی بن علامه محمّدباقر وحید بهبهانی متوفی ۱۲۵۹ ه.ق: ۱۷۵ حلاج از دیدگاه حدیث...: و شیخ طوسی در کتاب «غیبت» فرموده است که جمعی دعوای نیابت حضرت صاحب الأمر نمودند به دروغ و رسوا شدند زیرا که آن ها که نایب بودند معجزات بر دست ایشان جاری می شد از جانب معصوم که به آن ها مردم نیابت ایشان را می دانستند اوّل

ص: ۲۱۲

کذابان شریعی بود که دعوی نیابت کرد به دروغ و رسوا شد، و فرمان حضرت به لعن او بیرون آمد. و گفت هارون بن موسی تلّعبری که بعد از دعوی نیابت، کفر و الحاد از او ظاهر شد، و هریک از این ها که دعوی نیابت می کردند اوّل بر امام دروغ می بستند و دعوی نیابت می کردند تا مردم ضعیف العقل به ایشان بگروند، دیگر ترقی می کردند در شقاوت تا به قول حلاجیه قائل شدند چنان که از ابی جعفر شلمغانی و امثال او مشهور است بعد از آن ذکر کرده است که از جمله کذابان حسین بن منصور حلاج بود.

و به سند معتبر از هبه الله بن محمّد کاتب روایت کرده است که چون حق تعالی خواست که حلاج را رسوا کند و او را خوار گرداند، او پیغام فرستاد نزد ابی سهل بن اسماعیل نوبختی که از معتبران شیعه بود به گمان اینکه او نیز مثل احمقان دیگر فریب او را خواهد خورد، و در آن رساله اظهار وکالت حضرت صاحب الامر کرد چنان چه دأبش بود که اوّل مردم را به این نحو فریب می داد، و بعد از آن دعوای بلند می کرد و اظهار الوهیت می نمود، ابوسهل فریب او را نخورده در جواب گفت که من از تو امری را سؤال می نمایم که در جنب آنچه تو دعوی می نمایی بسیار سهل است، و آن امر این است که: من کنیزان را بسیار دوست دارم و بسیار به ایشان مایلیم، و بسیاری از ایشان را نزد خود جمع کرده ام و به این سبب هر جمعه

ص: ۲۱۳

می باید خضاب کنم که سفیدی موهای من از ایشان مخفی باشد، و اگر نه ایشان از من دوری می کنند، می خواهم چنین کنی که ریش من سیاه شود و به خضاب محتاج نباشم، اگر چنین کنی من مطیع تو می شوم و به جانب تو می آیم و مردم را به مذهب تو دعوت می نمایم. چون حلاج این جواب را شنید دانست که در آن مراسله خطا کرده است، دیگر جواب نگفت و ساکت شد. و این قصه را ابوسهل در مجالس نقل می کرد و مردم می خندیدند و موجب رسوایی او شد.

بعد از این حدیث قصه بیرون کردن علی بن بابویه او را از قم نقل فرموده است که بر او لعنت کرد و او را از قم به خواری و مذلت اخراج نمود. و بعد از آن در ضمن قصه شلمغانی که یک کذاب دیگر است نقل کرده است که مادر ابی جعفر شلمغانی روزی بر روی پای امّ کلثوم دختر محمد بن عثمان عمری که از نواب حضرت صاحب الامر علیه السلام بود افتاد و می بوسید، پرسید که چرا چنین می کنی؟ گفت: چرا چنین نکنم که تو فاطمه زهرایی که روح پیغمبر به بدن پدر تو منتقل شده بود، و روح علی بر بدن ابوالقاسم حسین بن روح منتقل شده است، و روح فاطمه به بدن تو، امّ کلثوم این سخن را انکار بسیار کرد، به نزد حسین بن روح که از سفراء عظیم الشأن حضرت صاحب الامر علیه السلام بود رفت و این سخن نقل

ص: ۲۱۴

کرد، ابن روح گفت که زینهار دیگر به نزد آن زن مرو و آشنایی را با او بر طرف کن که آنچه آن زن گفته است کفر و الحادی است که آن ملعون شلمغانی در دل این جماعت جا داده است، که آسان شود بر او دعوی اینکه خدا با او متحد شده است، چنانچه نصاری در باب مسیح می گویند، و تجاوز کند به گفته حلاج لعنه الله، تا اینجا از کتاب غیبت نقل کرده اند.

ای عزیز! غرض از ذکر این چند حدیث این بود که اگر به دیده انصاف نظر، و به فکر صحیح تأمل نمایی بر تو ظاهر می شود که این گروه پیوسته مخالف ائمه بوده اند، و علماء کبار و راویان شیعه که در اعصار ایشان و قریب به اعصار ایشان بوده اند و از احوال ایشان زیاده از من و تو اطلاع داشته اند، و دانش و فهم و علم ایشان زیاده از اهل این عصر بوده است از ایشان بیزاری اظهار نموده حکم به کفر و الحاد ایشان کرده اند، هدا نا الله و ایاکم سوّی الصراط بمحمد وآله.

الغیبه، الشیخ الطوسی قدّس سرّه: ۳۹۷ (ذکر المذمومین الذین ادّعوا البایّیه [والسفاره کذبا وافتراء] لعنهم الله): أوّلهم المعروف بالشریعی. خبر ۳۶۸- أخبرنا جماعه، عن أبی محمد التلعکبری، عن أبی علیّ محمد بن همام قال: کان الشریعی یکنی

ص: ۲۱۵

بأبي محمّد، قال هارون: وأظنّ اسمه كان الحسن، وكان من أصحاب أبي الحسن عليّ بن محمّد ثمّ الحسن بن عليّ بعده عليهم السّلام، وهو أوّل من ادّعى مقاما لم يجعله الله فيه، ولم يكن أهلا له، وكذب على الله وعلى حججه عليهم السّلام، ونسب إليهم ما لا يليق بهم وما هم منه براء، فلعنّته الشيعة و تبرّأت منه،

وخرج توقيع الإمام عليه السّلام بلعنه والبراء منه. قال هارون: ثمّ ظهر منه القول بالكفر والإلحاد. قال: و كلّ هؤلاء المدّعين إنّما يكون كذبهم أوّلا على الإمام وأنّهم وكلاؤه، فيدعون الضعفه بهذا القول إلى موالاتهم، ثمّ يترقّى (الأمر) بهم إلى قول الحلاجيّة، كما اشتهر من أمر أبي جعفر الشلمغانّي و نظرائه عليهم جميعا لعائن الله تترى شيخ الطائفة طوسی در کتاب «غیبت» فرموده: نخستین کسی که به دروغ و افتراء، ادّعای بابیت و سفارت از جانب امام زمان علیه السّلام کرد شخصی معروف به «شریعی» بود. جماعتی از علماء از ابو محمّد تلّعبری از ابو علی محمّد بن همام نقل کردند که کنیه شریعی ابو محمّد بود. تلّعبری گفت: گمان دارم نام وی حسن بود. او از اصحاب امام علی النقیّ و بعد از آن حضرت از یاران امام حسن عسکری علیهما السّلام به شمار می آمد. او اوّل کسی است که مدّعی مقامی شد که خداوند برای او قرار نداده و شایسته آن هم نبود. و هم او نخستین کسی است که در این

خصوص بر خدا و حجت های پروردگار دروغ بست، و چیزهایی به آن ها نسبت داد که شایسته مقام والای آنان نبود و آن ها از آن بیزار بودند. از این رو شیعیان هم او را ملعون دانسته و از وی دوری جستند،

و توقیعی از امام زمان علیه السلام در خصوص لعن او و دوری از وی از ناحیه مقدسه آن حضرت بیرون آمد. ابو محمد تلّکبری گفت: بعد از آن عقیده به کفر و الحاد از او آشکار گشت. این مدّعیان نخست بر امام دروغ می بستند و می گفتند: ما وکلای آن حضرت هستیم. جمعی از مردم ضعیف الایمان هم با این ادّعا، نسبت به آن ها اظهار دوستی می کردند. سپس کارشان بالا می گرفت و به عقیده حلاج منتهی گشت. چنان که از ابوجعفر شلمغانی و امثال او لعنه الله علیهم اجمعین به ظهور رسید. (۱)

الغیبه، الشیخ الطوسی قدّس سرّه: ۴۰۱-۴۰۳ و منهم الحسین بن منصور الحلاج خبر ۳۷۶- أخبرنا الحسین بن إبراهيم، عن أبي العباس أحمد بن علي بن نوح، عن أبي نصر هبه الله بن محمد الكاتب ابن بنت أمّ كلثوم بنت أبي جعفر العمری قال: لما أراد الله

۱- - مهدی موعود عجل الله فرجه الشریف (ترجمه جلد ۱۳ بحار الأنوار قدیم): ۶۹۷-۶۹۸.

ص: ۲۱۷

تعالی أن یکشف أمر الحلاج و یظهر فضیحته و یخزیه، وقع له أن أباسهل إسماعیل بن علی النوبختی ممن تجوز علیه مخرقته و تتم علیه حیلته، فوجه إلیه یتدعیه و ظن أن أباسهل کغیره من الضعفاء فی هذا الأمر بفرط جهله، و قدر أن یتجرّه إلیه فیتمخرق (به) و یتسوّف بانقیاده علی غیره، فیسوّف له ما قصد إلیه من الحیله و البهرجه علی الضعفه، لقدّر أبی سهل فی أنفس الناس و محلّه من العلم و الأدب أيضا عندهم، و یقول له فی مراسلته إیّاه: إئی وکیل صاحب الزّمان علیه السّلام و بهذا أولا کان یتجرّ الجهّال ثمّ یعلو منه إلی غیره و قد أمرت بمراسلتک و إظهار ما تریده من النصرة لک لتقوی نفسک، و لا ترتاب بهذا الأمر.

فأرسل إلیه أبوسهل رضی الله عنه یقول له: إئی أسألك أمرا یسیرا یخفّ مثله علیک فی جنب ما ظهر علی یدیک من الدلائل و البراهین، و هو أنّی رجل أحبّ الجوارى و أصبو إلیهنّ، ولی منهنّ عده أتخطّاهنّ و الشیب یبعدنّی عنهنّ [و یبغضنّی إلیهنّ] و أحتاج أن أخضبه فی کلّ جمعه، و أتحمّل منه مشقّه شدیده لأستر عنهنّ ذلك، و إلا انکشف أمری عندهنّ، فصار القرب بعدا و الوصال هجرا، و أريد أن تغنّینی عن الخضاب و تکفّینی مؤنته، و تجعلّ لحیتی سوداء، فإئی طوع یدیک، و صائر إلیک، و قائل بقولک، و داع إلی مذهبک، مع ما لی فی ذلك من البصیره و لک من المعونه.

ص: ۲۱۸

فلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ الْحَلَّاجَ مِنْ قَوْلِهِ وَجَوَابِهِ عِلْمَ أَنَّهُ قَدْ أَخْطَأَ فِي مِرَاسَلَتِهِ وَجَهْلَ فِي الْخُرُوجِ إِلَيْهِ بِمَذْهَبِهِ، وَ أَمْسَكَ عَنْهُ وَ لَمْ يَرِدْ إِلَيْهِ جَوَابًا، وَ لَمْ يَرْسُلْ إِلَيْهِ رَسُولًا، وَ صَيَّرَهُ أَبُو سَهْلٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَحَدُوثَهُ وَ ضَحْكُهُ وَ يَطْنُزُ بِهِ عِنْدَ كُلِّ أَحَدٍ، وَ شَهَرَ أَمْرَهُ عِنْدَ الصَّغِيرِ وَ الْكَبِيرِ، وَ كَانَ هَذَا الْفِعْلُ سَبَبًا لِكَشْفِ أَمْرِهِ وَ تَنْفِيرِ الْجَمَاعَةِ عَنْهُ حَسِينَ بْنِ مَنْصُورٍ حَلَّاجٍ... حَسِينَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ مِنْ ابْنِ الْعَبَّاسِ أَحْمَدَ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ نُوحٍ مِنْ ابْنِ نَصْرِ هُبَّالَهِ بْنِ مُحَمَّدٍ كَاتِبِ دَخْتَرَزَادَةِ أُمِّ كَلْثُومٍ دَخْتَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عُثْمَانَ، بِرَأْيِ مَنْ (شَيْخِ طُوسِيٍّ) نَقَلَ أَنَّ كَلْثُومَ دَخْتَرِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ خَدَاوَنَدَ خَوَاسْتِ أَعْمَالِ «حَلَّاجٍ» رَأَى أَشْكَارَ سَازِدٍ وَ أَوَّارَ رَسَوَا وَ خَوَّارَ گِرْدَانَدِ، أَيْنَ طَوْرَ پِشَامَدِ كَرْدَ كِه «حَلَّاجٍ» خِيَالِ كَرْدَ أَبُو سَهْلٍ بْنُ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَلِيٍّ نَوْبِخْتِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ هَمَّ مِنْ كَسَانِيٍّ أَسْتِ كِه فَرِيبِ دُوزِ وَ كَلَكِ أَوَّارَ مِي خُورَدِ وَ نِيرَنَگِ أَوَّارِ مِي مَوْثَرِ وَاقِعِ مِي شُودِ؛ لِذَا فَرَسْتَادَ نَزْدِ وَیِ وَ أَوَّارَ بِهَ اطَاعَتِ خُودِ دَعْوَتِ نَمُودِ.

او با کمال نادانی چنین پنداشته بود که ابوسهل هم در این خصوص مانند سایر افراد ضعیف الایمان است، و فریفته وی می شود، از این رو پیوسته او را به سوی خود دعوت می کرد و به آرامی نیرنگ های خود را برای جلب وی به رخ او می کشید، زیرا موقعیت علم و ادب ابوسهل در میان مردم مشهور بود.

حلاج در نامه های خود به ابوسهل می نوشت: من وکیل

ص: ۲۱۹

صاحب الزمان علیه السلام هستم. او نخست با این مطلب می خواست ابوسهل را به سوی خود بکشاند، سپس ادّعی خود را بالا برد و نوشت که: من مأمورم به تو بنویسم که هر گونه نصرت و یاری خواسته باشی برایت آشکار سازم تا دلت قوّت گیرد و در نیابت من تردید نکنی!

ابوسهل هم به وی پیغام داد که من در مقابل آن همه معجزات و کرامات که (به ادّعی تو) از تو به ظهور رسیده، فقط موضوع مختصری را پیشنهاد کرده از تو می خواهم! و آن این است که من مردی زن دوست هستم، و مایل به معاشرت با آن ها می باشم. چندین کنیز دارم که پیری مرا از نزدیکی با ایشان دور کرده است و ناچارم هر جمعه محاسن خود را حنا بگیرم و متحمّل رنج زیاد شوم تا موهای سفیدم را بپوشانم و گرنه کنیزان خواهند دانست که من پیر شده ام و به من رغبت نشان نخواهند داد و نزدیکی ما به دوری می گراید و وصال به جدایی می کشد. از این رو از تو می خواهم کاری کنی که مرا از حنا بستن بی نیاز نمایی و زحمت آن را از من برطرف سازی و موی ریشم را سیاه گردانی. اگر چنین کنی هر چه بگویی اطاعت می کنم و گفته تو را می پذیرم و به طریقه تو می گروم؛ زیرا که این معنی موجب بصیرت من می شود و از کمک به تو دریغ نخواهم داشت!

ص: ۲۲۰

چون حلاج سخن او را شنید و نتیجه دسیسه ها و جواب خود را بدین گونه شنید، دانست در نامه های خود که پر از ادعا و اظهار کرامات و معجزات بوده، خطا کرده و طریقه خود را به نادانی به رخ او کشیده است. بدین لحاظ خودداری کرد و جواب ابوسهل را نداد و دیگر کسی نزد وی نفرستاد. ابوسهل هم این ماجرا را اتفاق خوش و باعث تفریح و خنده قرار داده بود و نزد همه بازگو می کرد، و حلاج را ریش خند می نمود. بدین گونه نزد بزرگ و کوچک شهرت یافت و همین باعث شد که کار حلاج برملا گردد و مردم از دور وی پراکنده شوند. (۱)

الغیبه الشیخ الطوسی: ۴۰۲ خبر ۳۷۷- و أخبرنی جماعه، عن أبي عبد الله الحسين بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه أن ابن الحلاج صار إلى قم، و كاتب قرابه أبي الحسن يستدعيه و يستدعي أبا الحسن أيضا ويقول: أنا رسول الإمام و وكيله، قال: فلما وقعت المكاتبه في يد أبي رضى الله عنه خرقها و قال لموصلها إليه: ما أفرغك للجهالات؟ فقال له الرجل و أظن أنه قال: أنه ابن عمته أو ابن عمه فإن الرجل قد استدعانا فلم خرق

۱- - مهدی موعود عجل الله فرجه الشریف (ترجمه جلد ۱۳ بحار الأنوار): ۷۰۲-۷۰۳.

ص: ۲۲۱

مکاتبتہ و ضحکوا منه و هزؤا به، ثم نهض إلى دكانه و معه جماعه من أصحابه و غلمانہ. قال: فلما دخل إلى الدار التي كان فيها دكانه نهض له من كان هناك جالسا غير رجل رآه جالسا في الموضع فلم ينهض له ولم يعرفه أبي فلما جلس و أخرج حسابه و دواته كما يكون التجار أقبل على بعض من كان حاضرا، فسأله عنه فأخبره فسمعه الرجل يسأل عنه،

فأقبل عليه و قال له: تسأل عني و أنا حاضر؟ فقال له أبي: أكبرتك أيها الرجل و أعظمت قدرك أن أسألك، فقال له: تخرق رقعتي و أنا أشاهدك تخرقها؟ فقال له أبي: فأنت الرجل إذا. ثم قال: يا غلام برجله وبقفاه، فخرج من الدار العدو لله و لرسوله، ثم قال له: أتدعي المعجزات عليك لعنه الله؟ أو كما قال فأخرج بقفاه فما رأناه بعدها بقم جمعی از دانشمندان از حسین بن علی بن بابویه قمی (برادر شیخ صدوق) نقل کرده اند که وی گفت: پسر حلاج به قم آمد و نامه ای به خویشان ابوالحسن (پدر شیخ صدوق) نوشت و آن ها و ابوالحسن را به سوی خود دعوت نمود و می گفت: من فرستاده امام زمان و وکیل او هستم.

چون نامه او به دست پدرم (علی بن بابویه) رسید، آن را پاره کرد و به آورنده نامه فرمود: چه چیز تو را به نادانی واداشته است؟ آورنده نامه که گمان می کنم گفت: پسر عمه یا پسر عموی

ص: ۲۲۲

حلاج هستم به پدرم گفت: حلاج نامه ای به ما نوشته و ما را دعوت کرده است، چرا نامه او را پاره کردی؟ حصار به وی خندیدند و او را مسخره کردند. سپس پدرم برخاست و در حالی که جماعتی از اصحابش و غلامانش همراه او بودند، به حجره تجارت خود رفت. موقعی که به در خانه ای رسید که حجره اش در آنجا واقع بود، کسانی که آن جا نشسته بودند، به احترامش برخاستند، فقط یک نفر که پدرم او را نمی شناخت از جا برخاست.

موقعی که پدرم در حجره نشست و دفتر حساب و قلم و دوات خود را چنان که معمول تجار است درآورد، رو کرد به جانب شخصی که حاضر بود و پرسید: این مرد ناشناس کیست؟ آن شخص هم جواب پدرم را گفت. مرد ناشناس که شنید از هویت وی سؤال می کند، برخاست و نزد پدرم آمد و گفت با اینکه من حاضر هستم احوال مرا از دیگری می پرسی؟ پدرم فرمود: ای مرد! احترام تو را نگاه داشتم و تو را بزرگ شمردم و از خودت نپرسیدم. گفت: وقتی تو نامه مرا پاره می کردی من می دیدم. پدرم فرمود: تو پسر، حلاج هستی؟ خدا تو را لعنت کند ادعای اظهار معجزه می کنی؟ سپس پدرم به غلام خود گفت: پاها و گردن او را بگیر و از خانه بیرون کن! و از

ص: ۲۲۳

آن روز دیگر او را در قم ندیدیم. (۱)

الغیبه الشیخ الطوسی: ۴۰۳ خبر ۳۷۸ و (منهم): ابن أبی العزاقر، أخبرنی الحسین بن إبراهیم، عن أحمد بن نوح، عن أبی نصر هبه الله بن محمّد بن أحمد الكاتب ابن بنت أمّ کلثوم بنت أبی جعفر العمری رضی الله عنه (قال): کان أبو جعفر بن أبی العزاقر وجیها عند بنی بسطام و ذلك أنّ الشیخ أبا القاسم رضی الله تعالی عنه و أرضاه کان قد جعل له عند الناس منزله و جاهها،

فکان عند ارتداده یحکی کلّ کذب و بلاء و کفر لبنی بسطام، ویسنده عن الشیخ أبی القاسم، فیقبلونه منه و یأخذونه عنه، حتّی انکشف ذلك لأبی القاسم رضی الله عنه فأنکره و أعظمه، و نهی بنی بسطام عن کلامه و أمرهم بلعنه و البراءه منه فلم ینتهوا، و أقاموا علی تولّیه و ذاک أنّه کان یقول لهم: أنّی أذعت السرّ و قد أخذ علیّ الکتیمان فعوقبت بالإبعاد بعد الاختصاص، لأنّ الأمر عظیم لا یحتمله إلا ملک مقرب أو نبی مرسل أو مؤمن ممتحن، فیؤکد فی نفوسهم عظم الأمر و جلالته،

فبلغ ذلك أبا القاسم رضی الله عنه فکتب إلى بنی بسطام بلعنه و البراءه منه و مّن تابعه علی قوله و أقام علی تولّیه، فلمّا

۱- مهدی موعود عجل الله فرجه الشریف (ترجمه جلد ۱۳ بحار الأنوار): ۷۰۴.

ص: ۲۲۴

وصل إليهم أظهروه عليه فبكى بكاء عظيما ثم قال: إنّ لهذا القول باطنا عظيما وهو: أنّ اللعنه (الإبعاد) فمعنى قوله لعنه الله أى: باعده الله عن العذاب والنار، و الآن قد عرفت منزلتي و مرغ خديّه على التراب وقال: عليكم بالكتمان لهذا لأمر، قالت الكبيره رضى الله عنها : وقد كنت أخبرت الشيخ أبا القاسم أنّ أمّ أبى جعفر بن بسطام قالت لى يوما وقد دخلنا إليها فاستقبلتنى وأعظمتنى وزادت فى إعظامى حتّى انكبت على رجلى تقبلها فأنكرت ذلك وقلت لها: مهلا يا ستى! فقالت لى: إنّ الشيخ أبا جعفر محمّد بن علىّ قد كشف لنا السرّ. قالت: فقلت لها: وما السرّ؟

قالت: قد أخذ علينا كتمان، وأفزع إنّ أنا أذعته عوقبت. قالت: و أعطيتها موثقا أنّى لا أكشفه لأحد و اعتقدت فى نفسى الإستثناء بالشيخ رضى الله عنه يعنى أبا القاسم الحسين بن روح. قالت: إنّ الشيخ أبا جعفر قال لنا: أنّ روح رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم انتقلت إلى أبيك يعنى: أبا جعفر محمّد بن عثمان رضى الله عنه وروح أمير المؤمنين علىّ عليه السّلام انتقلت إلى بدن الشيخ أبى القاسم الحسين بن روح، وروح مولانا فاطمه عليها السّلام انتقلت إليك فكيف لا أعظمك يا ستنا؟! فقلت لها: مهلا لا تفعلنى فإنّ هذا كذب يا ستنا! فقالت لى: سرّ عظيم وقد أخذ علينا أنّنا لا نكشف هذا لأحد فالله الله فى لا يحلّ لى العذاب، ويا ستى لولا

ص: ۲۲۵

أَنْتَكَ حَمَلْتَنِي عَلَى كَشْفِهِ مَا كَشَفْتَهُ لَكَ وَلَا لِأَحَدٍ غَيْرِكَ.

قالت الكبيره أمّ كلثوم رضی الله عنها: فلما انصرفت من عندها دخلت على الشيخ أبي القاسم بن روح رضی الله عنه فأخبرته بالقصّه وكان يثق بي ويركن إلى قولي. فقال لي: يا بتيه! إياك أن تمضی إلى هذه المرأة بعد ما جرى منها، ولا تقبلي لها رقعه إن كاتبتك، ولا رسولا إن أنفذته إليك، ولا تلقّيهَا بعد قولها، فهذا كفر بالله تعالى، وإلحاد قد أحكمه هذا الرجل الملعون في قلوب هؤلاء القوم ليجعله طريقا إلى أن يقول لهم بأنّ الله تعالى اتّحد به وحلّ فيه كما يقول النصارى في المسيح عليه السّلام، ويعدو إلى قول الحلاج لعنه الله.

قالت: فهجرت بنی بسطام، وتركت المضیّ إليهم، ولم أقبل لهم عذرا، ولا لقيت أمّهم بعدها، وشاع في بنی نوبخت الحديث فلم يبق أحد إلا- وتقدّم إليه الشيخ أبو القاسم وكتبه بلعن أبي جعفر الشلمغانی والبراءه منه وممن يتولاه ورضی بقوله أو كلمه فضلا عن موالاته، ثمّ ظهر التوقيع من صاحب الزمان عليه السّلام بلعن أبي جعفر محمّد بن عليّ والبراءه منه وممن تابعه وشايعه ورضی بقوله وأقام على تولّيه بعد المعرفه بهذا التوقيع، وله حكايات قبيحه ننزّه كتابنا عن ذكرها، ذكرها ابن نوح وغيره.

و كان سبب قتله: أنّه لمّا أظهر لعنه أبو القاسم بن روح رضی الله

عنه و اشتهر أمره و تبراً منه و أمر جميع الشيعة بذلك لم يمكنه التلبس فقال في مجلس حافل فيه رؤساء الشيعة و كل يحكي عن الشيخ أبي القاسم لعنه و البراءه منه: أجمعوا بيني و بينه حتى آخذ يده و يأخذ يدي فإن لم تنزل عليه نار من السماء تحرقه و إلا فجميع ما قاله في حقّ. و رقى ذلك إلى الراضي لأنه كان ذلك في دار ابن مقله فأمر بالقبض عليه و قتله فقتل و استراحت الشيعة منه محمد بن عليّ شلمغاني... یکی دیگر از کسانی که ادّعی بابت نمودند «ابن ابی العزافر» است. حسین بن ابراهیم از احمد بن نوح و او از ابونصر کاتب برای من (شیخ طوسی) نقل کرد و گفت: امّ کلثوم دختر محمد بن عثمان که زنی بزرگوار بود گفت: ابو جعفر ابن ابی العزافر (شلمغانی) نزد بنی بسطام محترم و موجه بود؛ زیرا شیخ ابوالقاسم (حسین بن روح) رضی الله عنه مقام او را در نزد مردم محترم و بزرگ می داشت. او هم از این سابقه سوء استفاده کرد، و موقعی که از طریقه حق برگشت همه گونه دروغ و کفری را به نام حسین بن روح برای بنی بسطام نقل می کرد بنی بسطام هم سخنان او را می پذیرفتند.

چون خبر آن به حسین بن روح رسید. نسبت آن سخنان را از خود انکار کرد و آن را بهتان بزرگ شمرد و بنی بسطام را از شنیدن کلام شلمغانی نهی فرمود. آن گاه دستور داد که او را لعنت کنند و از وی دوری جویند. ولی بنی بسطام سخن حسین بن روح را نشنیدند

ص: ۲۲۷

و در ارادت به شلمغانی ثابت ماندند. عَلت آن هم این بود که شلمغانی به بنی بسطام گفت: آنچه من به شما گفته ام سَرّی بود که آن را فاش ساختم. حسین بن روح از من پیمان گرفته بود که آن سَرّ را کتمان کنم و به کسی نگویم. ولی اکنون که آن را فاش نموده ام، با همه خصوصیتی که با وی داشته ام مرا از خود دور می کند. آن «سَرّ» امری عظیم بود که کسی جز فرشته مقرب و پیغمبر مرسل یا مؤمنی که امتحان داده قادر به نگاه داری آن نیست.

شلمغانی با این سخنان بی اساس سابقه خود را نزد آن ها محکم تر نمود و کارش بالا گرفت و مقامی بزرگ یافت. چون این خبر به حسین بن روح رسید، مکتوبی مبنی بر لعن او و دوری از وی و کسانی که از سخنان او پیروی می نمایند و در دوستی او باقی مانده اند، برای بنی بسطام فرستاد. آن ها هم نامه را به شلمغانی نشان دادند و او سخت ناراحت و منقلب گردید.

سپس گفت: اینکه حسین بن روح گفته است: مرا لعن کنید، در معنی خیلی بزرگ است! به این معنی که لعنت به معنی دور گردانیدن است. و «لعنه الله» یعنی خدا او را از عذاب و آتش دوزخ دور گردانید و بنا بر این من هم اکنون مقام خود را شناختم! آن گاه صورتش را به خاک نهاد و گفت: این سخن را کتمان کنید و به کسی نگوئید.

ص: ۲۲۸

امّ کلثوم گفت: من به شیخ ابوالقاسم (حسین بن روح) خبر دادم که روزی به خانه مادر ابو جعفر بن بسطام رفتم. او هم از من استقبال نمود و مرا بسیار بزرگ داشت به طوری که خم شد پای مرا ببوسد. ولی من نگذاشتم و گفتم: ای بانوی من! نمی گذارم زیرا پابوسی کاری بس بزرگ است. او گریست و گفت: چرا این طور از تو احترام ننمایم با اینکه تو فاطمه زهرا علیها السّلام هستی!! گفتم: ای بانوی من! چطور من فاطمه زهرا علیها السّلام هستم؟ گفت شیخ یعنی محمّد بن علیّ (شلمغانی) در این باره سرّی به ما سپرده است. پرسیدم: چه سرّی به شما سپرده؟ گفت: او از من پیمان گرفته که آن را افشا نسازم، می ترسم اگر آن را بازگو کنم خدا مرا عذاب کند. من به وی اطمینان دادم که آن را به کسی نخواهم گفت ولی پیش خود، شیخ ابوالقاسم حسین بن روح را استثنا کردم.

آنگاه گفت: شیخ ابو جعفر (شلمغانی) به ما گفته است که روح پیغمبر صلی الله علیه و آله به پدر شما محمّد بن عثمان و روح امیرالمؤمنین علیه السّلام به بدن شیخ ابوالقاسم حسین ابن روح و روح فاطمه زهراء علیها السّلام به تو منتقل شده است!! بنابراین ای بانوی ما چرا تو را بزرگ ندانم؟! من گفتم: این چه حرفی است؟ مبادا آن را باور کنی که همه دروغ است. گفت: این سرّی عظیم است، شلمغانی از ما پیمان گرفته که برای هیچ کس نقل نکنیم. ای

ص: ۲۲۹

بانوی من خدا نکند که در این خصوص من عذاب شوم. اگر شما مرا وانمی داشتید که آن را افشا کنم نه برای شما و نه برای احدی بازگو نمی کردم!

امّ کلثوم گفت: چون از نزد آن زن بیرون آمدم، به خدمت شیخ ابوالقاسم حسین بن روح رضی اله عنه رسیدم و داستان را به اطلاع وی رساندم. شیخ ابوالقاسم به من وثوق داشت و به گفته من اعتماد می کرد. در این وقت فرمود: دخترم! بعد از این ماجرا دیگر به خانه این زن مرو، اگر نامه یا قاصدی نزد تو فرستاد قبول مکن و بعد از این به دیدن او مرو. این حرف ها کفر به خدا و الحادی است که این مرد ملعون (شلمغانی) در دل های این مردم وارد نموده، تا از این راه بتواند به آن ها بگوید: خدا او (خود شلمغانی) را برگزیده و در وی حلول کرده است؛ چنان که نصاری همین عقیده را درباره عیسی علیه السلام دارند، او می خواهد به قول «حلاج» علیه اللّٰعنه معتقد شود. پس من از بنی بسطام دوری نمودم و دیگر پیش آن ها نرفتم و عذر آن ها را نپذیرفتم و دیگر مادر آن ها را ملاقات نکردم.

این حکایت در میان طایفه بنی نوبخت شیوع یافت. شیخ ابوالقاسم هم به تمام شیعیان نامه نوشت و ابوجعفر شلمغانی را لعنت کرد و مردم را از معاشرت با وی و دوست داران او و کسانی که گفته او را قبول می کردند یا با وی سخن می گفتند، بر حذر داشت، تا چه

ص: ۲۳۰

رسد که او را دوست بدارند.

آن گاه توقیعی از حضرت صاحب الزّمان عجل الله فرجه الشّریف در لعن شلمغانی و دوری از او و پیروان او و کسانی که به گفته او رضایت داده و بعد از این توقیع به دوستی او باقی می مانند صادر شد.

سپس شیخ طوسی می نویسد: شلمغانی حکایات زشتی دارد و کارهای مفتضح نموده من کتاب خود (الغیبه) را پاکیزه تر از آن می دانم که آن ها را در آن بیاورم، احمد بن نوح و غیره آن ها را نوشته اند.

علّت کشته شدن شلمغانی این بود که چون ابوالقاسم حسین بن روح لعن او را آشکار ساخت و در همه جا شهرت یافت و مردم از وی دوری جستند و تمام شیعیان را از او برحذر داشت، طوری که دیگر نتوانست نیرنگ بازی کند. روزی در محفلی که رؤسای شیعه حاضر بودند و همه لعن شلمغانی و دوری از او را از ابوالقاسم حسین بن روح نقل می کردند، شلمغانی به حضار گفت: من و او را در جایی بخواهید تا من دست او و او هم دست مرا بگیرد و در حقّ یک دیگر نفرین کنیم اگر آتشی نیامد و او را نسوزانید هر چه او درباره من گفته است، درست است.

ص: ۲۳۱

این خبر در خانه ابن مقله اتفاق افتاد و از آنجا به گوش «الراضی بالله» خلیفه عباسی رسید «راضی» هم دستور داد او را گرفته به قتل رسانند و بدین گونه شیعیان از شرّ او راحت شدند. (۱)

توضیح المقاصد (مجموعه نفیسه)، الشیخ البهائی العالمی صفحه ۲۸، الشهر الحادی عشر شهر ذی القعدة... الرابع عشر فیه قتل منصور الحلاج بعد ما قطعوا یدیه و رجلیه ثم احرقوه و ذلک فی سنه ۳۰۹ تسع و ثلاثمائه ماه یازدهم ماه ذی القعدة است... در چهاردهم آن حسین بن منصور حلاج کشته شد پس از آنکه دست و پایش را جدا نمودند و او را آتش زدند و آن در سال ۳۰۹ انجام یافت.

خاتمه المستدرک، المیرزا النوری: ۱/۳۸۴: و فی مجموعه أخرى: أبو معتب الحسین بن منصور الحلاج الصوفی، کان جماعه یستشفون ببوله، وقیل: إنه ادّعی الربوبیّه، و وجد له کتاب فیه: إذا صام الإنسان ثلاثه آیام بلیالیه و لم یفطر، وأخذ وریقات هندباء فأفطر علیه أغناه عن صوم رمضان، ومن صلی فی لیله رکعتین، من أول اللیل إلى الغداه أغنته عن الصلاه بعد ذلک، ومن تصدّق بجمیع ما یملک فی یوم واحد أغناه عن الحجّ، و إذا أتى قبور الشهداء

۱- مهدی موعود عجل الله فرجه الشریف (ترجمه جلد ۱۳ بحار الأنوار چاپ قدیم ۲۵ جلدی): ۷۰۴-۷۰۹.

ص: ۲۳۲

بمقابر قریش، فأقام فيها عشرة أيام يصلّي ويدعو، ويصوم و لا يفطر إلا على قليل من خبز الشعير والملح، أغناه ذلك عن العباده در مجموعه دیگر شیخ شهید اول قدس سرّه چنین می باشد: ابو معتب حسین بن منصور حلاج صوفی؛ گروهی با بول او طلب شفا می نمودند، و گفته شده است: همانا او ادّعی خدایی کرده، و کتابی از او یافت شده است که در آن چنین نوشته بود: کسی که سه شبانه روز روزه بگیرد و هفت برگ کاسنی بگیرد و با آن ها افطار کند او را از روزه ماه رمضان کفایت کند، و هر کسی که دو رکعت نماز را در یک شب بخواند از اوّل شب تا به صبح او را دیگر از نماز به جا آوردن کفایت می کند، و کسی که تمام دارایی خود را در یک روز صدقه بدهد او را از حج گزاردن کفایت کند، و اگر به قبرستان شهیدان در قبرستان قریش (کاظمین فعلی) برود و ده شبانه روز نماز گزارد و دعا کند و روزه بگیرد و افطار نکند مگر بر کمی از نان جو و نمک کفایت کند او را از عبادت.

الإثنا عشریّه، الشیخ المحدث الجلیل صاحب وسائل الشیعه محمد بن الحسن الحرّ العاملی: ۱۷۸ و منهم الحسین بن منصور الحلاج و أتباعه و أمثاله و قدخرج إلى الغلوّ و تظاهر به كما يظهر من الإحتجاج و غیره. و فی کتاب عمدہ المقال فی کفر أهل الضلال

ص: ۲۳۳

للشيخ حسن بن علي بن عبد العالي الكركي بعد ما نقل عن الصوفيّ القول بالحلول و الإتحاد قال: والذين يميلون إلى هذه الطريقه الباطله يتعصبون لهم و يسمّونهم الأولياء و لعمرى إنهم رؤساء الكفره الفجره و عظماء الزنادقه و الملاحده.

قال: و كان من رؤس هذه الطائفه الضالّه المضلّه الحسين بن منصور الحلاج و أبو زيد البسطاميّ و قد نقل والدي عن ثقات الإماميه في نهج الحقّ عن الصوفيّ الذي كان لا- يصلّي و يدعى الوصول و إنكاره عليه. ثم قال: و لقد صنّف الشيخ المفيد كتابا مبسوطا مشتملا على الدلائل العقليّه و النقليّه في ردّهم و بطلانهم و كفرهم و طغيانهم (انتهى). و قد ذكر العلامة في الخلاصه من جملة المذمومين الحسين بن منصور الحلاج قال: و قد ذكر له الشيخ في كتاب الغيبه أقاصيص (انتهى).

الصراط المستقيم، عليّ بن يونس البياضيّ العامليّ: ۱/۱۰۴ إن قيل: فقد ظهر عن حسين بن منصور الحلاج و غيره من المشايخ أمور خارقه للعاده فلا- دلالة في ذلك على الإمامه. قلنا: إن صحّ ذلك فهو من الحيل المشهوره لهم و قد وقفت على كشف أسرارهم و التمويه على أتباعهم و الله سبحانه أجلّ من أن يخرق العاده للكذّابين و قد علم أن الحلاج دعا أصحابه إلى أنّه المغنى و في هذا تجسيم

ص: ۲۳۴

الربّ تعالى، و الأنبياء و الأئمه دعوا إلى التوحيد و العدل و غيرهما فيبينهما فرقان.

المحدث الفقيه يوسف البحراني في الحقائق الناضرة: ۱/۱۲: ومن ذلك أيضا ما خرج عن الأئمة المتأخرين صلوات الله عليهم أجمعين في لعن جماعه ممن كانوا كذلك، كفارس بن حاتم القزويني، والحسن بن محمد بن بابا، و محمد بن نصير النميري، وأبي طاهر محمد بن علي بن بلال، وأحمد بن هلال، والحسين بن منصور الحلاج، وابن أبي العزاق، وأبي دلف، وجمع كثير ممن يتسمي بالشيعة. ويظهر المقالات الشنيعة من الغلوّ و الإباحات و التناسخ و نحوها، و قد خرجت في لعنهم التوقيعات عنهم عليهم السلام في جميع الأماكن و البراءه منهم. و قد ذكر الشيخ قدس سرّه في كتاب الغيبة جمعا من هؤلاء، وأورد الكشّي أخبارا فيما أحدثوا. و ما خرج فيهم من التوقيعات لذلك. من أحبّ الوقوف عليها فليرجع إليه. و قد شدّد أصحاب الأئمة عليهم السلام الأمر في ذلك.

الزّواشح السيّماويّه، ميرداماد محمّد باقر الحسيني الأسترآبادي: ۱۹۶ ولقد رأيت في بعض آثار الصوفيّه: أنّ الحسين بن منصور الحلاج كان ينوي في أوّل شهر رمضان و يفطر يوم العيد، و يختم القرآن في كلّ ليلة في ركعتين، و كلّ يوم في مأتي ركعه، و كان يلبس

ص: ۲۳۵

السواد يوم العيد و يقول: هذا لباس ماتم من یرد عمله. فلعلّ هذا فی مذهب استحقر الطاعة و استکبار المعصیه فی سبیل العبودیّه وجه آخر لاتخاذ عيد الفطر يوم ماتم.

الکنى والألقاب، الشيخ عباس القمّي: ۱۸۳/۲-۱۸۷ (الحلاج) أبو معتب الحسين بن منصور البضاویّ العارف المشهور الذی اختلف الناس فی حقّه، نشأ بواسط أو بتستر و قدم بغداد فخالط الصوفیه و صحب من مشيختهم الجنید بن محمّد و أبا الحسين النوریّ و عمرو المکّيّ، و الصوفیه مختلفون فيه فأكثرهم نفى الحلاج أن يكون منهم، و نسبوه إلى الشعبذه فی فعله و إلى الزندقه فی عقيدته. قيل فی وجه تسميته بالحلاج أنّه بعث حلاجاً فی شغل له فذهب الرجل فلما رجع الرجل وجد کلّ قطن فی حانوته محلوجاً فسّمی بذلك، أو لأنّه کان يكشف عن أسرار المريدين و يخبر عنها فسّمی حلاج الأسرار.

وقيل: أن أباه كان حلاجاً فنسب إليه، و نقل عنه بعض الكلمات و الأشعار، و من شعره لما رأى على بعض جبال إصبهان و عليه مرقعه و بيده ركوه و عكاز: لئن أمسيت فی ثوبی عديم * لقد بلياً فی حرّ كريم فلا يحزنك إن أبصرت حالا * مغيره عن الحال القديم و لى نفس ستلف أو سترقى * لعمرك بى إلى أمر جسيم. وله

ص: ۲۳۶

أيضا: أريدك لا أريد للثواب* ولكنني أريدك للعقاب و كل مأربي قد نلت منها* سوى ملذوذ وجدى بالعذاب.

روى الخطيب فى تاريخ بغداد عن أبى يعقوب النهرجورى قال: دخل الحلاج إلى مكّه و كان أوّل دخلته فجلس فى صحن المسجد سنه لا يبرح من موضعه إلا للطهاره أو الطواف و لا يبالى بالشمس و لا بالمطر، و كان يحمل كلّ عشيه كوز ماء للشرب و قرص من أقراص مكّه فيأخذ القرص و يعضّ أربع عضّات من جوانبه و يشرب شربتين من الماء شربه قبل الطعام و شربه بعده ثم يضع باقى القرص على رأس الكوز فيحمل من عنده. وروى أنّه رأى فى وقت الهاجره جالسا على صخره من أبى قبيس فى الشمس و العرق منه يسيل على تلك الصخره.

وروى عن أبى زرعه الطبرى يقول: الناس فيه اى فى الحلاج بين قبول و ردّ و لكن سمعت محمّد بن يحيى الرازى يقول: سمعت عمرو بن عثمان يلعه و يقول لو قدرت عليه لقتلته بيدي، فقلت: أيش الذى وجد الشيخ عليه؟ قال: قرأت آيه من كتاب الله فقال: يمكننى أن أوّلّف مثله و أتكلّم به، فقال أبو زرعه: سمعت أبا يعقوب الأقطع يقول: زوّجت ابنتى من الحسين بن منصور لمّا رأيت من حسن طريقته و اجتهاده فبان لى بعد مدّه يسيره أنّه ساحر محتال خبيث كافر.

ص: ۲۳۷

ثم ذكر الخطيب عن الحلاج حكايات من الحيل لا يسع المقام نقلها. ثم قال: أخبرنا علي بن أبي، عن أبي الحسن أحمد بن يوسف الأزرق أن الحسين بن منصور الحلاج لما قدم بغداد يدعو استغوى كثيرا من الناس و الرؤساء و كان طعنه في الرفضه أقوى لدخوله من طريقهم، فراسل أبا سهل بن نوبخت يستغويه، و كان أبو سهل من بينهم مثقفا (أى حاذقا) فهما فطنا فقال أبو سهل لرسوله: هذه المعجزات التى يظهرها قد تأتى فيها الحيل و لكن انا رجل غزل و لا لذه لى أكبر من النساء و خلوتى بهنّ و أنا مبتلى بالصلع حتى إننى أطول قحفى و آخذ به إلى حبيبتى و أشده بالعمامة و احتال فيه بحيل و مبتلى بالخضاب لستر الشيب فان جعل لى شعرا و ردّ لحتى سوداء بلا خضاب آمنت بما يدعونى إليه كائنا ما كان إن شاء قلت إنّه باب الإمام وإن شاء قلت إنّه الإمام وإن شاء قلت إنّه النبىّ و إن شاء قلت إنّه الله، قال: فلما سمع الحلاج جوابه أيس منه و كفّ عنه.

أقول: و ذكر ما يقرب من ذلك الشيخ الطوسى فى كتاب الغيبه و ذكر أن الحلاج بعد ذلك سار إلى قم و كتب إلى قرابه على بن بابويه يستدعيه و يستدعى ابن بابويه و يقول: أنا رسول الإمام و وكيله فلما وقع الكتاب فى يد ابن بابويه خرقة و أمر باخراج الحلاج من داره متذلا، فخرج الحلاج من قم.

قال الخطيب: أنبأنا إبراهيم بن مخلد أنبأنا إسماعيل بن على

ص: ۲۳۸

الخطیبی فی تاریخه قال: وظهر أمر رجل يعرف بالحلاج يقال له الحسين بن منصور و كان فی حبس السلطان بسعایه وقعت فی وزاره علی بن عیسی الأربلی و ذکر عنه ضروب من الزندقه و وضع الحیل علی تضلیل الناس من جهات تشبه الشعوذ و السحر و ادعاء النبوه فکشفه علی بن عیسی عند قبضه علیه و أنهى خبره إلى السلطان یعنی المقتدر بالله فلم یقر بما رمی به من ذلك و عاقبه و صلبه حیاً آیاماً متوالیه فی رحبه الجسر فی کلّ يوم غدوه و ینادی علیه بما ذکر عنه ثم ینزل به ثم یحبس فأقام فی الحبس سنین کثیره ینقل من حبس إلى حبس حتی حبس بآخره فی دار السلطان فاستغوی جماعه من غلمان السلطان و مؤه علیهم و استمالهم بضروب من حيله حتی صاروا یحمونه و یدفعون عنه و یرفھونه، ثم راسل جماعه من الکتاب و غیرهم ببغداد و غیرها فاستجابوا له، و ترقی به الأمر حتی ذکر أنه ادعی الربوبیّه،

و سعی بجماعه من أصحابه إلى السلطان فقبض علیهم و وجد عند بعضهم کتباً له تدلّ علی تصدیق ما ذکر عنه و أقرّ بعضهم بلسانه بذلك و انتشر خبره و تکلم الناس فی قتله فأمر أمير المؤمنین بتسليمه إلى حامد بن العباس و أمر أن یکشفه بحضره القضاء و یجمع بینه و بین أصحابه فجرى بذلك خطوب طوال، ثم استیقن السلطان أمره و وقف علی ما ذکر له عنه فأمر بقتله و إحراقه بالنار

ص: ۲۳۹

فأحضر مجلس الشرطه بالجانب الغربی يوم الثلاثاء لسبع بقین من ذی القعدة سنه ۳۰۹ (شط) فضرِب بالسیاط نحواً من ألف سوط و قطعت یداه و رجلاه و ضربت عنقه و حرّقت جثته بالنار و نصب رأسه علی سور السجن الجدید و علّقت یداه و رجلاه إلی جانب رأسه، إنتهى ما نقلناه من تاریخ بغداد.

و ذکر السید المرتضی الرازی فی کتاب تبصره العوام حکایات من سحر الحلاج و حيله و مخاریقه.

و كذلك ابن الجوزی فی کتاب تلخیص إبلیس، و قال: و قد جمعت فی أخبار الحلاج کتاباً بینت فیهِ حيله و مخاریقه.

قال شیخنا الصدوق فی عقائده و علامه الحلاجیه من الغلام دعوی التجلی بالعباده مع ترکهم الصلاه و جمیع الفرائض، و دعوی المعرفه بأسماء الله العظمی و دعوی انطباع الحقّ لهم، و أنّ الولی إذا أخلص و عرف مذهبهم فهو عندهم أفضل من الأنبياء علیهم السلام. و من علامتهم: دعوی علم الکیماء و لم یعلموا منه إلا الدغل و تنفیق الشبه والرصاص علی المسلمین.

قال الشیخ المفید: والحلاجیه ضرب من أصحاب التصوّف و هم أصحاب الإباحه و القول بالحلول. و کان الحلاج یتخصّص باظهار التشیع و إن کان ظاهر أمره التصوّف و هم ملحد و زنادقه یموّهون بمظاهره کلّ فرقه بدینهم، و یدّعون للحلاج الأباطیل

ص: ۲۴۰

ويجرون فى ذلك مجرى المجوس فى دعواهم لزرادشت المعجزات و مجرى النصارى فى دعواهم لرهبانهم الآيات و الينيات و المجوس و النصارى أقرب إلى العمل بالعبادات منهم و هم أبعد من الشرائع و العمل بها من النصارى و المجوس إنتهى. و ذكرنا فى سفينه البحار كلام ابن النديم فى حقّه فلا نطوّل المقام فى ذكره.

منهاج البراعه، خوى: ۱۳/۳۴۵ الواقعهاالثالثه... و أمّا الحلاج فلا خفاء فى كفره و إلحاده و بعده عن طريقه الموحّدين و قربّه من أهواء الملحدين، و يظهر ذلك بشرح حاله فأقول: قال فى روضات الجنّات: إنّه كان جدّه مجوسيّاً كما فى الوفيات و يا ليتّه كان على دين جدّه، و أصله فارسياً بيضاوياً لم يصل البياض إلى صفحه قلبه و خدّه و توجّه فى حدّاته سنّه إلى ديار الأهواز فاشتغل بها على الشيخ أبى محمّد سهل بن عبد الله التستريّ زماناً، ثمّ إلى العراق و هو ابن ثمانى عشره سنه و خالط بها الصوفيّه و صحب الجنيد البغداديّ و أبّا الحسين الثوريّ و غيرهما.

ثمّ رجع إلى تستر و تأهّل، فخرج منها بعد زمان فى جمع من خلطائه إلى بغداد، و منها إلى مكّه المشرفه ثمّ لما رجع منها إلى بغداد بقصد زياره الجنيد و دخل عليه سألّه عن مسأله فلم يجبه، و قال له: أنت مدّع فى سؤالك، فتكدّر منه الحلاج و عاود إلى تستر و

ص: ۲۴۱

حصل له وقع عظیم فی هذه المرّة عند أهلها بحيث قد خاف على نفسه فاستتر عنهم نحواً من خمس سنين، و كان فی هذه المدّة يتردّد إلى بلاد خراسان و ما وراء النّهر و سجستان و فارس، و يظهر لهم الدّعوة و يصنّف فيهم الكتب حسبما يريد، و كان يدعا عندهم بأبى عبد الله الزاهد.

ثمّ لمّا رجع فی هذه الكره إلى الأهواز نطقوا عنه بحلاج الأسرار لكثرة ما كان يخبر عن ضمائرهم إلى أن جعل له الحلاج لقباعلى التدريج، فسافر منها إلى البصره و منها إلى مكّه ثانياً و هكذا إلى تمام أربعة أسفار إليها بينهنّ سفر منه إلى طرف الهند و الصّين و بلاد التّرك، و تشنّع شديد من الشيخ أبى يعقوب النهر جورى عليه.

منهاج البراعه، خوئی: ۱۳/۳۴۹ الواقعة الثالثه... و قال أبوریحان البيرونى السّندى من أكابر المنجمين فی تاريخه حين ذكر تاريخ المتنبين و امهم المخذوعين عليهم لعنه ربّ العالمين: ثمّ ظهر رجل متصوّف من أهل فارس يعرف بالحسين بن منصور الحلاج، فدعى إلى المهدى أولاً و زعم أنّه يخرج من الطالقان الذى بالدّيلم فأخذ و أدخل مدينه السّلام، و حبس شهراً فاحتال حتّى تخلص من السّجن، و كان رجلاً مشعبدا متصنّعا مازجا نفسه بكلّ

ص: ۲۴۲

إنسان على حسب اعتقاده و مذهبه، ثم ادعى حلول روح القدس فيه و تسمى بالإنس، و صارت له رقاع إلى أصحابه معنونه بهذه الألفاظ.

و كان أصحابه يفتتحون كتبهم إليه ب: سبحانك يا ذات الدّوات و منتهى غايه اللّذات يا عظيم يا كبير أشهد أنّك البارى القديم المنير المتصوّر فى كلّ زمان و أوان و فى زماننا بصوره الحسين بن منصور عبيدك و مسكينك و فقيرك و المستجير بك و المنيب إليك و الزّاجى رحمتك يا علّام الغيوب يقول كذا و كذا.

و صنّف كتابا فى دعواه مثل كتاب نور الأصل و كتاب جمّ الأكبر و كتاب جمّ الأصغر، فعثر عليه المقتدر بالله فى سنه إحدى و ثلاثمئة للهجرة و ضربه ألف سوط و قطع يديه و رجله و ضرب عنقه، ثمّ زرقه بالنّفط حتّى احترقت جثته و رمى برماده فى دجله و لم يتكلّم بحرف فيما فعل به و لم يقطب وجهه و لم يحرك شفته و بقيت بقيه من أتباعه منسوبون إليه يدعون إلى المهدىّ و أنّه يخرج بالطالقان انتهى.

و قال الشّيخ محمّد الشّهير بحاجى مؤمن الخراسانى: و الذى اعتقد فيه يعنى الحلاج الرّد عليه و على أصحابه، لأنّ كلّ حقيقه ردّته الشريعه فهى مردوده كما حقّقناه و قد ردّ عليه كبار المشايخ المتقدّمين و المتأخّرين كالجنيد، و الشيخ أبى جعفر محمّد ابن على

ص: ۲۴۳

بن الحسين بن بابويه القمى رئيس المحدثين المتألهين، و شيخ الطائفة أبى جعفر محمد بن الحسن الطوسى، و الشيخ الطبرسى، و الشيخ المفيد، و السيد المرتضى علم الهدى، و الشيخ جمال الدين المطهر الحلى، و السيد ابن طاوس صاحب المقامات و الكرامات، و الشيخ أحمد بن فهد الحلى المتأله شيخ المتأخرين رضى الله عنهم، و كلهم اتفقوا على أنه من المذمومين و بعضهم على أنه خرج من الناحية توقيع بلعنه و أنت إذا تأملت أدنى تأمل وجدت أكثر من ينتمى إلى الحلاج و يعتقد رأيه قائلين بالحلول و التجسيم و التشبيه و الزندقه و ترك الشرائع و الأحكام و الأمر و النهى، و يدعى الوصول إلى أعلى مرتبه العرفان و التوحيد و الإباحه و ينفى الحلال و الحرام كالفرقه المردفيه المشركه المجوسيه.

منهاج البراعه، خوى: ۱۳/۳۵۱ الواقعة الثالثه... و فى كتاب روضات الجنات من كتاب روض المناظر فى علم الأوائل و الأواخر تأليف الشيخ محب الدين الحنفى ألفه فى بيان سوانح كل سنه من لدن زمن أنبياء بنى إسرائيل إلى سنه ثلاث و ثمانمائه قال: إن فى سنه تسع و ثلاثمائه قتل حسين بن منصور الحلاج كان يخرج فأكفه الشتاء فى الصيف و بالعكس و يمد يده فى الهواء و يعيدها و فيها دراهم و عليها مكتوب قل هو الله أحد، يسميها دراهم القدره و يخبر

ص: ۲۴۴

النَّاس بما صنعوا في بيوتهم و يتكلم بما في ضمائرهم، و فتن به خلق كثير و اختلفوا فيه اختلاف النصارى بالمسيح، و كان يصوم الدهر و يفطر على ماء و ثلاث عضاه من قرص... و عن تاريخ حبيب السير أنه قال بعد ذكره لهذه الواقعة بالفارسيه إلى قوله و مذهبي السنه: و تفضيل الخلفاء و العشره المبشره، و لى فى السنه كتب موجوده يكون عند الوراقين، فالله الله فى دمي، و لم يزل يردد هذا و هم يكتبون خطوطهم حتى استكملوا ما أرادوا، و نهضوا من المجلس.

فحمل الحلاج إلى السجن و كتب الوزير إلى المقتدر بالله الخليفه فهرست الوقايح، فصدر منه الجواب بعيد ساعه بأن قضاء البلد إذا كانوا قد أفتوا بقتل الرجل فليسلم إلى صاحب الشرطه و ليتقدم إليه يضربه ألف سوط فان هلك و إلا يضربه ألفا آخر و يضرب عنقه.

مستدرك سفينها البحار، الشيخ على النمازى الشاهرودى قدس سره: ۲/ ۳۶۶ حلاج: الحلاج اللعين بلسان الإمام عليه السلام : هو حسين بن منصور. من كبار الصوفيّه. له ذموم كثيره ذكرنا شطرا منها فى كتاب "تاريخ فلسفه و تصوف" فارجع إليه. مات سنه تسع و ثلاثمائه و التوقيع الشريف بلعنه. جمله من أحواله و قضاياه فى

ص: ۲۴۵

كتاب حياه الحيوان ذيل الحمار لأنه أحمر الحمير، وفي تتمه المنتهى، وفي السفينه لغه "حليج"، وفي المستدرک.

في مجموعه أخرى من كتاب مجاميع الشهيد الأول: أبو معتب الحسين بن منصور الحلاج الصوفي، كان جماعه يستشفون ببوله. وقيل: إنه ادعى الربوبيه. ووجد له كتاب فيه: إذا صام الإنسان ثلاثه أيام بلياليها و لم يفطر، وأخذ وريقات هندباء فأفطر عليه، أغناه عن صوم رمضان. ومن صلى في ليله ركعتين من أول الليل إلى الغداه أغنته عن الصلوات بعد ذلك. ومن تصدق بجميع ما يملك في يوم واحد أغناه عن الحج. وإذا أتى قبور الشهداء بمقابر قریش فأقام فيها عشر أيام يصلي و يدعو و يصوم و لا يفطر إلا على قليل من خبز الشعير و الملح أغناه ذلك عن العباده.

مستدرک سفينه البحار، الشيخ علي النمازي الشاهرودي: ۵/۲۳۱: سنه ۳۰۹ في ۲۳ ذي القعدة قتل حسين بن منصور الحلاج اللعين الصوفي الذي خرج التوقيع الشريف من الإمام بلعنه.

مستدرک سفينه البحار، الشيخ علي النمازي الشاهرودي: ۴۰۱-۶/۴۰۰: وفي مجموعه أخرى: أبو معتب الحسين بن منصور الحلاج الصوفي كان جماعه يستشفون ببوله، وقيل: إنه ادعى الربوبيه إلى آخر ما تقدم في "حليج". "أفائك المناوي في طبقاته في

ص: ۲۴۶

ترجمه ابی علیّ حسین الصوفی المتوفی سنه ۸۹۱ فی أنّه کان کثیر التطوّر کالشیاطین الّتی تتشکّل بأشکال مختلفه، حتّیّ الکلب و الخنزیر، کما فی کتاب الغدیر. وقد ذکرنا فی کتابنا "تاریخ فلسفه و تصوف" أحوالهم وفجایعهم فراجع إلیه. وکذا فصل الکلام فی ذمّهم وفساد عقائدهم فی کتاب إحقاق الحق.

حلاج در سخن دیگران

ص: ۲۴۷

اوصاف الأشراف: و دعای منصور حسین حلاج که گفته است «بینی و بینک إنَّ ینازعنی فارفع بفضلک إنیّ من البین»، مستجاب شد و اثیت او از میان برخاست، تا توانست گفت: أنا من أهوی و من أهوی أنا. و در این مقام معلوم شود که آن کس که گفت: انا الحقّ و آن کس که گفت: سبحانی ما أعظم شأنی، نه دعوی الاهیت کرده اند، بل دعوی نفی اثیت خود و اثبات اثیت غیر خود کرده اند، و هو المطلوب. (۱)

هزار و یک کلمه: مطلب دوّم اینکه آیا وحدت وجود کفر است؟ ... به هر حال رسم شعرا و عرفاست که از یک معنی صحیح به لفظی تعبیر می کنند که در ظاهر الفاظ خوبی نیستند و نوعی بی ادبی است. شراب خوردن و شاهد بازی کردن در مقام خداشناسی و معرفت مثل همان شعراست که می گفت که دین در بت پرستی است. و غرض عرفا از این گونه تعبیرات این است که یک عده مردم دور از حقیقت را به حق نزدیک کنند؛ چون همه مردم آن قدر همت ندارند که بروند تحصیل عربیت و علم کلام و حکمت یا تحصیل علم

۱- - اوصاف الأشراف: ۹۶ خواجه نصیر الدین طوسی متوفای ۶۷۲ قمری، ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سال ۱۳۷۳ ه.ش چاپ سوم.

ص: ۲۴۸

حدیث کنند و از مطالب علمی و مباحثه خسته می شوند، امّا شعر را همه می خوانند و چون منظوم است از آن لذّت می برند مخصوصاً اگر قصه های شیرین در ضمن بگنجانند، و بعضی کلمات که به نظر مردم خوش می آید مثل گل و بلبل و عشق و محبوب و از این گونه الفاظ بیاورند، و در ضمن مطالب معرفت و خداشناسی را ذکر کنند و خواننده را ملتفت نمایند که غرض از این ها خداشناسی است مثل مثنوی و حافظ و غیر این ها.

کاری نداریم به اینکه عملشان خوب بوده یا بد ولی غرض صحیحی داشتند و تعبیراتی کرده اند. گاهی هم بعضی ها گفته اند: من خدا هستم، مثل حسین بن منصور حلاج که گفت: «انا الحق» یا مثل دیگری که گفت: «لیس فی جَبّتی سوی الله» آیا مقصود این ها همین الفاظ بوده؛ یعنی می خواسته بگوید من خدا و پروردگار آسمان و زمینم؟ اگر غرضش این بوده البته کافر است؛ زیرا که خدا جسم نیست و دیده نمی شود و به دار آویخته و کشته نمی گردد؛ ولی یقیناً این کلام هم مثل سایر کلمات عرفا که از آن معنای دیگری قصد کرده اند همان طور که شراب گفته اند و از آن معرفت خواسته، و معشوق گفته و از آن خدا را خواسته از این الفاظ هم چیز دیگر خواسته شده که معنای صحیحی است.

بلی ممکن است بگوییم قدری بی ادبی و خلاف مصلحت

ص: ۲۴۹

است که جهال را تحریک کرده خون های ناحق ریخته می شود، چنانکه کسی بگوید: ای خدای خانه خراب و ای خدای بی عقل و نامرد. اما معنی صحیحی که از این لفظ اراده کرده این است که از بس من مطیع فرمان خدا هستم و سراپا غرق محبت او، و گوش بر فرمان او نهاده، هوا و هوس را از خود دور کرده هر چه می کنم به امر او می کنم، چنانکه گویا او می کند و من از خود اراده ندارم و مقام حق یقین همین است، و نظیر این در قرآن هست که مَا رَمَيْتَ اِذْ رَمَيْتَ وَلَکِنَّ اللَّهَ رَمٰی، و نیز در یک جا فرموده: اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا، و در جای دیگر می فرماید: قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ.

و چون پیغمبر هر چه می کند به امر حق می کند گویا او ریگ به طرف دشمن ریخته، و چون ملک الموت به امر خدا قبض روح می کند گویی خود خدا قبض کرده. (۱)

ابن عربی در کلام محدث عاملی رحمه الله

۱- - هزار و یک کلمه، حسن زاده آملی: ۴/۲۵۳ مطلب دوم.

ص: ۲۵۰

الإثنا عشریّه المحدث الجلیل محمد بن الحسن الحرّ العاملیّ تغمّده الله برحمته: ۱۶۹-۱۷۱ و منهم... ابن عربیّ و حاله ایضا كذلك بل أقبح و لنذكر من بعض ما وصل إلینا من آثاره القبیحه إثنی عشر أمراً:

الأول: ما ذكره فی فتوحاته حیث ادّعی فیہ أنّه أسرى به إلی السماء تسع مرّات فی كلام طویل يتضمّن كيفية الإسراء و يظهر منه أنّه يدّعی المزیّه و الفضيله علی الرّسول صلّی الله علیه وآله و ناهیک بذلك.

الثانی: ما ذكره فیہ من أنّه رأى أبوبکر علی العرش بعد أن كان يرى فی كلّ سماء واحداً من الأنبياء، فكانت مرتبه أبوبکر بزعمه أعلى من مراتبهم فكيف یرضی منه بذلك أحد من المسلمين.

الثالث: إنّّه ادّعی فی أوّل فصوص الحکم أنّه من إملاء رسول الله صلّی الله علیه و آله و أنّه أمره بعین ما كتبه مع حصول الجزم ببطلان دعواه و ترتّب المفاسد علیها لو كانت حقّاً.

الرابع: ما نقل عنه و اشتهر من أنّه سمّی نفسه خاتم الولاية وسمّوه بذلك لرؤیا رآها فی النوم حتّى كان يقول بی ختمت الولاية و هذه دعوى یجزم بكذبها، ولا أقلّ من الجزم بكذب من إدّعاها بعده و هم أكثر الصوفیّه حیث يدّعون الولاية.

ص: ۲۵۱

الخامس: ما ذكره في الفتوحات من الأخبار التي يجزم بكذبها و يحيلها العقل و يظهر منها دعوى علم الغيب و الجراه على الافتراء و الكذب.

السادس: ما ذكره فيها من أنّ الشيطان خدع الشيعة خصوصا الإماميه أنّه ينبغي محبّه أهل البيت حتّى تجاوزوا الحدّ فأبغضوا بعض الصحابه وسبّوهم وتوهّموا أنّ أهل البيت يرضون بهذا.

السابع: ما ذكره في حقّ الشيعة الإماميه من أنّهم من ضلّ عن الطريق و أضلّ و هذا كاف فيما نحن بصددّه.

الثامن: ما ذكره في الباب الثالث والسبعين من الفتوحات أنّه كان رجلا من عدول الشافعيّه لا يظنّ بأحدهما الرفض مع الرجل من أولياء الرجعه فقال لهما إنّى أراكما بصوره الخنزير وهذه علامه بينى وبين الله أن يرينى الرافضىّ فى هذه الصوره فتابا فى الباطن و رجعا عن مذهب الرافضىّ فقال: الآن تبتما و رجعتما فإنّى رأيتكما فى صوره الإنسان فاعترفا بذلك وتعجّبا منه.

التاسع: ما نقله عنه شارح الفصوص من أنّه جلس تسعه أشهر فى الخلوه لم يأكل طعاما وبعدها أمر بالخروج و بشّر بأنّه خاتم الولاية المحمّديّه و قيل له دليلك أنّ العلامه التي كانت بين كفى الرسول الدالّه على أنّه خاتم النبوه هى علامه بين كفىك تدلّ على أنّك خاتم الولاية و ذلك مجرّد دعوى منه يجزم بكذبها كما عرفت .

ص: ۲۵۲

العاشر: ما نقل عنه في الفواتح أنه قال القطب الذي يسمّى غوثا هو محلّ نظر الحقّ تعالى، و هو في كلّ زمان شخص و قال: إنّ الخلافه قد تكون ظاهره و باطنه و عدّ من جمع الأمرين أبابكر و عثمان و معاويه و يزيد و عمر بن عبد العزيز و المتوكل و عدّ الشافعي من الأوتاد.

الحادی عشر: التتبع لطريقته و كتبه و آثاره فإنّه يظهر منها مباينته لمذهب الشيعة الإماميه و خروجه عن طريقتهم بالكليه.

الثاني عشر: تتبع كتب الشيعة لأنّه يظهر منها مثل ذلك كما مرّ مثله في الغزاليّ و مع ذلك ترى لهؤلاء الصوفيه اعتقادا عظيما و اعتمادا على كلامهما و حسن ظنّ بهما و تقليدا لهما والله أعلم.

بازگشت ملا محسن فیض کاشانی

ص: ۲۵۳

وی در کتاب قره العیون، و رساله الإنصاف، و ده رساله چنین گوید: ألا فاشهدوا أيها الإخوان بشهادة أسالكم عند [بها] الحاجة؛ إني ما اهتديت إلا بنور الثقلين، و ما اقتديت إلا بأئمة المصطفين، و برئت الى الله ممّا سوى هدى الله فانّ هدى الله هو الهدى. نه متكلّم و نه متفلسف و نه متصوّفم و نه متكلّف بلکه مقلّد قرآن و حدیث و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و بر کرانه، و از ما سوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت آنچه بدین دو آشنا نباشد بیگانه.

آنچه خوانده ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می کنم

چرا که در این مدّت که در بحث و تفتیش و تعمّیق در فکرهای دور اندیش بودم؛ طرق مختلفه قوم را آزمودم و به کنه سخنان هریک رسیدم و بدیده بصیرت دیدم که چشم عقل از ادراک سبحات جلال صمدیّت خاسر و نور فکر از رسیدن به سرادقات جلال احدیّت قاصر بود. کَلِّمَ أدام العقل أن يبصر شيئاً «انقلب اليه البصر خاسئاً و هو حسير» و کَلِّمَ بزغ نور الفكر ليضيء اضمحلّ متلاشياً ثمّ أفل و هو خسير.

فلَمَّا رأيت إلا كذلك ناديت من وراء الحجاب العبوديّة

ص: ۲۵۴

«سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ» غفرانک، إِنِّي «لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَمَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ» «إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ لَا شَرِيكَ لَهُ وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا أَوَّلُ الْمُسْلِمِينَ» (۱).

صوفیان در کلام علما

۱- قرّه العیون: ۳۳۲، و رسائل فیض کاشانی: ۱/۲۵ رساله الإنصاف ۳، و ده رساله: ۱۹۸.

ص: ۲۵۵

مستدرک سفینه‌البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی: ۴۰۰/۶-۴۰۱. و مَن ردّ علی الصوفیه أحمد بن محمد التونی البشروی، له رساله الردّ علی الصوفیه، كما نقله العلامة المامقانی فی ترجمته فی ضمن کتبه. و مَن ردّ علیهم العالم الجلیل المیرزا محمد بن عبد النبّی النیسابوری الأخباری المعروف، له رساله "نفثه المصدور فی ردّ الصوفیه"، كما فی الروضات فی ترجمته. وكذا فی السفینه.

و مَن ردّ علیهم الفاضل الکامل مولانا عبدالله القندهاری فی کتابه الموسوم "مصارع الملحدین فی ردّ الصوفیه و المتفلسفین"، كما ذكره فی کتاب "تاریخ علمای خراسان" مع سائر کتبه. و منهم المحقّق الکاشانی، كما فی السفینه ردّ علی الصوفیه فی کلماته الطریفه و نقل بعضها، ثم قال: و قد أكثر ابن الجوزی فی الردّ علی الصوفیه فی کتاب "تلبیس إبلیس" ثم ذکر بعضها.

و منهم صاحب الکشاف فی الکشاف: قد أكثر من التشنیع علی الصوفیه، منها فی تفسیر قوله تعالى فی آل عمران: (إن كنتم تحبون الله). و منهم الدمیری فی حیاة الحیوان فی العجل. و منهم المولی الأجلّ العالم الکامل الربّانی و المحقّق الفقیه الصمدانی مولانا أحمد الأردبیلی فی کتابه حدیقه الشیعه، له کلمات مفصّله فی ذلک،

و ذکر سته روایات فی ذمهم، ذکرناها فی کتابنا "تاریخ فلسفه و تصوف". "و منهم العلامه الكامل المرجع الدینی السید شهاب الدین النجفی المرعشی فی تذیلاته علی إحقاق الحق.

مستدرک سفینہ البحار، الشیخ علی النمازی الشاهرودی: ۸/۲۹۸-۳۰۴ فلسف: ذمّ الفلسفه قال مولانا الصادق صلوات الله علیه فی روايه توحيد المفضل: «فَتَبّاً وَتَعَسّاً وَحَيَّهً لِمُنْتَحِلِي الْفَلْسَفَةِ...». و قال مولانا الحسن العسکری صلوات الله علیه لأبی هاشم الجعفری فی روايه شریفه: «علماؤهم شرار خلق الله على وجه الأرض، لأنهم يميلون إلى الفلسفه والتصوف. و أيم الله إنهم من أهل العدول والتحرّف...» و تمام الحديث فی کتابنا "تاریخ فلسفه و تصوف".

و حيث أنّه جاء محمّد رسول الله و أوصياؤه المرضیون صلوات الله عليهم لإبطال الفلسفه اليونانیة و الحكمه البشريّة كما نسب ذلك إلى قمر سماء الفقاهه صاحب الجواهر قال: ما بعث رسول الله إلا- لإبطال الفلسفه، كما سیأتی. بین القرآن و العتره الطاهره خلیفتا رسول الله صلی الله علیه و آله: المعارف الحقّه الإلهیة فی الخطب و الأدعیه و الأحادیث الوارده عن النبی و العتره، حفظها أهلها و علمائها طالبا، واقتبسوها من أهلها، و بینوها فی کتبهم، و

ص: ۲۵۷

قاموا برّد الفلسفه البشريّه، و اقتبسوا الحكمه الإلهيّه من بيوت النبّه و الرساله، و معدن العلوم الإلهيّه الربانيّه.

فمن أصحاب الأئمه صلوات الله عليهم الذين اقتبسوا العلوم الإلهيّه من مواليتهم، و قاموا تبعا لمواليهم في الردّ على الفلسفه البشريّه: هشام بن الحكم: الثقه الجليل يطعن على الفلاسفه، كما نقله الكشّى في كتابه، وذكره في البحار، و هو من أجلاء أصحاب الصادق والكاظم عليهما السلام. و لهشام هذا كتب كثيره منها: كتاب الدلالات (الدلاله جش) على حدوث الأجسام، و كتاب الردّ على الزنادقه. و كتاب الردّ على أصحاب الطبائع، و كتاب الردّ على أرسطا طاليس، كما ذكرها النجاشي في رجاله و الشيخ في كتاب فهرسته و غيرهما.

و منهم الفضل بن شاذان النيشابوري: الثقه الجليل والفقيه المتكلم النزيل، صنّف مائه و ثمانين كتابا. منها: كتاب الردّ على الفلاسفه، كما نقله النجاشي في رجاله. و نحوه الشيخ في فهرست: ۱۵۰. و هو من أجلاء أصحاب الرضا و الجواد و الهادي صلوات الله عليهم. توفي سنه ۲۶۰.

و منهم عليّ بن أحمد الكوفي المتوفى سنه ۳۵۲، له كتب. منها: كتاب الردّ على أرسطا طاليس، و كتاب الردّ على من يقول أنّ المعرفه من قبل الموجود، كما قاله النجاشي.

ص: ۲۵۸

و منهم علی بن محمد بن العباس: ذکر النجاشی کتبه و عدّ منها: کتاب الردّ علی أهل المنطق، و کتاب الردّ علی الفلاسفه، و کتاب الردّ علی العروض. و منهم هلال بن ابراهیم: ثقه، وله کتاب الردّ علی من ردّ آثار الرسول و اعتمد نتائج العقول، كما ذكره النجاشی.

و منهم الحسن بن موسى النوبختی: قال فی الروضات: هو صاحب الأبحاث الواردة الغفيرة علی حکماء اليونان.

و منهم ابن الجوزی فی کتاب تلبیس إبلیس فصل ۵۲، كما فی السفینه. ثم ذکر کلماته و سیأتی قریبا.

و منهم الصدوق فی مفتتح کمال الدین حیث طعن علیهم.

و منهم قطب الدین الراوندی: له کتاب تهافت الفلاسفه، كما نقله فهرست منتجب الدین.

و منهم الشیخ المفید له کتب. منها: کتاب جوابات الفیلسوف فی الإتحاد، و کتاب الردّ علی أصحاب الحلاج.

و منهم حمزه بن علی بن زهره الحسینی: له کتاب فی نقض شبه الفلاسفه، كما نقله العلامة المامقانی عن العلامة الشیخ الحرّ العاملی.

و منهم المولی محمد طاهر القمّی العلامة المحقّق: له کتب منها: کتاب جلیل القدر و المرتبه فی الردّ علی حکمه الفلاسفه و

ص: ۲۵۹

غیرها من الکتب، ورساله فی الردّ علی الصوفیه، كما ذكره فی جامع الرواه.

و منهم الحسن بن محمّد بن عبد الله الطّیّبی: كان شديد الردّ علی الفلاسفه مظهرا فضائحهم مع استیلاهم حينئذ، كما ذكره فی الروضات.

و منهم العلامة الكامل و العالم العامل جامع المعقول والمنقول المولى محمّد باقر بن محمّد باقر الهزارجریّی الغروی فی إجازته المبسوطه للعلامه بحر العلوم قال: و أوصیه بالكّد فی تحصيل المقامات العالیه الأخرویّه، سیما الجدّ فی نشر أحادیث أهل بیت النبوّ و العصمه صلوات الله وسلامه علیهم، و رفض العلائق الدنیویّه، و إیّاه و صرف نقد العمر العزیز فی العلوم المموّّه الفلسفیّه، فإنّها كسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماءً

و منهم كما قال العلامة النوریّ فی مستدرک الوسائل بعد نقل ذلك من الإجازة الموجوده عنده بحر العلوم: له كلام فی التحذّر عنهم و عن طائفه أخرى تعدّ من إخوانهم، قال فی إجازته للعالم العامل السید عبد الکریم سبط المحدث الجزائریّ بعد كلام له فی اعتناء السلف بالأحادیث و رعايتها درایه و روايه و حفظا ما لفظه: فخلف من بعدهم خلف أضاعوا الصلوات و اتّبعوا الشهوات و جانبوا العلم و العلماء و باينوا الفضل و الفضلاء إلى أن قال: فهم

ص: ۲۶۰

بین من اتّخذ العلم ظهريّا، والعلماء سخریّا، و أولئك هم العوام إلى أن قال: و بین من سمّی جهاله اكتسبها من رؤساء الكفر و الضلالة، المنكرين للتبوه و الرساله حكمه و علما، و اتّخذ من سبقه إليها أئمة و قاده، يقتفی آثارهم و يتّبع منارهم، يدخل فيها، دخلوا و إن خالف نصّ الكتاب، و يخرج عمّا خرجوا و إن كان ذلك هو الحقّ الصواب، فهذا من أعداء الدين و السعاه في هدم شريعه سيّد المرسلين الخ.

و منهم العلامة أبو محمّد الخوارزمي، كما في معجم البلدان، فإنّ له كلاما في ذمّ الشهرستاني صاحب كتاب الملل والنحل إلى أن قال بعد ذلك: و ليس ذلك إلا لإعراضه عن نور الشريعه، و اشتغاله بظلمات الفلسفه، و قد كان بيننا محاورات و مفاوضات، فكان يبالغ في نصره مذاهب الفلاسفه والذبّ عنهم، و قد حضرت عدّه مجالس من وعظه، فلم يكن فيها لفظ "قال الله" و لا "قال رسول الله" و لا جواب من المسائل الشرعيه، فراجع كتاب الغدير.

و منهم العلامة الكامل ركن الفقهاء صاحب الجواهر في الفقه كما في كتاب السلسيل (ص ۳۸۶) للعلامه الجليل الحاج ميرزا أبو الحسن الإصطهباناتي قال: سمعت عن بعض تلامذه صاحب الجواهر أنّه في مجلس درسه جاء بعض أهل العلم و في يده كتاب من الفلسفه، فسأل عنه عمّا في يده، فلمّا رآه صاحب الجواهر قال: والله

ص: ۲۶۱

ما جاء محمد صلى الله عليه وآله وسلم من عند الله إلا لإبطال هذه الخرافات والمزخرفات.

ومنهم العلامة المجلسي في مواضع كثيرة من البحار، كما سيأتي. قال في أول المرآة بعد ذكر الآراء المتشعبة والأهواء المختلفة: فمنهم من سمي جهاله أخذها من حثاله (بالضم: الردى من كل شيء) من أهل الكفر والضلالة، المنكرين لشرائع النبوة وقواعد الرسالة حكمه، واتخذ من سبقه في تلك الحيرة والعمى أئمة، يوالى من والاهم ويعادى من عاداهم، ويفدى بنفسه من اقتفى آثارهم، و يبذل نفسه في إذلال من أنكر آراءهم وأفكارهم الخ.»

ومنهم الفيض الكاشاني صاحب الوافي وغيره في كتاب قره العين المطبوعه في سنة ۱۳۷۸ قال: إعلموا إخواني هداكم الله كما هداني إنني ما اهتديت إلا بنور الثقلين، وما اقتديت إلا بالأئمة المصطفين، وبرئت إلى الله مما سوى هدى الله، فإن الهدى هدى الله. نه متكلم و نه متفلسف و نه متصوف و نه متكلف، بلکه مقلد قرآن و حدیث پیغمبر، و تابع اهل بیت آن سرور، از سخنان حیرت افزای طوایف اربع ملول و کرانه، و از ما سوای قرآن مجید و حدیث اهل بیت و آنچه به این دو آشنا نباشد بیگانه.

من هرچه خوانده ام همه از یاد من برفت

الا حدیث دوست که تکرار می کنم

ص: ۲۶۲

الخ و به مفاد این کلمات در رساله انصاف نیز فرموده است.

قال العلامة الجليل المرجع الديني السيد أبو الحسن الأصفهاني في كتاب الوسيله في كتاب الوقف: لو وقف على العلماء انصرف إلى علماء الشريعة فلا يشمل غيرهم كعلماء الطب و النجوم و الحكمه. يظهر منه أن في نظره أن علماء الحكمه كعلماء النجوم ليسوا بعلماء الشريعة، و كتبهم ليست كتب الشريعة المقدسه.

و منهم العلامة الجليل الحاج شيخ مجتبی القزوينی فی کتابه بیان الفرقان خصوصا فی المجلد الرابع منه فی الخاتمه نقل کلمات العلماء فی ذم الفلاسفه و العرفاء المتصوفه و الكتب التي صُنفت في ردّهم و ذمّهم، فراجع إليه.

و منهم الطبرسي في تفسير سورة الفيل، كما تقدّم كلامه في " طبع."

و منهم العلامة الخوئی المرجع الديني في مقدّمته على تفسير القرآن المسمّى بالبيان الطبعه الثانيه، فراجع إليه و إلى كتاب "خاطرات و زندگانی آقای حکیم." "اعلامیه آیهالله الخوئی، فرمودند: حزب توده مثل عقیده فلسفه که ضدّ اصول اسلام است می باشد. پس این عقیده کفر و شرک است. و در کتاب تاریخ فلسفه و تصوّف کیفیت ورود علم فلسفه را در اسلام نوشتم.

ص: ۲۶۳

و فی البحار ذمّ التصوف و الفلسفه و قال: إِنَّ مَنْ سَلَكَ غَيْرَ الْأَلِ الْخَدِّ، وَ تَزَنَّدَقَ مَنْ بَغَيْرِ طَرِيقِهِمْ تَعَبَّدَ الْخ.

و فی البحار عن ابن ابی الحدید فی تفصیله فضائل مولانا امیرالمؤمنین علیه السلام إلى أن قال: و ما أقول فی رجل یحبّه أهل الذمّه علی تکذیبهم بالنبوّه، و تعظّمه الفلاسفه علی معاندتهم لأهل المله الخ.

و الروایات فی ذمّهم أكثر من أن تحصی، ذکرنا جمله وافرّه منها فی کتابنا "تاریخ فلسفه و تصوف". "و تقدّم بعضها فی "أخذ" و "أمر" و "تبع" و "دین" و "بطل" و "مسک" و "علم" و "صوف"، "فراجع إليها و إلى "هدی" و "شبه" و "فسر" و "سین". "منها: الروایات الّتی صرّحت بأنّ: «مَنْ طَلَبَ الْعِلْمَ وَالْهِدَايَةَ مِنْ غَيْرِ الْقُرْآنِ أَضَلَّهُ اللَّهُ، وَمَنْ طَلَبَ عُلُومَ الْقُرْآنِ مِنْ غَيْرِ الْعِتْرَةِ الطَّاهِرَةِ فَقَدْ هَلَكَ وَ أَهْلَكَ.»

قال النبی صلی الله علیه و آله فی خطبته: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ أَنْزَلَ عَلَى الْقُرْآنِ، وَ هُوَ الَّذِي مَنْ خَالَفَهُ ضَلَّ، وَ مَنْ إِبْتَغَى عِلْمَهُ عِنْدَ غَيْرِ عَلِيٍّ هَلَكَ،... وَ مَنْ طَلَبَ الْهُدَى فِي غَيْرِهِمْ (يعني أهل بيته) فَقَدْ كَذَّبَنِي،...». رواه الصدوق و غيره، فراجع البحار. و فی "هدی"

ص: ۲۶۴

ما يتعلق بذلك.

وفی کتاب السلسیل (ص ۳۸۶) روی آن أناسا من المسلمین أتوا رسول الله صَلَّى الله عليه وآله بكتف فيها كتب بعض ما يقوله اليهود فقال صَلَّى الله عليه وآله: «كفى بها ضلالة قوم أن يزعموا عما جاء به نبيهم إلى ما جاء به غير نبيهم».

فیثاغورث کان قائلاً بالتناسخ و يقول كنت قبل فاحشه، فظهرت بهذه الصورة، كما فی دائرة المعارف تألیف مهرداد مهرین: و منقول است که ارسطو به خدمت حضرت عیسی نوشت که: اگر کسی از وطن مألوف خود دور افتد و بخواهد به سوی آن برگردد چه کند؟ جواب فرمود: با عقل به متابعت شرع. همانا این قوم گمان کرده اند که بعضی از علوم دینیّه هست که در قرآن و حدیث یافت نمی شود و از کتب فلاسفه و متصوّفه می توان آن را یافت.

بیچاره ندانسته که قصور در فهم حدیث است با اینکه اصل حکمت و فهمیدن حقایق اشیاء، به نورانیت دل است و «الْعِلْمُ نُورٌ يَقْدِفُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يَشَاءُ» و سبب و باب آن تقوی است «وَاتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ» و قال: «قُلْ أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَإِنْ تَطِيعُوهُ تَهْتَدُوا». پس نقل فرموده قضیه ورود فلسفه را از یونان در اسلام و

ص: ۲۶۵

آن که مقصود بنی عباس از این کار اطفای نور خدا و سدّ باب هدی بوده، که مردم را از توجّه به اهل بیت نبوّت دور نمایند و منصرف سازند و به این مطالب مشغول شوند و دکانی مقابل دستگاه محمّدی باز نمایند.

سپس شروع فرموده به مذمت متصوّفه و آن که بنی عباس آن ها را ترویج نمودند، و به کرامات باطله نسبت دادند، و عامّه مردم به حکم «النّاس علی دین ملوکهم» رو به ایشان کردند...

حقیر می گوید: در روز ۲۷ ع ۱۶ سنه ۱۳۸۹ منزل عالم جلیل ثقه نبیل الحاج شیخ علی اصغر ابرسجی شاهرودی امام جماعت در شاهرود بودم، فرمودند از علامه جلیل آقا میرزا جعفر شهرستانی شنیدم که: یکسال طلاب در ماه رمضان از من درس خواستند و من قبول کردم. تبانی شد که در حدیث لا جبر و لا تفویض بحث نمایم، و بحث را سه قسمت نمایم، هشت روز در اثبات جبر و هشت روز در تفویض و هشت روز در اثبات امر بین الأمرین.

پس روز ۱۷ که شروع در قسمت سوم نمودیم، قبل از درس به خواب رفتم، دیدم کسی وارد مدرّس شد و نزدیک من نشست و عمامه را به زمین گذاشت. در بین فهمیدم این عمر است، به او

ص: ۲۶۶

گفتم: حق اشکال نداری، اگر اشکالی داشتی بعد از درس باشد. قبول کرده، من وارد درس شدم. اشکال کرد. من گفتم: قرار بود ساکت باشی، گفت: ببخشید فراموش کردم. باز وارد درس شدم اشکال نمود، گفتم: قرار سکوت بود، گفت: معذرت می خواهم. ساکت شد و همچنین تا سه مرتبه. مرتبه سوم چند مشت بر سر او زدم، ساکت شد و از خواب بیدار شدم، دیدم وقت درس است. رفتم به مدرس مشغول درس شدم، دیدم شخصی غریبی وارد در کنار من نشست و عمامه را به زمین گذاشت و همان جریان بین خواب واقع شد و در مرتبه سوم که اشکال کرد گفتم: ساکت شو نفست قطع شود. ساکت شد، بعد از درس از حال او تفتیش کردم، گفتند: مردی فیلسوف است. و توفی الحاج شیخ علی أصغر المذكور فی ليله الجمعة فی حال الصلاه مع الجماعة فی السجده فی ۱۹ شعبان سنه ۱۳۹۷.

کلمات العلامه المجلسی فی البحار فی ذمّ الفلاسفه و عقائدهم. منها: کلماتهم فی حقیقه العقل و أنّه بزعمهم جوهر مجرد قدیم لا تعلّق له بالماده ذاتا و لا فعلا، قال: والقول به كما ذكره مستلزم لإنکار كثير من ضروریات الدین من حدوث العالم و غیره،

ص: ۲۶۷

و بعض المنتحلین منهم للإسلام أثبتوا عقولا- حادثه، و هی أيضا على ما أثبتوها مستلزمه لإنكار كثير من الأصول المقرره، مع أنه لا يظهر من الأخبار وجود مجرد سوى الله تعالى إلى غير ذلك، فراجع البحار.

و منها: كلماتهم في علم الحق المتعال من نفى العلم عنه تعالى بالجزئيات، و غيره ممّا زعموه، فراجع إلى البحار. و كلماتهم في صفات الربّ.

كلام المجلسي في شرح قول أمير المؤمنين عليه السلام في خطبته: لم يخلق الأشياء من أصول أزليه، ردّ على الفلاسفة القائلين بالعقول و الهيولا- القديمه. و منها: كلماتهم في القضاء و القدر. و منها: كلماتهم في الأنفس، و زعمهم أنّها لا يلحقها الكون و الفساد، و أنّها باقيه و إنّما تفنى و تفسد الأجسام المركّبه الخ. و كلماتهم في باب فناء الخلق. و كلماتهم في المعاد الجسمانيّ و إعادته الأجساد، و زعموا عدم إمكانها تمسّكا بامتناع إعادته المعدوم، مع أنّ المعاد الجسمانيّ ممّا اتّفق عليه جميع الملّيين و هو من ضروريّات الدين.

وقال العلامة المجلسي: «إعلم أنّ الإيمان بالجنّه و النار على ما وردتا في الآيات و الأخبار من غير تأويل من ضروريّات الدين،

ومنكرهما أو مؤولهما بما أولت به الفلاسفه، خارج من الدين، وأما كونهما مخلوقتان الآن فقد ذهب إليه جمهور المسلمين الخ».

وقال المجلسي بعد ذكر أحوال الجنّة و النار من الآيات و الأخبار المتواتره: فلنشر إلى بعض ما قاله في ذلك الفرقة المخالفه للدين من الحكماء و المتفلسفين، لتعرف معاندتهم للحقّ المبين، و معارضتهم لشرائع المسلمين إلى أن قال بعد ذكر كلماتهم: «و لا يخفى على من راجع كلامهم و تتبع أصولهم أنّ جلّها لا يطابق ما ورد في شرائع الأنبياء، وإنّما يعضون ببعض أصول الشرائع و ضروريّات الملل على ألسنتهم في كلّ زمان، حذرا من القتل و التكفير من مؤمنى أهل زمانهم، فهم يؤمنون بأفواههم و تأبى قلوبهم، و أكثرهم كافرون».

ولعمري من قال: بأنّ الواحد لا يصدر عنه إلا الواحد، و كل حادث مسبوق بما دّه، و ما ثبت قدمه امتنع عدمه، و بأنّ العقول و الأفلاك و هيولى العناصر قديمه، و أنّ الأنواع المتوالده كلّها قديمه، و أنّه لا يجوز إعاده المعدوم، و أنّ الأفلاك متطابقه و لا تكون العنصرّيات فوق الأفلاك، و أمثال ذلك.

كيف يؤمن بما أتت به الشرائع و نطقت به الآيات، و تواترت به الروايات، من: إختيار الواجب، و أنّه يفعل ما يشاء و يحكم ما يريد، و حدوث العالم، و حدوث آدم، و الحشر الجسماني، و كون

ص: ۲۶۹

الجَنَّةُ فِي السَّمَاءِ مُشْتَمِلَةٌ عَلَى الْحُورِ وَالْقُصُورِ وَالْأَبْنِيَةِ وَالْمَسَاكِينِ وَالْأَشْجَارِ وَالْأَنْهَارِ، وَأَنَّ السَّمَاوَاتِ تَنْشَقُّ وَتَطْوِي، وَالْكَوَاكِبُ تَنْتَشِرُ وَتَتَسَاقَطُ بَلْ تَفْنَى، وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ أَجْسَامٌ مَلَأَتْ مِنْهُمْ السَّمَاوَاتِ يَنْزِلُونَ وَيَعْرَجُونَ، وَأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَدْ عَرَجَ إِلَى السَّمَاءِ الْخ.

و کلماتهم فی الخلود. کلماتهم فی الهیولی و الصور. کلماتهم فی المعراج الجسمانی و تسویلاتهم، و اعتذارهم بعدم قبول الفلک للخرق و الالتیام فی البحار. ذمّ مولانا السّجّاد صلوات الله علیه لعلماء ینطبق علیهم. و کذا کلام مولانا امیر المؤمنین علیه السّلام فی ذلك، فراجع.

و إلى "تاریخ فلسفه و تصوف". "کلمات العلامه المجلسی فی ذمّ الفلاسفه، و قوله: هل رأیت فی کلام أحد من الصحابه و التابعین أو بعض الأئمّه الراشدين لفظ الهیولی أو الماده أو الصوره أو الإستعداد أو القوه؟ الخ. کلمات العلامه المجلسی دلیلا علی حدوث العالم و أنّ له بدء حقیقه من الخطب و الروایات مضافا إلى الآیات. الخطب و الروایات مضافا إلى الآیات. فی ذمّ الفلاسفه و کلماتهم فی حدوث العالم و قدمه.

و فيه نقل عن المحقّق الدوانی فی أنموذجه و قدخالف فی الحدوث الفلاسفه أهل الملل الثلاث فإنّ أهلها مجمعون علی حدوثه،

ص: ۲۷۰

بل لم یشدّ من الحكم بحدوثه من أهل الملل مطلقا إلا بعض المجوس. و أمّا الفلاسفه، فالمشهور أنّهم مجمعون على قدمه على التفصيل الآتی، و نقل عن أفلاطون القول بحدوثه، و قد أوله بعضهم بالحدوث الذاتيّ إلى أن قال: وذهب جمهور الفلاسفه إلى أنّ العقول و الأجرام الفلكیه و نفوسها قديمه، و مطلق حرکاتها و أوضاعها و تخیلاتها أيضا قديمه الخ. و یأتی فی "قدم" ما یتعلّق بذلك.

ثمّ شرع فی دفع شبه الفلاسفه الدائرہ على ألسنه المنافقین و المشککین القاطعین لطریق الطالبین للحقّ و یقین. کلماتهم فی اللوح و القلم و شطحیاتهم فی ذلك فی البحار. کلماتهم فی جرم القمر، و أنّه جرم مظلم کثیف یقبل من الشمس الضوء لکثافته و ینعکس عنه لصقالته. و کلماتهم فی الکسوف و الخسوف فیہ. و کلماتهم فی وصف الشمس. کلماتهم فی الملائکة، و قولهم بتجرّد الملائکة، و تأویلهم بالعقول و النفوس الفلكیه و القوى و الطبایع، و ذمّ العلامه المجلسیّ إیّاهم بذلك فی البحار. کلماتهم فی الرياح و أنّها بتحریک الله الهواء.

قالت الفلاسفه: هاهنا سبب آخر و هو أنّه یرتفع من الأرض أجزاء أرضیه لطیفیه مسخنه تسخّنا شديدا، فبسبب تلك السخنه الشديده ترتفع و تتصاعد الخ. بیان المجلسیّ فی إبطاله فی البحار.

ص: ۲۷۱

کلماتهم فی الجبال و أنّها من البحار بآنّهُ يتولّد من البحر طين لزج، ثمّ يقوى تأثير الشمس فيها، فينقلب حجرا. و کلام المجلسی فی ردّه کلماتهم فی حقیقه النفس والروح. و بیان المجلسی فی ضعفها. و فی حقیقه الرؤیا. و فی الجنّ و الشیاطین. کلمات المجلسی فی ذمّهم، و نقله کلام جالینوس و ما قاله فی الفرق بین ایمانه و ایمان موسی بن عمران و فيه کیفیّه ورود الفلسفه فی الإسلام بسعی المأمون العبّاسی. کلمات العلامه المجلسی فی شرح قول أمير المؤمنين صلوات الله علیه:

من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يقوم مكان ريبه "يحتمل أن يكون المراد به المنع عن مجالسه أرباب الشكوك و الشبهات الذين يوقعون الشبه في الدين و يعدّونها كياسه ودقّه، فيضلّون الناس عن مسالك أصحاب اليقين، كأكثر الفلاسفه و المتكلّمين. فمن جالسهم و فاضهم لا يؤمن بشئ بل يحصل في قلبه مرض الشكّ و النفاق، و لا يمكنه تحصيل اليقين في شئ من أمور الدين إلى أن قال: و أكثر أهل زماننا سلكوا هذه الطريقه و قلّما يوجد مؤمن على الحقيقه....

و للعلامه المجلسی رساله فی الردّ على الفلسفه و التصوّف رأيتها مخطوطه فی مكتبه الوزیری فی یزد.

کلمات الراوندی فی ذمّهم و أنّ الفلاسفه أخذوا أصول

ص: ۲۷۲

الإسلام ثم أخرجوها على آرائهم الخ.

خبر الفيلسوف الذي أخذ في تأليف تناقض القرآن أبي إسحاق الكندي يعقوب بن إسحاق، فردعه الإمام العسكري عليه السلام عن ذلك.

... ولقد أجاد فيما فصل و أفاد العلامة المرجع الديني في هذا الزمان شهاب الدين المرعشي في تذييلاته الشريفة على إحقاق الحق في ذم المتصوفة و فرقههم: «والفلاسفة حوكة الآراء الفاسدة، و الموهومات الكاسدة، قطّاع طريق الأنبياء و المرسلين، و خلفائهم المرضيين، عصمنا الله تعالى من مضلات الفتن» فراجع إليه.

قال ابن الجوزي (وهو من العامة) في كتاب تلبس إبليس فصل ۵۲: وقد لبس إبليس على أقوام من أهل ملّتنا فدخل عليهم من باب قوّه ذكائهم و فطنتهم، فأراهم أنّ الصواب اتباع الفلاسفة، لكونهم حكماء قد صدرت منهم أفعال و أقوال دلّت على نهایه الذكاء و کمال الفطنة، كما ينقل من حكمه سقراط و بقراط و أفلاطون و أرسطاطاليس و جالينوس، و هؤلاء، قد كانت لهم علوم هندسيه و منطقيه و طبيعیه، و استخرجوا بفطنهم أموراً خفيه، إلا- أنّهم لمّا تكلموا في الإلهيات خلطوا، ولذلك اختلفوا فيها و لم يختلفوا في الحسّيات و الهندسيات.

وقد حكى لهؤلاء المتأخّرين في أمّتنا أنّ أولئك الحكماء كانوا

ص: ۲۷۳

ینکرون الصانع، و یدفعون الشرائع، و یعتقدونها نوامیس و حیل، فصدّقوا فیما حکى لهم عنهم، و رفضوا شعار الدین، و أهملوا الصلوات، و لابسوا المحذورات، و استهانوا بحدود الشرع و خلعوا ربقة الإسلام. فالیهود و النصارى أعذر منهم لکونهم أولئک متمسکین بشرائع دلّت علیها معجزات. إنتهى. وقد تقدّم فی "جلس: "ما یشبه ذلک.

قال الآغا محمّد باقر بن محمّد باقر الهزار جریبی الغروی فی آخر إجازته المبسوطه لبحر العلوم: و أوصیه أیده الله بالکدّ فی تحصیل المقامات العالیه الأخرویه، سیما الجدّ فی نشر أحادیث أهل بیت النبوه و العصمه صلوات الله علیهم، و رفض العلائق الدنیویه، و إیاه و صرف نقد العمر العزیز فی العلوم المموّّه الفلسفیّه، فإنّها کسراب بقیعه یحسبه الظمآن ماءً. إنتهى.

قال شیخنا الأجلّ صاحب دارالسلام: حدّثنی العالم الفاضل و قدوه أرباب الفضائل الثقه النقه الصالح الزکّی المولی النبیل الربانّی السید أبو القاسم ابن السید معصوم الحسینیّ الإشکورّیّ الجیلانّیّ أصلح الله تعالی شأنه و صانه عمّا شانه قال: کنت فی عنفوان الشباب فی بلده قزوین منذ أربع سنین مشغولاً بتحصیل الکلام و حکمه الیونانیّین مجتنباً عن کتب الفقهاء و الأصولیین، إلی أن ساعدنی التوفیق إلی زیاره سیّدی و مولای أمير المؤمنین علیه السلام،

فحضرت مجالس بحث الفقهاء و الأصولیین، و كنت أرى مطالبهم أوهن من بيت العنكبوت.

فعزمت العود ثانيا على قراءه الحكمه، فقرأت أياما إلهيات الأسفار للمولى صدرا عند بعض المتألهين، ثم ترددت فى أمرى فتفألت بالقرآن المبين، فكان أول ما رأيت منه قوله تعالى: قالوا ربنا إنا أطعنا سادتنا و كبرائنا فأضلونا السبيلا، فوهن عزمى أياما من قراءتها.

ثم أردت العود ثالثا فرأيت فى عالم الطيف أن القيامة قد قامت، ورأيت لثمه من الناس حيارى و أخرى معذبين بأنواع العذاب، وتبين أنه لا- بأس على و على صاحب كان معى، فقلت لصاحبى: أريد أن أنظر إلى الجحيم و عذابها الأليم. قال: إننى أخاف منها و لا أصاحبك، فبادرت عليها وسرت فى الحشر حتى رأيت الجحيم كبثر عميق فى أطرافها الأربعة أربعه من الملائكة على عواتقهم أعمده تشتعل منها النار، فدنوت إلى واحد منهم، فصاح على و قال: تنح عن الدار فليست هى مقامك.

فاقشعر جلدى و قلت: أريد أن آخذ منها جذوه لرفع حاجه. قال: لا تقدر على استخراجها منها، و إنما كان غرضى النظر إليها و الإطلاع على من كان فيها، فسعى معى فى حاجتى فما قدرنا على إنجاحها، ثم صاح على ثانيا، فرجعت قهقرى لهيبته إلى مسافه، ثم

ص: ۲۷۵

استدبرته مقدارا آخر، ثم استقبلتهم لأنظر ما يصنعون، فرأيتهم أخرجوا من جهنم رجلا- أسود طويلا- مشوه الخلقه يخرج من منافذ أعضائه شعلات من نار، ثم أسندوه إلى حائط و ضربوا على رأسه وصدره و يده و سائر أعضائه مسامير من حديد محماه، ثم شقوا صدره و أدخلوا إحدى يديه فيه، و أخرجوها من ظهره و ناولوه من ظهره كتابا.

فقالوا له: اقرأ. فقال لهم: كيف اقرأ والكتاب على ظهري. فوجأ عنقه واحد و قلبه إلى ظهره فشرع في قراءة الكتاب. فدنوت منه فسمعت منه حكاية الوجود و الماهية، ثم ضربوا على رأسه أعمده من نار و أسقطوه فيها. فقلت لهم: من كان هذا الرجل الخبيث؟ قالوا: هو بهمنيار. فانتقلت إلى المراد، و هجرت مموهات أهل الفساد، و شرعت في تحصيل زاد المعاد، و معرفه كلام شفاء يوم التناد، أعاذنا الله تعالى من الجحد و العناد.

و نقل عن كتاب الحبل المتين في معجزات أمير المؤمنين عليه السلام للسيد شمس الدين محمد الرضوي من علماء الدوله الصفويه عن ثقه. قال: ورد في إصبعان رجل من أهل گیلان لتحصيل العلم، فصرف عمره في كتاب الإشارات مدّه اثنتي عشرة سنه، فرأى ليله أمير المؤمنين عليه السلام فقال له:

ص: ۲۷۶

«بِأَيِّ عَمَلٍ يَتَقَبَّلُ اللَّهُ دُعَاءَكَ وَأَنْتَ لَمْ تُهَاجِرْ لِتَحْصِيلِ الْعِلْمِ، وَأَيُّ عِلْمٍ اسْتَفَدْتَهُ وَلَمْ يَبْقَ مِنْ عُمرِكَ إِلَّا سَبْعَةُ أَيَّامٍ؟» فانتبه من نومه مذعورا ومات بعد السبعة.

تو در این یک هفته مشغول کدام

علم خواهی گشت ای مرد تمام

فلسفه یا نحو یا طب یا نجوم

هندسه یا رمل یا اعداد شوم

و عنه، عن ثقه فاضل قال: صرفت شطرا من عمرى فى تحصيل الفلسفه، وكان طبعى متنفرا عن علم الحديث جدّا، و كنت أطلع ليله، فعثرت على مسأله من الفلسفه فأجلت فكرى فيها، فلم أجد إليها سبيلا إلى أن ضاق صدرى، فنظرت إلى الأرض فرأيت ورقه من علم الشرائع، فقلت: سبحان الله هذا سبب عدم إدراكى المسأله، فأخذت سكيناً فمحوته. فرأيت تلك الليله فى المنام أمير المؤمنين عليه السلام وقد أعرض وجهه المبارك عنى، فسألته عن شئ فقال ما معناه:

«إِنِّى لَا أَتَقَبَّلُ شَيْئاً مِمَّنْ يُعْرِضُ عَنِ الشَّرَائِعِ». فانتبهت فزعا تائبا و لم يكن شئ أحبَّ إلى من علم الحديث، وأعرضت عن

ص: ۲۷۷

الفلسفه. إنتهى.

قال شيخنا البهائي في كشكوله، سانحه: من أعرض عن مطالعه العلوم الدينيه، وصرف أوقاته في إفاده الفنون الفلسفيه، فعن قريب لسان حاله يقول عند شروع شمس عمره في الأفول:

تمام عمر با اسلام در داد و ستد بودم

کنون می میرم و از من بت و زَنار می ماند

و فيه أيضا نقلا عن الخاقاني:

جدلی فلسفی است خاقانی تا بفلسی نگیری احکامش

فلسفه در جدل کند پنهان وانگهی فقه برنهد نامش

مس بدعت بزر بیالاید پس فرو شد بمردم خامش

دام دم افکند مشعبدوار پس بپوشد به خار و خس دامش

علم دین پیش آورد و آنگه کفر باشد سخن بفرجامش

کار او و تو همچو وقت طهور کار طفل است و کار حجامش

شکرش در دهان نهد و آنگه ببرد پاره ای ز اندامش

الفيلسوف المعاصر الطباطبائي، المروج للفلسفه، صاحب كتاب تفسير الميزان الذي أخطأ فيه كثيرا: مثل ترجيحه قول المجوس في تزويج الإخوه مع الأخوات من أولاد آدم، فراجع إليه أول سورة النساء، و راجع لتحقيق ما هو الحق من ذلك إلى غَوَاص بحار أنوار كلمات الأنوار الإلهيه في البحار باب تزويج أولاد آدم و كيفيه بدء

ص: ۲۷۸

النسل. و مثل قوله فی تفسیر سوره الحمد فی قوله: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» إِنَّه تعالى قریب من عبادہ، و الطريق الأقرب إلیه تعالى طریق عبادتہ و دعائہ، و الذین لا یؤمنون سیلہم بعید.

فتبین أنّ السبیل إلی الله سیلان، سبیل قریب و هو سبیل المؤمنین، و سبیل بعید و هو سبیل غیرہم. إنتهى ملخصاً. و قال فیہ فی بحث الجبر و التفویض: و أنّ مالکیہ الخلق مالکیہ ناقصہ تصحّ بعض التصرفات، بخلاف ملکہ تعالى للأشیاء إلی أن قال: فکلّ تصرّف متصوّر فیہا فهو له تعالى، فأیّ تصرّف تصرّف فیہ فی عبادہ و خلقہ فله ذلك من غیر أن یستتبع قبحا و لا ذمّا و لا لوما فی ذلك إلی أن قال: وأمّا هو تعالى فکلّ تصرّف تصرّف به فهو تصرّف من مالک و تصرّف فی مملوک، فلا قبح و لا ذمّ و لا غیر ذلك الخ.

أقول: و هذا إنکار للحسن و القبح العقلی و بالنسبہ إلیه تعالى، وإنّ کلّ ممکن متصوّر یحسن منه تعالى، و من ذلك تعذیب أشرف خلقہ و ظلم عبادہ، و علی أساسه لا موضوع للظلم و لا للقیح فی حقّہ تعالى. و قال فیہ فی قصّہ آدم: یشبه أن تكون هذه القصّہ التي قصّها الله تعالى فی کتابہ من إسکان آدم و زوجته الجنة، ثمّ إهباطهما لأکل الشجره کالمثل یمثل به الخ.

و أمّا مختلفاته فی تزییله علی البحار المطبوع بالطبع الجدید، و غیره، فکثیره. منها: تعاریضه علی العلامه المجلسی

ص: ۲۷۹

المذكوره فی البحار. و منها: إنكاره لتحريف القرآن، كما فی الميزان مع ما بيّنّا من أنّ الحقّ عدم الدخول فی هذا البحث نفيا و إثباتا لمصالح كثيره. و منها: انكاره للتفويض إلى الأئمة صلوات الله عليهم، كما فی ذيل البحار، مع أنّه ثبوت مدلول الروايات القريبه بالتواتر، كما سيأتى فى "فوض". "وتقدم فى" أدب: "الإشارة إلى مواضعها، و كتبنا فى ذلك رساله مفرده و طبعت. و منها: ردّه كلام العلامة المجلسى فى شرح رساله الصادق عليه السلام إلى أصحاب الرأى و القياس.

قال المجلسى قدس سرّه: «و لا يخفى عليك بعد التدبّر فى هذا الخبر و أضراجه أنّهم سدّوا باب العقل بعد معرفه الإمام، و أمروا بأخذ جميع الأمور عنهم، ونهوا عن الاتكال على العقول الناقصه فى كلّ باب» فراجع.

والتحقيق أنّ فى غير التعبديات لابدّ من تذكّر الشارع و الأئمة صلوات الله عليهم إلى الأحكام العقلية، ولا بدّ من إرشادهم إليها. و هم المذكرون و المرشدون إليها، يثيرون دفائن العقول إلى العباد، كما ذكرناه مفضّلا فى محله. نعم فى الواضحات العقلية التى لا تختلف عقلاء الدنيا فيها إذا عرض عليهم، و تعرف العقول حسنه و قبحه لا نحتاج إليهم. و منها: قوله بدخول المخالفين الجنّه إذا لم يكونوا ناصبين، كما فى الميزان. و هذا مردود بالروايات الكثيره فى

ص: ۲۸۰

الأبواب المتفرقة في غير المستضعفين منهم، وقد عرفت في "ضعف" معنى المستضعف و أحكامه و منها: قوله بتجرّد النفس و تجرّد أمور أخرى، فراجع. مع أنّه تقدّم في "روح: إثبات المادّة و المدّة له. و منها: قوله: إنّّه تعالى علمه بنفسه، فهو معلوم لعلم نفسه مستقرّ فيه، فهو مكانه، لا يسعه علم غير علمه بنفسه، فراجع الاختصاص. و جملة من موهوماته في البحار. مات رحمه الله في ۱۹ محرم الحرام ۱۴۰۲ هـ.

فلط: أفلاطون الإلهي من أعظم الحكماء المشهورين المشار إلى آرائه و كلماته في مصنّفات القوم، و هو أستاذ المعلّم الأول، أعنى أرسطاطاليس وزير إسكندر بن فيلقوس الروميّ. و المعلّم الثاني: الفارابي أبو نصر محمد بن طرخان، المتوفّي حدود سنة ۳۴۰ من الهجرة. و كان أفلاطون قبل المسيح عيسى، و ظهوره في سنة ۵۱۷۹ من الهبوط، كما في الناسخ، و ميلاد عيسى كان سنة ۵۵۸۵. و تلامذه أفلاطون ثلاث فرق: الإشراقيون، و الرواقيون، و المشائيون، فراجع المجمع لبيان الثلاثة نقلا عن الشيخ البهائيّ.

الإثنا عشرية، الحرّ العاملي: ۶۹-۷۱ الأول: دعوى كثير منهم بل أكثرهم الربوبية و قد وقع من جماعه من رؤسائهم مثل الحسين بن منصور الحلاج كما مضى و يأتي إن شاء الله تعالى و مثل أبي

ص: ۲۸۱

یزید البسطامی القائل: ليس في جبتى سوى الله، والقائل: سبحانى سبحانى ما أعظم شأنى، وقد تقدّم من عبارات العلماء و يأتي في مطاعن الصوفيه ما فيه كفايه إن شاء الله تعالى و قد تقدّم في أحاديث الباب الثانى ما يدلّ على عدم جواز تأويل أقوالهم.

الثانى: دعوى أكثرهم الكشف و العلم بالمغيبات و مضاهاه أهل العصمه بل يدّعون زياده عن تلك الرتبه و يأتي إن شاء الله بيانه و إبطاله.

الثالث: دعواهم سقوط التكاليف عند ذلك و يأتي تحقيق ذلك إن شاء الله تعالى و إبطاله.

الرابع: اتّحاد الخالق و المخلوق و العابد و المعبود و الفاعل و الفعل أو المفعول و كلّ ذلك ممّا لا تقبله العقول.

الخامس: عدم وجوب الأمر بالمعروف و النهى عن المنكر بل عدم جوازهما لأنّه يحتمل في كلّ شخص أن يكون قد عرف الله و اتّحد به فلا يجوز أمره و نهيه و الاعتراض عليه.

السادس: عدم وجوب الجهاد كذلك و خصوصاً مع من يظهر التوحيد.

السابع: بطلان النبوه و الإمامه لأنّ احتمال الحلول والاتّحاد بهم راجح بل متعيّن لأنهم أعرف العارفين و من الضروريّات استحاله اجتماع النبوه و الإمامه و الربوبيّه.

ص: ۲۸۲

الثامن: عدم جواز لعن أحد و لو تظاهر بكلّ معصیه لاحتمال الإتحاد فيسقط عنه التكليف مع كثره وقوع اللعن في الكتاب و السنّه عموما و خصوصا.

التاسع: إمكان صدور القبائح و الشرّ و الظلم و الكفر من الله، تعالى عن ذلك علواً كبيراً لأنّ العارف لا يصل إلى حدّ العصمه و لا اشتراطها في الإتحاد.

العاشر: عدم إمكان إقامه الحدّ على أحد و استحاله الحكم بالفسق على أحد الإحتمال المذكور.

الحادی عشر: فرض طاعه العارف على كلّ أحد حتّى النبیّ و الإمام أو عدم فرض طاعتها على أحد من العارفين. الثاني عشر: كون الربوبیه أمراً کسبياً يمكن تحصيله كما أنّ المعرفة كذلك أو کمالها وجميع اللوازم باطله ضروره فكذا الملزوم.

الفصل السادس قد عرفت ممّا سبق و غيره أنّ اعتقاد الصوفيّه في هذا الباب يستلزم القول بالجسم و الصوره و التشبيه و الجبر و ما هو أعظم منه فجميع ما دلّ على بطلان هذه الإعتقادات الفاسده صالح للردّ عليهم هنا و نحن نكتفي بالإشاره إلى ذلك لظهوره و استلزم نقل بعضه الإطاله و الخروج عن موضوع الرساله.

الإثنا عشریه، الحر العاملي: ۱۱۲-۱۱۳ السادس: إنّ هذه

ص: ۲۸۳

الأفعال من طرائق أعداء الله و أعداء رسوله فلا يجوز الإقتداء بهم فيها لما يأتي إن شاء الله ممّا يدلّ على تحريم مشاكلتهم و سلوك مسالكهم و ما ذكرناه معلوم ممّا مرّ و صرّح به علمائنا و غيرهم فممن ذكره الشيخ الجليل ابن حمزه رحمه الله في كتاب «الهادي إلى النجاه من جميع المهلكات» فإنّه نقل فيه أخبارا كثيره عن الشيخ المفيد و غيره في مذمّه الصوفيّه ثمّ قال ما حاصله: أنّ معاويه لعنه الله حصل له حصر البول و كان من شدّه الوجع يقوم و يدور و قد يبقى بغير شعور و كان جماعه من بنى أمّيه و مشايخهم لإظهار محبّته يفعلون مثل فعله و يقولون الله الله و يقعون إلى الأرض و يطلبون من الله الشفاء و إذا سكن وجعه يشتغلون بالغناء و يضربون بالدفّ و نحوه و يطربون و يصفّقون و يرقصون و كانت هذه الأفعال مشهوره في الجاهليّه و كان دأب معاويه إحياء بدعه الجاهليّه و كان يعمل ذلك في الجاهليّه فاشتهرت هذه الأفعال، و كان آخر زمان بنى أمّيه أبو هاشم الكوفيّ فلزم هذه البدعه لإحياء بدعه معاويه، و في أثناء ذكره كان يشتغل بهذه الأفعال الشنيعه و هو الذي اخترع مذهب الصوفيّه ثمّ اشتهر ذلك بين الناس من العامّه و ظهرت الفرقه الحلاجيه (انتهى).

السابع: إنّ هذه الأفعال الشنيعه ممّا يقطع صريح العقل و يجزم صحيح الاعتبار بقبحها و إنّها بمنزله حرّكات المجانين و الصبيان الذي

لا تمیز لهم و أنه لا فایده فیها و لم یرد أمر بها فوجب ترکها فکیف جاز لهم فعلها فضلا عن إعتقاد رجحانها و کونها عبادہ.

الإثنا عشریہ، الحرّ العاملی: ۴۶-۴۷ الأول: الشیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان قدس سره فإنه قد صنف کتاب الردّ علی أصحاب الحلاج و قد نقل من هذا الكتاب کلّ من صنف فی الردّ علی الصوفیہ و قد ذکره فی ترجمته و تعداد کتبه کما فی فهرست النجاشی و الشیخ و غیرهما و قد تقدّم بعض ما نقل عنه و یأتی بعض آخر منه فی موضع هو أنسب به إن شاء الله تعالی. و قد نقل عنه بعض علمائنا أنه قال فیہ: أعلم أیدک الله أنّ کثیرا من هذا العالم قائل بالإمامه علی ظاهر من القول ملیح و باطن من الفعل قبیح یعلن تقی و ایمانا و یبطن کفرا و عدوانا یا کل الدنیا بالمدین و یدخل الشبه علی المستضعفین من المؤمنین إلحادا فی دین الله و عنادا لآل رسول الله صلی الله علیه و آله و لمّا رأینا انهماک الحلاجیّ فی إغواء ضعفاء الفرقة الناجیه توجّهنا إلی سدّ إضلالهم و ردّ أقوالهم لئلا یغیروا بإیهاهم فی المغالاه و یعرضوا بإعراضهم عن مسلك النجاه کما مرّ فی مقدّمه الخبر الأول من هذا الكتاب المسمی بکتاب الردّ علی أصحاب الحلاج الذین نکبوا و نکسوا عن المنهاج و الذین ألحوا فی حبّ الله قولاً و مکیده و بالغوا فی عداوته فعلا و عقیده (انتهی).

ص: ۲۸۵

و لأجل تألیف الشیخ المفید لهذا الکتاب و سدّ ما فتحوه من هذا الباب ترى هؤلاء الصوفیه یشتنعون علیه و یطعنون فيه مع جلاله قدره و رفیع منزلته و یحسن هنا ذکر نبذه من ذلك توفیه لبعض حقوقه و لیظهر حسن حاله و جلالته و صحّحه اعتقاداته التي من جملتها بطلان التصوّف و إذا ظهر حسن حاله قبح حال من أساء اعتقاده فيه. قال الشیخ رئیس الطائفة المحقّقه أبو جعفر الطوسی فی فهرست علماء الشیعه: محمّد بن محمّد بن النعمان یکنى أبا عبد الله المعروف بابن المعلم من أجلّه متکلمی الإمامیه انتهت ریاسه الإمامیه فی وقته إلیه فی العلم و کان مقدّمًا فی صنّاعه الکلام و کان فقیها متقدّمًا فيه حسن الخاطر دقیق الفطنه حاضر الجواب له قریب من مأتی مصنّف کبار و صغار توفّی سنه ۴۱۳ و کان یوم وفاته یوما لم یر أعظم منه من کثره الناس للصلاه علیه و کثره البکاء من المخالف له و من المؤلف انتهى.

وقال الشیخ الجلیل أبو العبّاس النجاشی فی کتاب الرجال بعد ذکر اسمه و نسبه إلی قحطان ما هذا لفظه: هو شیخنا و أستاذنا رضی الله عنه فضله أشهر من أن یوصف فی الفقه و الکلام و الروایه و الثقه و العلم و ذکر من جملة کتبه کتاب الردّ علی أصحاب الحلاج و کذا ذکره الشیخ كما أشرنا إلیه. وقال العلامة فی الخلاصه: إنّه أجلّ

ص: ۲۸۶

مشایخ الشیعه و رئیسهم و استادهم و کلّ من تأخّر عنه استفاد منه و فضله أشهر من أن یوصف أوثق أهل زمانه و أعلمهم انتهت ریاسه الإمامیه فی وقته إلیه. ثم ذکر جمیع المدائح السابقه و زاد علیها و قصّه رؤیاه لفاطمه علیها السّلام فی المنام و قد أتت إلیه بالحسینین علیهما السّلام لیعلّمهما فأنت من الغد فاطمه أمّ السّید الرضیّ و المرتضیّ إلیه لیعلّمهما مشهوره، و دلالتها علی فضله ظاهره مع ماله من الفضائل الواضحه. و من جملتها ما ذکره الشیخ منتجب الدین علیّ بن الحسین بن علیّ بن بابویه فی فهرسته فقال أبو الفرج المظفر بن علیّ بن الحسین الحمدانیّ ثقّه عین من سفراء الإمام صاحب الزمان علیه السّلام أدرك الشیخ المفید أبا عبدالله و جلس مجلس السّید المرتضیّ و الشیخ الطوسیّ و قرأ علیه و لم یقرأ علیهما أخبرنا الوالد عن والده عنه (انتهی).

در کتاب خیراتیّه در ابطال طریقّه صوفیه: ۲/۲۳۲ فرموده: و بعض از فضلا در مذمت حکمت و فلسفه فرموده:

جماعتی شده دور از درِ مدینه علم

نموده پیروی بو علی و بهمن یار

ز جهل گشته فلاطونی و ارسطویی

فتاده دور ز راه ائمه اطهار

ص: ۲۸۷

شده مقلد بقراط و پیرو سقراط
 ز قول باقر و صادق نموده اند فرار
 به زعم باطل ایشان چه غافل از دینند
 کسی که فلسفه داند بود تمام عیار
 بود تمام عیار آن کسی به نزد خدا
 که هست پیروی آل مصطفاش شعار
 من استفاده علم از درِ مدینه کنم
 مرا به حکمت یونانیان نباشد کار
 بود کتاب حدیث نبی اشاراتم
 «شفای» من شده قرآن خالق جبار
 مرا شفا و «اشارات» مصطفی کافی است
 دگر مرا به افادات بوعلی است چه کار
 بیا و حکمت حق از درِ مدینه طلب
 مرو به سوی مُلَط بهر فلسفه زنهار
 حدیث اهل مُلَط غالبش غلط باشد
 بود صحیح حدیث از ائمه اطهار
 حذر نمازِ کلام حکیم یونانی که همچو
 سحر و فسون دل شود از آن بیمار

ص: ۲۸۸

فریب ظاهر رنگین فلسفه نخوری

که هست باطن او پر ز زهر همچون مار

طیب جهل و مرض های دل علی است علی

شفا طلب مکن ای دل ز بوعلی زنهار

نجات می طلبی تو ز بوعلی هیهات

نجات چون ز مرض می دهد تو را بیمار

نجات کن طلب از آل مصطفی ای دل

بود نجات تو در دین احمد مختار

به تو نموده پیمبر در مدینه علم

برو به سوی در و سر مزن تو بر دیوار

عجب مدار زطورم که این طریقه من

بود طریقه سلمان و بوذر و عمار

فهرست ها

فهرست مصادر

ص: ۲۸۹

الذکر الحکیم: کلام الله تبارک و تعالی.

الآثار الباقیه: ابو ریحان البیرونی

آخرین امید: داود الهامی

إثبات الوصیه: علی بن الحسین المسعودی (ت ۳۴۶ه.ق).

إثبات الهداه بالنصوص و المعجزات: محمد بن حسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ه.ق).

إحقاق الحقّ و إزهاق الباطل: السید قاضی نور الله المرعشی الشہید (۱۰۱۹ه.ق)، و شرح و استدراک السید شهاب الدین النجفی المرعشی.

إرشاد القلوب إلی الصواب: حسن بن ابی الحسن محمد الواعظ الدیلمی، (قرن ۸).

أعلام الدین فی صفات المؤمنین: حسن بن محمد الواعظ الدیلمی (ت ۸۴۱ه.ق).

إعلام الوری: امین الاسلام فضل بن حسن الطبرسی (ت ۵۴۸ه.ق).

إکلیل المنهج فی تحقیق المطلب: محمد جعفر بن محمد طاهر الخراسانی الکراسی (ت ۱۱۷۵ه.ق) تحقیق: سید جعفر حسینی

ص: ۲۹۰

اشکوری.

الإثنى عشرية في الردّ على الصّوفيّة: محمّد بن حسن الحرّ العاملي (ت ۱۱۰۴هـ.ق)

الإحتجاج على أهل اللّجاج: أحمد بن عليّ بن أبي طالب الطّبرسي (ت ۵۶۰هـ.ق)

الإرشاد في معرفه حجج الله على العباد: محمّد بن محمّد بن التّعمان العكبري البغدادي، المفيد (ت ۴۱۳هـ.ق).

الأسفار الأربعة: محمّد بن ابراهيم صدرا الشيرازي (ت ۱۰۵۰هـ.ق).

الإعتقادات في دين الإماميّة: محمّد بن عليّ بن بابويه الصدوق (ت ۳۸۱هـ.ق)

الإمام المهدّي من المهد الى الظهور: السيّد محمّد كاظم قزويني

الأمالي: محمّد بن عليّ بن حسين بن بابويه الصّدوق (ت ۳۸۱هـ.ق).

الأمالي: ابو جعفر محمّد بن حسن الطّوسي (ت ۴۶۰هـ.ق).

الأنوار النعمانيّة: السيّد نعمه الله الموسوي الجزائري (ت ۱۱۱۲هـ.ق).

البراهين القاطعه: محمّد جعفر استر آبادي (ت ۱۲۶۳هـ.ق).

البرهان في تفسير القرآن: سيد هاشم بن سليمان البحراني (ت ۱۱۰۷هـ.ق)

ص: ۲۹۱

التحصین: سید علی بن موسی بن طاووس الحلّی (ت ۶۶۴ ه.ق).

التفسیر: محمد بن مسعود العیاشی (ت ۳۲۰ ه.ق).

التّوحد: محمد بن علی بن الحسین بن بابویه الصدوق (ت ۳۸۱ ه.ق)

الخرائج و الجرائح: سعید بن هبه الله القطب الزّاوندی (ت ۵۷۳ ه.ق)

الحدائق الناضرة: یوسف بن احمد بن ابراهیم البحرانی (ت ۱۱۸۶ ه.ق)

الخصال: محمد بن علی بن بابویه الصدوق (ت ۳۸۱ ه.ق).

الدّرّه الباهره من الأصداف الطاهره محمد بن مکی الشّهید الأوّل (ت ۷۸۶ ه.ق)

الذّریعهالی تصانیف الشّیعه: آقا بزرك الطهرانی (ت ۱۳۸۹ ه.ق)

الرواشح السّماویّه: محمد باقر الحسینی الأسترآبادی معروف به میرداماد (ت ۱۰۴۱ ه.ق).

السلسیل: المیرزا أبو الحسن الإصطهباناتی (ت ۱۳۳۸ ه.ق)

الشافی: محمد محسن بن شاه مرتضی فیض الکاشانی (ت ۱۰۹۱ ه.ق)

الصراط المستقیم: علی بن محمد بن علی بن محمد بن یونس البیاضی (ت ۸۷۷ ه.ق)

ص: ۲۹۲

العدد القویّه لدفع المخاوف الیومیّه: رضی الدین علی بن یوسف بن المطهر الحلی (ت ۷۰۳ ه.ق).

الغیبه: محمد بن ابراهیم، ابن ابی زینب النعمانی (ت ۳۶۰ ه.ق).

الفتوحات المکیّه: محمد علی معروف به ابن الأعرابی (ت ۶۳۸ ه.ق).

الفصول المهمّه فی أصول الأئمّه تکمله الوسائل: محمد بن الحسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه.ق).

الفهرست ابن النّديم چاپ مصر و ترجمه فارسی آن: محمد بن اسحاق النّديم البغدادی (ت ۴۳۸ ه.ق).

الکافی: ثقه الاسلام ابو جعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق الکلینی الرازی (ت ۳۲۹ ه.ق).

الکامل فی التّاریخ: ابن الأثیر الجزری (ت ۶۰۶ ه.ق)

الکنى والألقاب: الشیخ عبّاس القمّی (ت ۱۳۵۹ ه.ق).

المحاسن: احمد بن محمد بن خالد البرقی (ت ۲۷۴ یا ۲۸۰ ه.ق).

الوافی: محمد محسن بن شاه مرتضی، فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱ ه.ق)

الهدایا لشیعه أئمّه الهدی (شرح اصول الکافی): محمد مجذوب التبریزی (ت ۱۰۹۳ ه.ق).

ص: ۲۹۳

الهدایه الكبرى: ابو عبد الله حسين بن حمدان الخصبي (الحضيني) (ت ۳۳۴ ه.ق).

أوصاف الأشراف: خواجه نصيرالدين طوسی (ت ۶۷۲ ه.ق) ناشر: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی چاپ سوم سال ۱۳۷۳ شمسی

بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار عليهم السلام: العلامة محمد باقر المجلسي (ت ۱۱۱۱ ه.ق)

بشاره المصطفى لشيعة المرتضى (ط.ق): ابو جعفر، محمد بن ابی القاسم طبری، معروف به عماد الدين طبری آملی (ت ۵۵۳ ه.ق).

بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلى الله عليهم: محمد بن حسن الصفار (ت ۲۹۰ ه.ق).

تاریخ الغیبه الصغری: الشهيد السيد محمد صادق الصدر (ت ۱۴۲۱ ه.ق).

تاریخ بغداد: احمد بن علی ابن سعد الخطیب البغدادی (ت ۴۶۳ ه.ق)

تبصره العوام: سید مرتضی داعی رازی (ت ۵۵۸۵ ه.ق)

تحف العقول: حسن بن علی الحرّانی (قرن چهارم).

تحفه الأخیار: ملا محمد طاهر بن محمد حسین قمی (ت ۱۰۹۸ ه.ق)

تذکره الأولیاء: محمد عطار نیشابوری (ت ۶۱۸ ه.ق).

ص: ۲۹۴

تسلية المُجالس و زينه المُجالس (مقتل الحسين عليه السلام): سيّد محمد بن أبي طالب حسيني موسوي (قرن ۱۰ هجري).

تصحیح الإمامیه، محمد بن محمد بن نعمان المفید (ت ۴۱۳ ه.ق)

تعليقات كتاب النقض رازی: المحدث الإرموی

تفسير القمّي: علي بن ابراهيم بن هاشم القمّي (ت ۳۲۹ ه.ق).

تفسير فرات: أبو القاسم فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي (در عصر غیبت صغری).

تلبیس إبليس: أبو الفرج ابن الجوزی (ت ۵۹۷ ه.ق)

تنبيه الخواطر (مجموعه ورام): ورام بن أبي فراس، مسعود بن عيسى (ت ۶۰۵ ه.ق).

توضیح المقاصد (ضمن مجموعه نفیسه): محمد بن حسین بن عبد الصمد حارثی، معروف به شیخ بهایی (ت ۱۰۳۱ ه.ق).

تهذيب الأحكام: ابو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ ه.ق).

ثواب الأعمال و عقاب الأعمال: محمد بن علی بن بابویه صدوق (ت ۳۸۱ ه.ق).

جامع احادیث الشیعه تالیف شیخ اسماعیل معزی ملایری تحت اشراف آیه الله سیّد حسین بروجردی قدس سرّه (۱۳۸۰ ه.ق).

ص: ۲۹۵

حدیقهاشیعه: احمد بن محمد معروف به محقق و مقدس اردبیلی (ت ۹۹۳ ه.ق).

الخرائج و الجرائح: ابوجعفر سعید بن هبه الله معروف به قطب راوندی (ت ۵۷۳ ه.ق).

خیراتیه در ابطال طریقه صوفیه: آقامحمدعلی ابن علامه محمد باقر وحید بهبهانی (معروف به کرمانشاهی)، (ت ۱۲۱۶ ه.ق).

خاتمه مستدرک الوسائل: الحاج میرزا حسین الثوری الطبرسی (ت ۱۳۲۰ ه.ق).

دارالسلام: محمود بن جعفر میثمی عراقی طهرانی (ت ۱۳۱۰ ه.ق)

دلائل الإمامه: جریر بن رستم الطبری الصغیر (القرن الخامس).

رجال الکشی، اختیار معرفه الرجال: الکشی، ابو عمرو، محمد بن عمر بن عبد العزیز (ت نیمه اول قرن ۴ ه.ق).

رسائل فیض کاشانی رساله الإنصاف: ملا محسن فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱ ه.ق).

رساله لبّ اللباب در سیر و سلوک اولی الألباب: سید محمد حسین حسینی طهرانی (ت ۱۴۱۶ ه.ق).

روح مجرّد (شرح احوال سید هاشم حدّاد): سید محمد حسین

ص: ۲۹۶

حسینی طهرانی (ت ۱۴۱۶ ه.ق)

روضات الجنّات فی أحوال العلماء و السادات: سید محمد باقر الخوانساری الإصفهانی (ت ۱۳۱۳ ه.ق).

روضه الواعظین: محمد بن الفتال النیشابوری الشہید (ت ۵۰۸ ه.ق).

سفینه البحار: الشیخ عباس القمّی (ت ۱۳۵۹ ه.ق).

سنّه الهدایه لهدایه السنّه: آقامحمد علی ابن وحید بهبهانی (معروف به کرمانشاهی)، (ت ۱۲۱۶ ه.ق).

شرح اصول الکافی: محمد بن ابراهیم شیرازی (ت ۱۰۵۰ ه.ق).

شرح فصوص الحکم: محمد داوود قیصری رومی.

صفات الشیعه: محمد بن علی بن بابویه الصدوق (ت ۳۸۱ ه.ق).

علل الشّرائع: محمد بن علی بن بابویه الصدوق (ت ۳۸۱ ه.ق).

عیون اخبار الرضا علیه السلام: محمد بن علی بن بابویه الصدوق (ت ۳۸۱ ه.ق).

غرر الأخبار و دُرر الآثار فی مناقب ابی الأئمه الأطهار: واعظ دیلمی، حسن بن محمد (ت ۸۴۱ ه.ق).

فرج المهموم فی تاریخ علماء النجوم: علی بن موسی بن طاووس الحلّی (ت ۶۶۴ ه.ق).

ص: ۲۹۷

فصوص الحکم: محمد علی معروف به ابن الأعربی (ت ۶۳۸ هـ.ق).

فضایح الصوفیه: آقا محمود ابن آقا محمد علی بن علامه محمد باقر وحید بهبهانی (ت ۱۲۵۹ هـ.ق).

قره العیون: محسن فیض کاشانی (ت ۱۰۹۱ هـ.ق).

کتاب اصل سلیم: سلیم بن قیس الهلالی (ت ۷۶ هـ.ق).

کتاب الغیبه: أبو جعفر محمد بن الحسن الطوسی (ت ۴۶۰ هـ.ق).

کشف الإشتباه در کج روی اصحاب خانقاه

کشف الغمّه: علی بن عیسی بن ابی الفتح الإربلی (ت ۶۹۳ هـ.ق).

کفایه الأثر فی النصّ علی الأئمّه الإثنی عشر: علی بن محمد الخزّاز (القرن الرابع).

کمال الدّین و تمام النّعمه: محمد بن علی بن بابویه صدوق (ت ۳۸۱ هـ.ق).

کلمه الإمام المهدی عجل الله فرجه: السید الشّهد حسن بن مهدی الشیرازی

مائه منقبه من مناقب امیرالمؤمنین و الأئمّه علیهم السّلام: ابوالحسن محمّد بن احمد بن علی قمی معروف به ابن شاذان القمی (ت ۴۶۰ هـ.ق)

ص: ۲۹۸

متشابه القرآن و مختلفه: محمد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی (ت ۵۸۸ ه.ق).

مجمع البحرين: فخر الدین بن محمد الطریحی (ت ۱۰۸۵ ه.ق)

مختصر البصائر: حسن بن سلیمان بن محمد الحلّی (متوفی قرن هشتم).

مرآة العقول: العلامة محمد باقر بن محمد تقی المجلسی (ت ۱۱۱۰ ه.ق)

مستدرک سفینه البحار: الشیخ علی النمازی الشاهرودی (ت ۱۴۰۵ ه.ق)

مستدرک الوسائل: الحاج میرزا حسین النوری الطبرسی (ت ۱۳۲۰ ه.ق)

مشارك انوار الیقین فی اسرار امیر المؤمنین علیه السلام: الحافظ رجب بن محمد البرسی (ت ۸۱۳ ه.ق).

مشکاه الانوار فی غرر الأخبار: علی بن حسن الطبرسی (ت ۶۰۰ ه.ق)

مصائب حلاج: لوئی ماسینیون مستشرق فرانسوی مسیحی

معانی الأخبار: محمد بن علی بن حسین بن بابویه الصدوق (ت ۳۸۱ ه.ق).

مقام الفضل: آقا محمد علی بن وحید بهبهانی (معروف به

ص: ۲۹۹

کرمانشاهی)، (ت ۱۲۱۶ ه.ق).

ملحقات إحقاق الحق: السید شهاب الدین المرعشی النجفی (ت ۱۴۱۱ ه.ق)

مهدی موعود، ترجمه جلد سیزده بحار الأنوار: علی دوانی

مناقب آل اَبی طالب علیهم السَّلام: ابو عبدالله محمّد بن علی بن شهر آشوب المازندرانی (ت ۵۸۸ ه.ق).

من لا یحضره الفقیه: محمّد بن علی بن حسین بن بابویه الصدوق (ت ۳۸۱ ه.ق).

منهاج البراعه فی شرح نهج البلاغه: میرزا حبیب الله الخوئی (ت ۱۳۲۴ ه.ق).

منیه المرید: زین الدین بن علی، الشّهِید الثانی (ت ۹۶۶ ه.ق).

نقدی جامع بر تصوّف، ترجمه الاثنی عشریّه: مترجم عباس جلالی

وسائل الشّیعه إلى تحصيل مسائل الشّریعه: محمّد بن حسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه.ق).

هدایه الأئمّه إلى أحكام الأئمّه علیهم السَّلام: محمّد بن حسن الحرّ العاملی (ت ۱۱۰۴ ه.ق).

هزار و یک کلمه: حسن حسن زاده آملی.

فهرست مطالب

ص: ۳۰۱

حلاج مرتدی به دار آویخته

- پیش گفتار..... ۷
- توقیع امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف..... ۹
- منابع توقیع..... ۹
- متن توقیع..... ۱۱
- نتایج برآمده از توقیع شریف..... ۱۶
- شیخ ابوسهل نوبختی و حلاج..... ۱۹
- برخورد شیخ ابوسهل نوبختی قدس سره با نامه حلاج..... ۱۹
- افشاگری شعبده بازی حلاج توسط ابوسهل نوبختی..... ۲۱
- شیخ المشایخ شیعه (علی بن بابویه قمی) در قم و حلاج..... ۲۳
- حلاج از دیدگاه شیخ صدوق و شیخ مفید..... ۲۵
- حلاج در نگاه علمای شیعه..... ۲۸
- شناسنامه حلاج..... ۳۲
- امضا کنندگان طومار قتل حلاج..... ۴۱
- حلاج و حلاجیه ملعون و مطرود خاندان وحی هستند..... ۶۲
- خاتمه..... ۶۳

ملحقات

- دین اسلام کامل و منکر کمال دین کافر است..... ۶۵
- اخذ علم و معرفت و... از غیر اهل بیت علیهم السلام..... ۷۲
- تارک کتاب الله و سخن معصوم کافر است..... ۹۲

ص: ۳۰۲

تعلیم و تعلّم فلسفه در کلام اهل بیت علیهم السّلام.....	۹۴
علم کلام حقیقی و صواب، برگرفته از کلام اهل بیت است.....	۹۸
جز وحی و کلام خاندان وحی بدعت و شرک است.....	۱۰۵
عرفان و... از دیدگاه معصومین و تکلیف ما درباره اهل بدعت.....	۱۱۱
نظر محقق ملا احمد اردبیلی درباره وحدت وجود.....	۱۴۱
وحدت وجود در بیان برخی وحدت وجودیان.....	۱۵۷
تشبیه الله به خلق و یا خلق به الله شرک است.....	۱۶۱
ابلیس و تمامی جنّیان و شیطان ها رهبران گمراهی اند.....	۱۶۵
مدعیان رؤیت حضرت الله تعالی کافرند.....	۱۷۴
حالات پیروان شیطان.....	۱۷۷
فلسفه و تصوّف از دیدگاه علمای شیعه تغمّدهم الله برحمته.....	۱۸۰
حلاج.....	۲۱۰
حلاج در سخن دیگران.....	۲۴۷
ابن عربی در کلام محدّث عاملی رحمه الله.....	۲۵۰
بازگشت ملا محسن فیض کاشانی.....	۲۵۳
صوفیان در کلام علما.....	۲۵۵
فهرست ها	
فهرست مصادر.....	۲۸۹
فهرست مطالب.....	۳۰۱

ص: ۳۰۳

بنا بر فرموده حضرت امام علی الهادی علیه السلام :

همه فرقه های صوفیه (اهل خانقاه ، هو کشان و حامیان آنان) مخالفان آل محمد صلوات الله عليهم اجمعین می باشند، و به دروغ دعوی ولایت «آل محمد» می کنند.

ص: ۳۰۴

دعای فرج جایگزین شود

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری
۴. صرفاً ارائه محتوای علمی
۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی
۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نمایم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



اصفهان

فائمه



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹